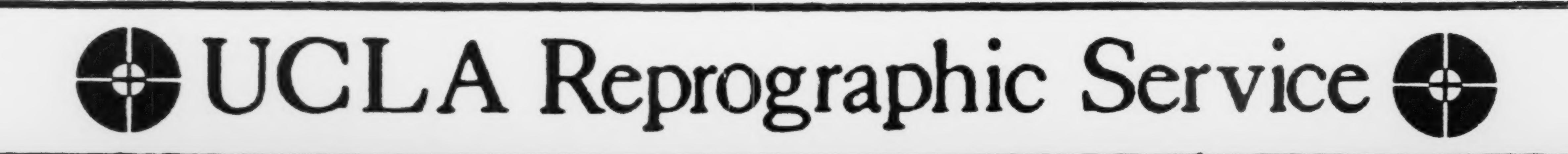

UCLA


UCLA Reprographic Service

REEL 78

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

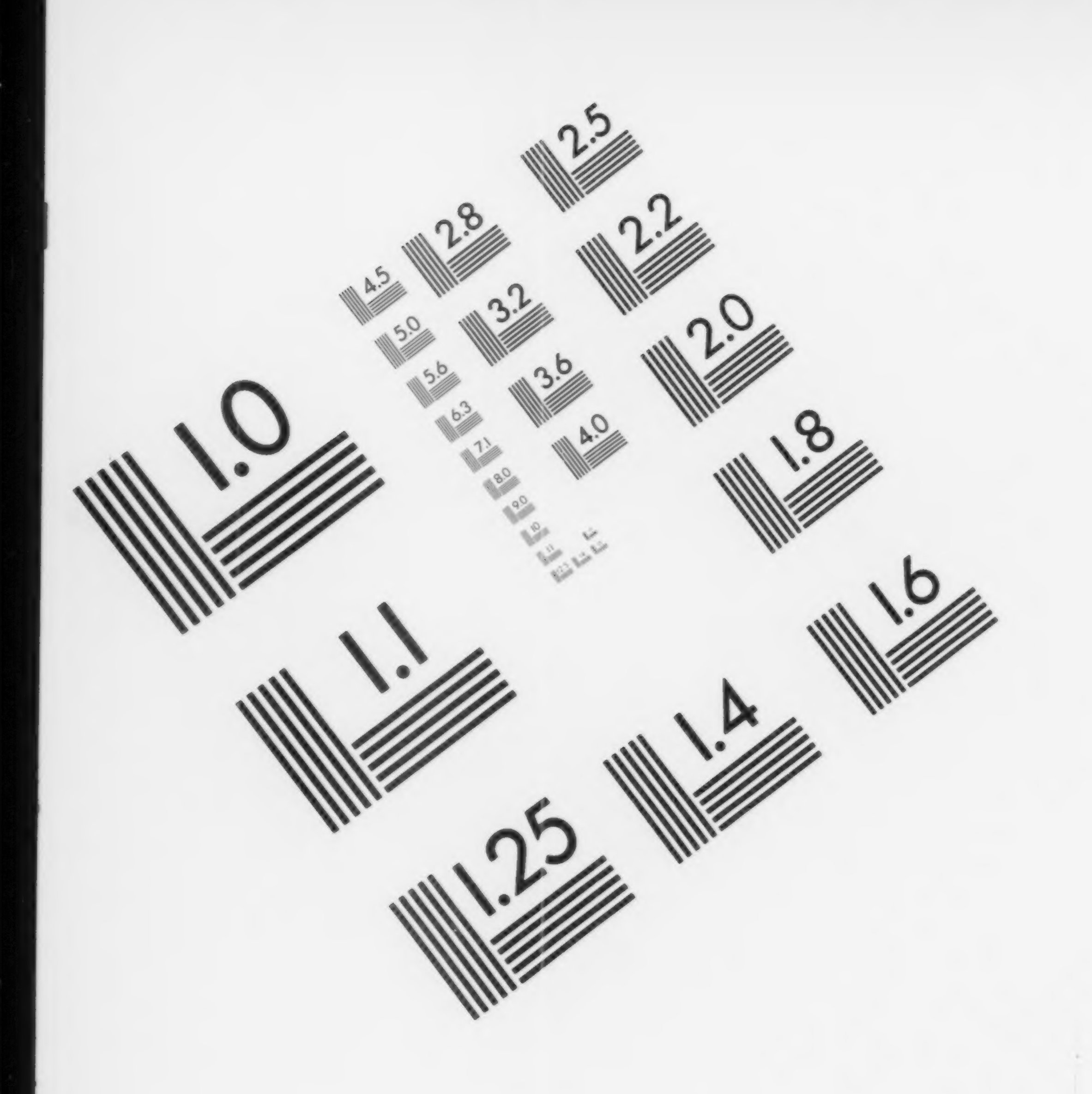
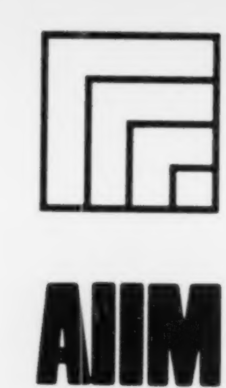
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

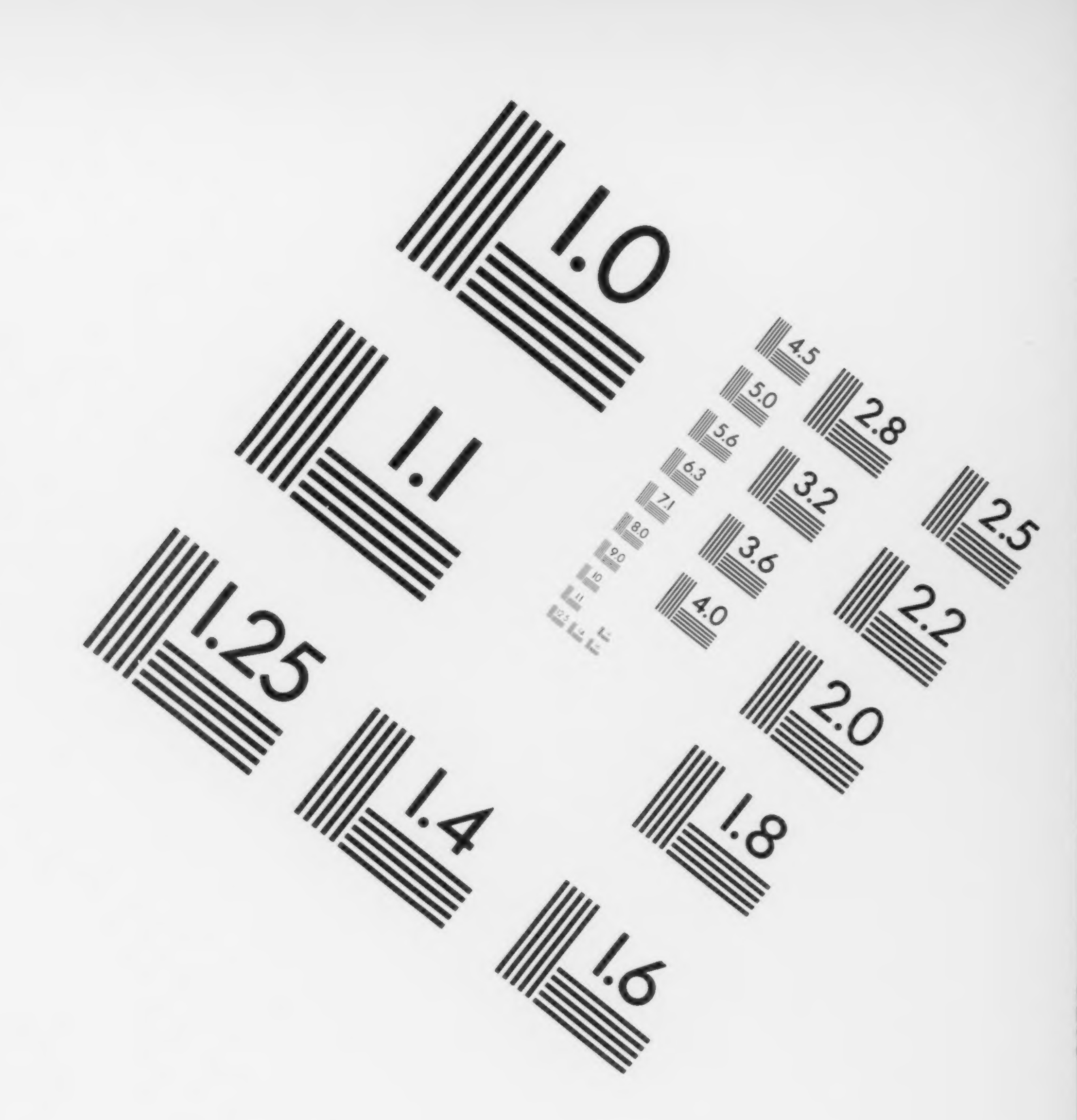
Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.



AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910
301/587-8202



MS303-1980

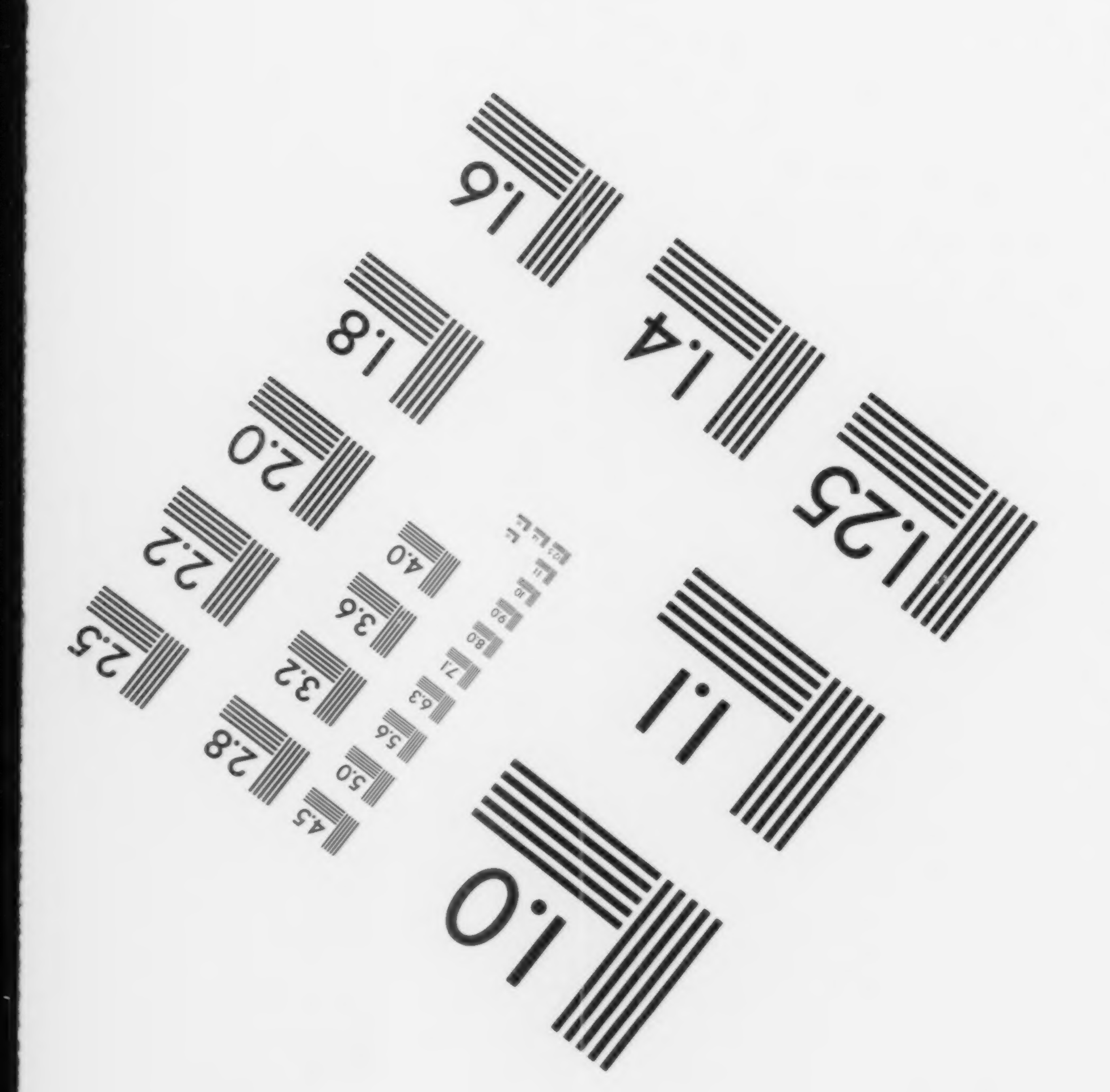
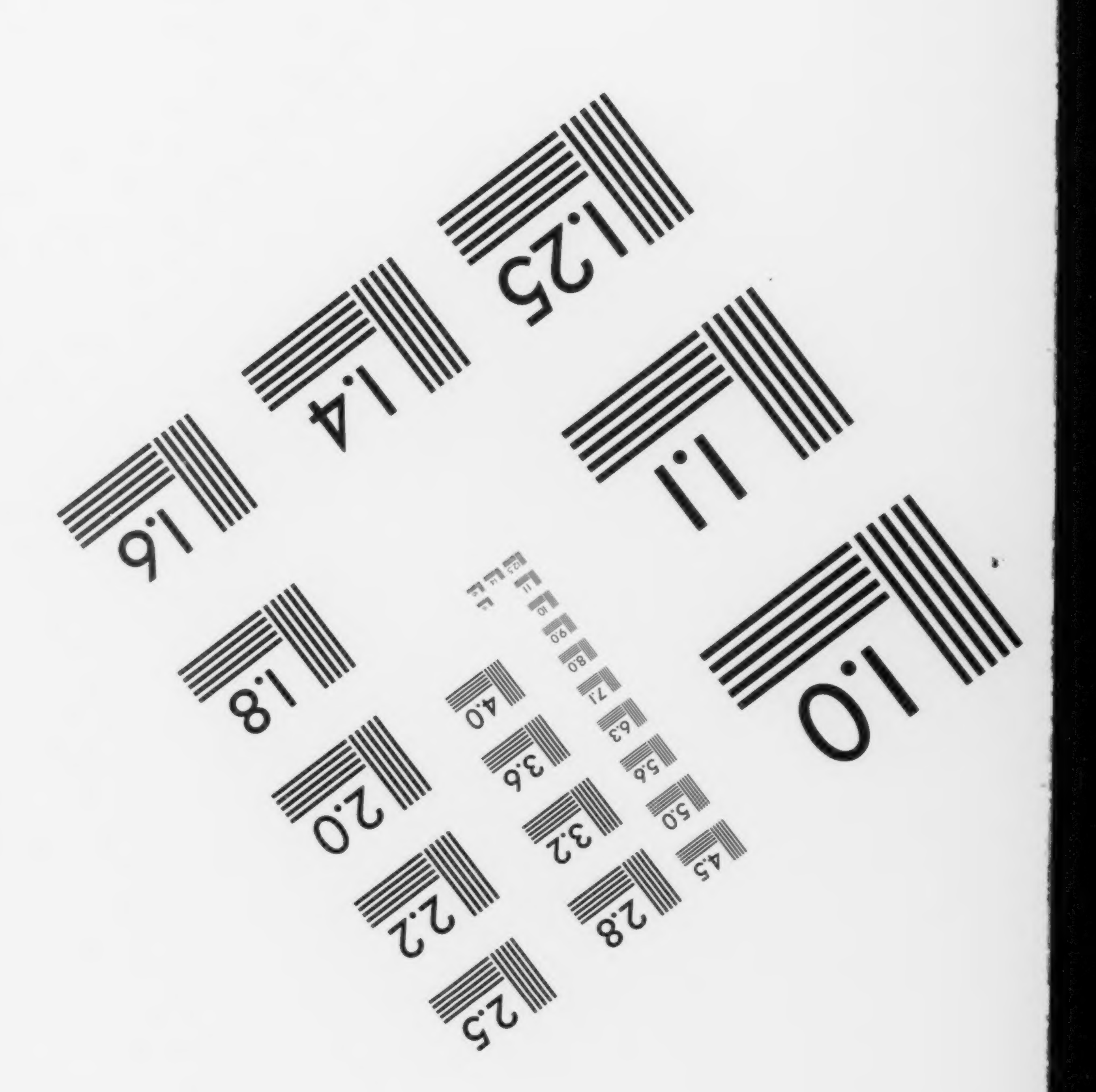
Centimeter

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 mm

1 2 3 4 5

Inches

1.0 1.1 1.25 1.4 1.6 1.8 2.0 2.2 2.5 2.8 3.2 3.6 4.0 4.5 5.0 5.6 6.3 7.1 8.0 9.0

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 78

(Richter-Bernburg No. 186)

Author: Anonymous

Title: [Ketāb-e nozhato l-molūk]

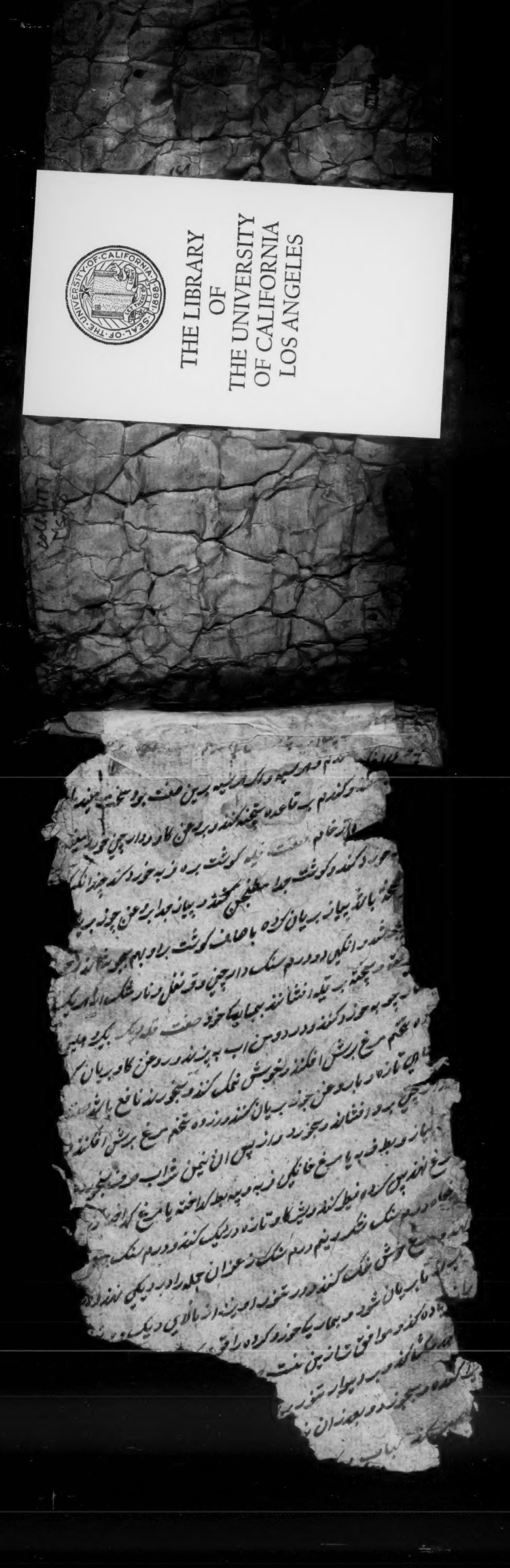
II not catalogued in Richter-Bernburg

(Richter-Bernburg No. 183)

Author: Anonymous

Title: [Kaḥḥālī]

117 fols., 115 x 230 mm



[illegible] تا جملهای خاطر تو [illegible]

غذاهای مفرد که این کار را شاید [illegible]

[illegible] گوشت مرغ و ماهی تازه و سیب بریان و خاگینه مرغ [illegible]

[illegible] و گنجشک [illegible] آب پالوده و قلیه [illegible] و مغز گنجشک [illegible] تازه [illegible]

[illegible] زیرباجی و پیازبیز و سماق و انگور [illegible] و مغز بادام [illegible]

[illegible] و مغز [illegible] انگبین [illegible] و سویق [illegible] و [illegible]

[illegible] انگبین و [illegible] و نخود آب و احشای گوسفند [illegible] و احشای [illegible]

[illegible] احشای بط [illegible] و مارچوبه [illegible] گوشت ساخته و تخم مرغ نیمبرشت [illegible]

بریان و شراب [illegible] و اگر [illegible] بود شراب [illegible] باشد

[illegible] کرده و اگر مزاج گرم بود شهوت [illegible] منقطع شده باشد

[illegible] آن مزاج را ماهی تازه بریان کرده [illegible] و ماست [illegible]

[illegible] و [illegible] گوشت [illegible] با اسفاناج و [illegible]

[illegible] الله [illegible] بالله القوی [illegible]

[illegible] های مفرد که در این شکل بکار آید تخم [illegible] تخم [illegible]

[illegible] تخم پیاز و نعناع خشک و مغز پنبه دانه [illegible]

[illegible] تا [illegible] کاسنی و [illegible]

[illegible] خربزه [illegible] تخم [illegible]

[illegible] افکنند [illegible] بریان کنند [illegible] تازه [illegible]

[illegible] بخورد [illegible]

[illegible] آب [illegible] پس [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] پوست [illegible]

[illegible] بخورد باشد [illegible] تازه [illegible]

[illegible] نگاه [illegible] تا [illegible]

[illegible] آب [illegible] باشد [illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] ان شاء الله [illegible]

[illegible]

... بیدرزنت ... شست ... فایده ...

پیمان ناگزیرند و چون رودرکوبی بندند و در بجوش افکنند تا با ...

سپید بود و توت و چون سرد شود در ... کنند و بکار برند ...

... سخت نافع بود باب ششم در معجونهای ...

... از هر یک هشت درم سنگ اشنه و سنبل و عصافیر ... از هر یک چهار مثقال ...

... و روغن زیت ... درم سنگ ... از هر یک دو درم سنگ ...

... بکوبند ... با روغن زیت ... کنند ...

... معجون کنند شربتی یک درم سنگ با ... بخورد نافع بود ...

... درم سنگ خولنجان و ... درم سنگ زنجبیل و ... قرنفل ...

... درم سنگ فانید چهل درم سنگ این جمله را بکوبند و ... معجون سازند

شربتی دو درم سنگ با ...

... سنبل و بیاسه و جوزبویا و ...

... دارچینی از هر یک پنج درم سنگ ... سپید ... شش درم سنگ ...

... عسل معجون کنند شربتی سه درم سنگ با ...

... زنجبیل هر یک پنج درم سنگ شلغم و کرفس و تخم ...

... سنگ پیاز ... و استیل ...

... درم سنگ لسان العصافیر پنج درم سنگ فانید و چهل درم سنگ جمله را ...

... بشراب ... معجون کنند شربتی ...

[illegible] نافع [illegible]

[illegible] زنجبیل و دار فلفل [illegible]

[illegible] ده درم سنگ نجاست [illegible]

[illegible] سخت مفید باشد و بی منفعت [illegible]

[illegible] بخورند بنا شتا و ابراء ریه نگاه داشته و [illegible]

[illegible] اسهال دیر باشد و لذت طعام باید و این ترتیب سخت عجیبست [illegible]

[illegible] و نیکوست و مفید بود [illegible] انیسون اقریطون بستانند [illegible]

[illegible] نباشد پاک کنند پس یکدرم سنگ از وی خرد کنند و با نبید [illegible]

[illegible] سخت مفید بود جوارش [illegible] تخم جرجیر و تخم شلغم تخم هلیون

[illegible] و تخم پیاز از هر یک پنجدرم سنگ زنجبیل و دار فلفل و بوزیدان

[illegible] و نعناع خشک و نانخواه اسقنقور از هر یک یکمثقال شش قل و با قلی

[illegible] مغز حلبه از هر یک سه درم سنگ و نیم انجمله را بکوبند و با نگبین

[illegible] یا خایه که نیم برشت باشد بخورند نافع باشد [illegible] شربتی پنجدرم

[illegible] باشد بخورند سه درم [illegible] پیستا بنند شیشتا قل و تخم

[illegible] چه و توذری سپید و [illegible] سرخ زنجبیل و دار فلفل از [illegible]

[illegible] لسان العصافیر و کندر و [illegible] و [illegible] از هر یک یکدرم سنگ

[illegible] بکوبند و بیزند و بروغن جوز چرب کنند و با انگبین کف گرفته بسرشند شربتی پنجدرم

سنگ باشد بخورند نافع بود جوارش [illegible] دیگر زنجبیل و دار فلفل و خصیة الثعلب

[illegible] یک دو مثقال توذری سپید و تخم انجره از هر یک چهار مثقال بیخ سوسن و تخم

[illegible] تخم شبت و تخم سفت و تخم هلیون و تخم پیاز از هر یک چهار درم سنگ

[illegible] بکوبند و بروغن پسته چرب کنند و با انگبین کف گرفته بسرشند و از آن شربتی

[illegible] درم سنگ باشد سخت مفید و نافع بود باب [illegible] در [illegible]

[illegible] کنند خاصه کسانی را که اندر اندامهای گرم [illegible] کنند بگیرند [illegible]

[illegible] و [illegible] اندر یک قدری پس اندامها را بکوبند و [illegible]

[illegible] بر تقیب طلا کنند و بر وی [illegible] قادر گردد و عروق را گرم گرداند

[illegible] را بروغن زنبق بکمرانبند و بر تقیب و خصیتین طلا کنند چندانکه [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] بخورند [illegible] با سمن [illegible]

[illegible] یابند که دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] چند انکه [illegible] سخت [illegible]
[illegible] شود [illegible]
[illegible] حل کنند و بر تقیب [illegible] مسح کنند چند [illegible]
[illegible] فایح شود تقیب چنان سخت بود [illegible]
[illegible] شود و بند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] تقیب میمالند نیک شود
[illegible] سوراخ تقیب بشد [illegible]
[illegible] سخت شود [illegible] باشد [illegible] تقیب [illegible]
[illegible] بود که [illegible] کداخته بود [illegible] که کرم شود [illegible]
[illegible] سخت نکرد و علاج [illegible] باشد که [illegible] تخم [illegible]
[illegible] بیایزد و بر تقیب مالد تا بحال خویش باز اید [illegible]
[illegible] یکدرم سنگ [illegible]
[illegible] مالند بحال خویش باز اید و سخت شود و منفعت تمام یابد [illegible]
[illegible] و این کار را شاید بکار [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] سنگ پس [illegible] نیک بسایند [illegible]
[illegible] معجون کنند و حبها سازند هر یک بمقدار نخودی بوقت حاجت [illegible]
[illegible] عظیم باشد [illegible]
[illegible] یکدانک [illegible] حل کنند و با شراب
[illegible] معجون کنند و حبها سازند و بوقت حاجت در دهان [illegible]
[illegible] چنان بود که [illegible] تقیب [illegible]

[illegible] فایح شود هنوز قایم باشد تا الوقت که حاجت افتد [illegible]
[illegible] و این عجب است و بغایت پسندیده و بغایت منفعت باشد [illegible]
[illegible] این شغل را شاید اما باید انکه [illegible] ابریشم [illegible] باید
[illegible] ابریشم [illegible] نباید [illegible] ابریشم [illegible] کند و کرم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سخت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] سخت [illegible] تقیب را
[illegible] موافق [illegible] بود و اگر [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] چنانکه
[illegible] از کتان [illegible] هر کس بغایت نیکو باشد [illegible] سخت [illegible]
[illegible] بر حسب [illegible] انواع [illegible] جامهای [illegible]
[illegible] باریک نه از جهت انکه [illegible]
[illegible] دیگر است که [illegible] کرم [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] که در [illegible]
[illegible] شود [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و سیاه و بنفش [illegible] که جامه از ابریشم و پنبه باریک [illegible]
[illegible] پنبه نرم [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] نیکو [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]

... والله اعلم ... در ... تا ...

... حاصل اید یک ... کنجشک بچه خایه را ... باشد

... تا بچه کنجشک را ... بکشند و باره روغن ...

کنند همچنان تا چون گرم شود و بر اتش نهند و سر دیک بر نهند و تا ...

... بگیرند پاره ای یاسمن کنجشک ... در ان ... نهند و بیفشارند ...

... تمام ... اید و بعد از ان دانکی زعفران را بحلاوه خورد کنند و یک

... روغن انکنند و در شیشه کنند و سر شیشه را بموم سخت بگیرند و ...

... پنبه ... کنند و در ان روغن زنند و در کف پا مالند و ...

... زمین نهند و ان ... چندانکه خواهند مباشرت توانند کرد و چون فارغ شوند

... هر چه بزرگ ... سخت عجیبست منسوخ دیگر ... چه خورد ...

... چه ... روغن یاسمین یا روغن سوسن و در شیشه

... بیاورند ... انکنند و سر شیشه را استوار کنند و در افتاب

... باید که افتاب در سرطان باشد ... در ان وقت که افتاب باشد

... بعد از ان بوقت حاجت ... مدت بیست روز چنانکه هر روز در افتاب

... بزرگ ... کنند ... بر ان روغن زنند کف پا ...

... جماع تواند کردن ... سخت شود چندانکه اب پشت

... همچنان ... منسوخ دیگر خایه خرگوش را که در بهار کشته

... ان ... بیاورند و ... خانه را ...

... روغن یا سمین در دیکی نهند ... زنند بعد از ان خایه خرگوش را

... بالا ... نهند تا انکاه که سخت ... شود بعد از ان

... تخم ... [illegible]

... کنند و در شیشه نهند و سر ان شیشه را بموم سخت بگیرند و در وقت حاجت

کف پا را مع انکشتان چرب کنند و بر زمین نهند تا از مجامعت سیر کردد و فارغ

شوند و بعد از ان پای بر زمین ... نهند و ... بغایت مفید است

... که لذت این کار را شاید بگیرند ... سنگ دار چینی ... کنند و ...

نکاه دارند تا ... وقت حاجت ...

... وقت انزال لذتی تمام یابند چنانکه ... مالند و در کار

... دار چینی از هر یک ... با عسل زنجبیل معجون کنند ...

... در ... مالند و بکار مشغول شوند ...

لذت یابد که شرح نتوان داد سخت مفید باشد

... دار چینی ... عاقر قرحا جمله را بکوبند ...

... طلا کنند چندانی لذت یابند که ...

... عاقر قرحا ... بیامیزند ...

... طلا کنند پیش از وقت مجامعت بیک ساعت ...

... هر چه ... پاک کنند و بکار مشغول ...

... فاعل و مفعول ... وصف نشاید کردن ...

... جماع ... از پس ... چنانکه ...

... بغایت سخت عجیب ...

... زیان دارد بگیرند ...

... بخورد ...

[illegible]

... پلپینه ... بسیار ... [illegible]

...ت چنانکه ... باشد بیاید ... عن ... شکاف کند

... جامعت تواند کردن و لذت یا ... [illegible] بکر ...

... سوده چون ... یکدرم سنگ ... یکدرم سنگ

... انکه ... شکاف کند ... عن ... بکار برند چندانکه ...

... کردن ... بکر ... تخم معقوره ... و سور ...

... انکه متساوی باشند ... درم سنگ ... بکر ... شکاف کند

... مثل دانه ... عن ... بکار برند در اول شب چون با ...

... ورغو نشیند ... عظیم ... باید سخت عجیبت

اشکال جامعت مذموم ... و ... انچه ... باشد اما باید انکه ...

... تواند کردن ... بجامعت ... راست نهاده تا ... حرکت

... عرق ... الله کند ... بجامعت ... کردن ... سست کند ...

بعضی از عوام ... که ... خاصه ... کنند ...

... که قوت طبیعت ... به جماع کردیم ... زیان ...

... کرده ... بوقت العیاذ بالله ...

... باید سخت زیان دارد ... اگر ... از بالای

... مثانه ... باشد که ... در مثانه ...

... [illegible] سخت ... پدید اید ... باشد که ...

... بیماری هلاک باشد اما جامعت بر پهلو کردن ...

... دارد ... ضعیف کند ... [illegible]

... سخت بسیار ... باشد اما کسانیکه ضعیف ترکیب باشند و لاغر ...

پهلو ... جامعت کردن زیان دارد ... [illegible]

... [illegible] ...

اما ... پهلو ... زیان ... پدید اید و باشد که ... مبتلا کرداند

... چند ... زیان ... باشد ... لذت ...

... کنند اما ... [illegible]

... [illegible] ... این ... عفانیت ...

... [illegible] ... این معنی ... خراطین ... باکنره

خراطین ... [illegible] ...

... و ... بکار ... کوشت ... [illegible]

... بیسان العیاذ یکدرم سنگ ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... سخت ... [illegible]

... بمالند ... [illegible] ...

... چنانکه ... [illegible] ...

... [illegible] ... عجیبست

... [illegible] ...

... [illegible] ... الطبیعیه ...

... [illegible] ...

بگیرند که بارهنگ و جلنار و سنبل اندر یک روز
تا کلپیده شود کنند و پاره پشم نهند و زنان بجوشیدن بر کرده بجایت تنگ
بیجت ... درکهنه گرم دانه و هنگ و حوزانه هر یک دو دانگ خورد کنند
شراب ... سرشته کنند و پیشتر بکار برند سخت بجد بتست
عصاره ... ترمارزون یا سنه و پوست انار و عود هندی و پوست ترنج
یک ... بیفند درم سنگ باده درم سلک بند بجوشانند تا جوشش چند بار در بجوش
سخته و پوست قرنفل چنانکه جمله یکسان باشد و متساوی باشند و بجوشانند
... بکار برند تنگ باشد تا ... ماند ...
... اندر معاجین و جبوبات و اغذیه که تولد منی کند و احتراز کردن
... که قاطع این جوهر است و طعامها که تقویت انعاظ کند و است
عفو عضایا که مشهور است بدین سه قسم توان بود چنین گفته اند که چون این
جوهر را بحالت صحت و اعتدال دارند به منفعت در بنی آدم حاصل آید
سخت این جوهر که صحت کل بدن است و هم جماع که لذت کبر است
فسخ ... که او معقود در بقای نوع انسان است و بدن و جان و نسل منقطع شود
از جهة آنکه این سه خصلت را مردم ناچار تعهد واجب شمرند پس این مقالات
هم بر سه فصل نهادیم فصل اول در معاجین معجون مشهور بز دیگ مشهور
دیگر حکما و اطباء ازا معجون مروارید که ... سخت حفلت است
عفو عضایا را ... پیدا کرده اند و گذرهای شهوت بگشاید و بهار سخت کرداند
... پشت بیفزاید و عفو عضایا را ... وارد ... مروارید ناسفته
... ازهر یک مثقال ... بهمن سپید انه هر یک یکدرم سنگ
سعد و کز مازو ازهر یک نیم درم سنگ کابلی و ...

8

... و زعفران پاک بکار برند چندانکه ... سخت ... باشد و یک سخت نافع
در ... کرد این معجون دیگر ... دانه قنطرم و دانه غلغل اندر یک بار
... درم سنگ بجمد پوست کنده ... درم سنگ برگ نعناع ده درم سنگ تخم
... بجمد و تخم گزر و تخم شلغم و تخم جرجیر ازیانه انه هر یک بجدرم سنگ
تخم ... سورد درم سنگ کوشت استقنقور و نمک استقنقور ازهر یک شش درم
سنگ شیشا قل ... درم سنگ ... بجمد سنگ قسط تلخ و بعضی سرخ و بعضی سپید از
... و سم سنگ و این جلبادر ها را بکوبند و ... بار ...
... که خاصیت دارد و از جمله ... نباتیست که تخم وی مانند تخم کر
... است ملون بکوبند و ... که ... و برخی بجا ... بمالند و بعسل بسرشند
... کنند بغایت نافع بود ... تا ... مضار است ...
... کنند نافع بود و اگر ... چشم بمالند سپیدی و تار کی ...
... بنفخ بکوبند و اگر بکوبند و بر عضوی که ... بمالند
... بمعدن اورند و چون بمالیند و بابر که برشته و در مفاصل طلا کنند نافع بود
... بر کلف طلا کنند ... کنند و اگر ... از ... با هم ... بخار ...
... کنند نافع بود ... و بر ریانه ... که ... بابرکه بمالند و بر کلف ...
... را نافع بود و اگر ... ابیق ... مایه ... چون بابرکه
... سینه اند و اگر ... مایه ... ماده بود ماده اورد
... را سینه سازند و یک بادام را بدو نیم سازند ...
... بادام ... در ...

بود بیکش بپیش آید و چون ده روز بگذرد دوا کرده بکار ببندد

چهل روز ... درشتی دهند انسان با بادام روغن بگیرند

بیان کل کنند چنانچه در نسخه ذکر رفت بیاویزند و روغن بگیرند

کل سرخ را بگیرند تا نیم شاخ و برگ کرده در شیشه کنند در روغن کنجد بریان کنند

... در آفتاب بیاویزند و بعد از آن روغن بگیرند و استعمال نمایند

یاسمین و جیب ... و زنبق و سوسن و نسرین و شقایق و امثال آن همچون نوع سابق

گل سرخ گفته شد روغن ریحان بگیرند آب ریحان یکمن و یک چهاریک

کنجد ... بجوشانند با آب سوخته گردد و روغن بماند

... روغن ریحان بکشند روغن خلب بگیرند بچپل چهار درم خنک

آب بسوزد و روغن بماند و نیمن روغن کنجد بریان کنند و بجوشانند

معده و جگر را قوت دهد روغن قسط که عصبهای کلم گردانند و سود مند بود

بجوشانند با آتش ... و صاف کنند و نیمن روغن کنجد ... یکشبانه روز و بعد از آن

بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند

... جنبیع کرده بکرده روغن کنجد ... روغن مصطکی سود مند

در قیط کنند و یک ... روغن کنجد نیمن سنگ خراسان و مصطکی خوب ده مثقال

بجوشانند تا مصطکی به بخار بگدازند و بعد از آن استعمال نمایند ... باتش نرم

در آفتاب ... چهل روز بعضی ... درم و در روغن کنجد اندازند و در قیط

... روغن کنجد و تخم شبت ... درم جمله اضافه میکنند روغن

در آفتاب بیاویزند ... در سایه نیم خشک کرده در شیشه کنند تا چهل روز

بچهار یک ... قدری آب ... یک من ... روغن بادام ...

... بجوشانند تا آب بسوزد

... روغن بماند ... که ... مانند جای ... بود ... طلا یا که ...

بکشند ... قدری ... بسایند ... بزرگ

... بگذارند تا خشک شود ... بزرگ ... جدا جدا ... با انگبین

... و بعد از آن ... بخورد و بسایند ... نهایت

... روغن ... پاسمین ... و بسایند ... بزرگ شود

... بسایند ... حاجت ... باب بسایند

... شود ... باعسل بهم ... کنند ... برگ ... ازهم

... برگ کنجد است ... بخورد ... نهایت

... بکرده ... سوده ... مثقال ... با انگبین ... همچون کنند ... بشانه کنند

... اگر خواهی که ... شود ... آن ... کنند

... بود ... خواهی ... بنشاند ... زادن ... آسان شود

و چون ... در چشم ... سنگ ... ربیع المغافل

... با خود دارد تا یکسال ... و چون سال نو ...

... با خود دارد تا سال دیگر ...

... ابتدا این ابلهکی می باید که صفا باب بسرشند و بر کف پای می مالند
... [illegible] باید و این بالله واین مجرب است واگر بر کف دستها خضاب بندند می تواند
... و اگر این سنج کرده در آب اندازند و بیاشامند آب بیاشامند شکم را ببندد
... [illegible] بوده و ... مجرب [illegible] از استنجا ... و سلسل البول را ... و ... را
... [illegible] بخوانند ... [illegible] که این گران این تافته ... می اندازند
... [illegible] که بغایت ... بنگاه ... یک سنگ ... نجاست ...
... [illegible] است ... تشطر ... معنی آن ...
... گرم و خشک است ... و بهترین آن علی بود که در معدن حاصل شود
... نافع بود ... گوشت ... بود مجرب
... استعمال کنند ... ریشهای بلید
... [illegible] قوت ... سوخته بود
... [illegible] آن ... بینی را زایل کند و باید
... چشم ... نافع بود ... چشم بیاید
... [illegible] بغایت ... چشم ... زیاده کند
... نافع بود ... معتقد بود و چون
... [illegible] اعضای خشک مزاج ... با عسل بسرشند و با سرکه
... [illegible] نافع بود جهت غلط ... ریش دهن و ...
... [illegible] و علاج ... چون با عسل در چشم کنند
... [illegible] بود ... بسیار ... کنند و آن
... استخوان کبوتر را با ... ناب ... که ... هر که را ...
... با ... جگر ... بیان کنند و

15

... بسایند و ... پیش از درد چشم کشد ... بیاید ... هرکه ...
... [illegible] و ... چشم کشد ... نافع کند ... تخم هندوانه را
... و اگر آب ... چشم کشند آب ... چشم را نافع بود
... [illegible] استعمال ... نافع باشد ...
... [illegible] بجاجب ... نافع باشد ... گرم ...
... پیش از خواب ... بیاشامند ... با نمک بخورد
... [illegible] که ... را ... سنگ ... نافع است
... [illegible] آن سنگ را با خود دارد ... از ... را
... [illegible] استخوان ... است که
... [illegible] باشد ... چند جماع کند
... بسایند و ... یک ... یکدرم یا سه درم
... [illegible] بخورد ... بر گردد ... دختری رسد
... [illegible] وقت جماعت ... بیاید و با شهد
... [illegible] اگر چند عدد ... شهوت ...
... [illegible] اصل که از دل باشد ... گاو بیاید
... [illegible] باشد ... در گوش چکانند ... با عسل
... [illegible] گوشت گاو ...
... [illegible] در گوش چکانند گرم ... بکوبند
... [illegible] ...
... [illegible] ... سوخته ...

[illegible] پیش بان چنان به شود ریش که بنود نشان سه نوبت کرده تا نیاید
[illegible] کرست این را شفا [illegible] جامات تو نجع درد [illegible]
[illegible] اگر افتاد این درد و چشم علاجش زاب کرفس راست و لیمن که ماننده اش بت
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] چه رنگ است [illegible] نشان نهادن جامه اگر جامه آلاید بزند
[illegible] باب [illegible] تا [illegible] الی رصابون بباید شستن و اگر جامه به نیل بیالاید
[illegible] باب [illegible] بباید نهاد تا خشک کردد و دیگر باره بباید مالیدن تا چند انکه پاک نشود
پس بصابون بباید شست و اگر مداد بر جامه ریخته کردد و مانند بجوره بباید [illegible]
[illegible] سیماره تا پاک شود پس بنا بر آن باید شست انکه بصابون و اگر موم بر جامه بچکد
[illegible] باید مالید تا بر خیزد و اگر جامه بر شراب بیالاید سرکین کبوتر بباید جوشانید
[illegible] بباید شست پس بنا بر آن و اشنان و صابون باید شست و اگر جامه با آب
[illegible] بیالاید بکیر [illegible] بباید مالید پس با اشنان و صابون بباید شست و اگر با آب
[illegible] بیالاید با آب کرم و اردجه بباید شست پس با اشنان باید شست و اگر جامه با آب
[illegible] چشم [illegible] باید شست پس با اشنان و صابون باید شست
[illegible] بیالاید [illegible] خاکستر سرش را بار و غن زیت مرهم کند و بر انجا
[illegible] بران هر که در چشم خون مار را بار و غن زاغ سیاه بیاویزد و بر [illegible]
[illegible] با [illegible] از ان چشم درد بازدارد [illegible] نیکست اگر کسی را دندان درد کند مغز [illegible]
[illegible] بر [illegible] چشم بیاویزد و درد بنشیند و اگر کسی دل [illegible] را نه خوشتن بیاویزد
[illegible] برابر [illegible] را بار و غن زیت بیامیزد [illegible] جایی که [illegible]
[illegible] کن [illegible] تا از [illegible] سوراخ پس از [illegible] که [illegible] بالد
[illegible] بر [illegible] و استخوان [illegible] پیوان زهره به [illegible] که سر [illegible] را
[illegible] جانوری که مار [illegible]

11

[illegible] استخوان کوزن [illegible] و تعلق و خار پشت و شتر مرغ و [illegible] مانند بسوزانند
ماران همه بکریزند و اگر کسی را مار بکزد [illegible] آب [illegible] مغز کوزن بکوبند و بجوید
[illegible] بند کار نکند و بجای تریاق است جالینوس کوید که هر کرا مار بکزد پاشنه اش را
[illegible] پادزهر است [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] را چشم [illegible] در ساعت [illegible]
[illegible] شود و [illegible] پادزهر است و هر که بباید و بجوید زهر به کار نکند و اگر کسی
[illegible] باشد [illegible] مار بکزد [illegible] کار نکند و بجای تریاق بود دفع مکس
[illegible] اندر [illegible] که [illegible] تلخ در خانه دود کنند همه مکسان [illegible] و هر که
سیاه با آب بباید [illegible] در خانه [illegible] مکسان خویشتن را از ان [illegible] و هر که [illegible]
[illegible] بباید و در خانه بزنند همه مکسان بمیرند [illegible]
بباید سوخت [illegible] ساخت [illegible] دفع پشه شیخ تا کوید که هر که
[illegible] کنند بس [illegible] بالشد [illegible] گشته بود [illegible]
[illegible] با [illegible] دفع شپش شیخ تا کوید که هر که
[illegible] مالد کرنده [illegible] جامه او [illegible] و هر که [illegible]
[illegible] در تن [illegible] جامه [illegible] او [illegible] کردد هر که پوست انار [illegible]
[illegible] دهان خوش کنند [illegible] شود [illegible] است که [illegible]
[illegible] و [illegible] و این از ان [illegible] که [illegible] بماند [illegible]
[illegible] دارند و [illegible] مشک [illegible] بکیرد [illegible] و مشک [illegible]
[illegible] حب مشک [illegible] و حب [illegible] و دهان [illegible]
[illegible] بیش [illegible] از [illegible] جالینوس و [illegible] که [illegible] هر کرا [illegible]
[illegible] کار نکند و اگر کسی را [illegible] بخند و بعد از [illegible]
[illegible]

... نکند هر که یاقوت با خود دارد هرگز ترسیده نشود و اگر جا ...
بهشت بخورند از و ایمن باشند منافع ... جالینوس گوید که اگر کسی
... باشد یا مار گزیده باشند ... بسایند و بخورند در حال به شود
... شود یا مادر ... چشم ... ساعت چشم ... گرد
... شود و اگر کسی ... از شکم ... بیاید ... خون باز گیرد
... منافع ... جالینوس گوید که اگر ... بسایند و بخورند ...
... هر چه ... بود ... بود و منافع تر
منافع ... گوید ... از ... هر چه خواهی ... توان ...
... سفید ... منافع ... جالینوس گوید که هر که ... در ... چشم ...
... از ایشان ... منافع جزع یمانی هر که جزع یمانی را ... کان ...
... ایشان ... هر که جزع یمانی ... زنان ... زنان
... کان ... ایشان آسان شود
... منافع ... گوید هر که ... بسته ... از ایشان ... باشد
... بسایند و بخورد ... شود ... باشد
... شود و اگر ... منافع ...
... بالین ... چون ... خورد
... منافع ... شود و اگر کسی را ...
منافع مغناطیس ... جالینوس گوید که اگر ...
... از ... باشد ... ناخن ...
... باشد ... سنگها قیمت دارند و
... شاید اما ... باشد
... سنگی ... باید ... بسایند

۱۵

... سفید اید سنگ ... است ... سنگی ... سنگ
... باشد اگر بسایند ... باشد ... سنگی باشد ... چون
... سفید باشد ... سنگ ... چون ...
... باشد ... شود و ...
... ماند ... شود ...
... باشد ... کسی را ... ان کسی ...
... کند اگر ... باشد ... کند
... باشد ... در چشم ... کشد ...
... در چشم ... است از ... اگر
... چون ... مادر ... که ...
... باشد ... کسی ... باشد
... بند ...
... در چشم ... شود و اگر ...
... خفته ... بیدار ... شود ...
... مثقال ... بگیرد
... مثقال ... نیم مثقال ... نیم مثقال ... هفت مثقال
... درم ... مثقال ... یافت نشود ... درم ...
... اجزا را تمام با هم ... کنند ...
... کنند ... کنند ...
... باشد ... بگیرد ...
... بنه ... در ... سیاه و ... رنگ ...

[illegible] بیلیاری [illegible]

[illegible] طانه آب [illegible] بکوبند بمالند شفا یابد و از برای کسی که جادو کرده [illegible]

[illegible] هر که [illegible] بخورد [illegible] کسی که جادو کرده باشند باطل شود و هر کس [illegible]

[illegible] گلنار [illegible] بار و روغن زیت بیامیزد و در جایی که موی ریخته باشد بمالد

[illegible] برآید و هر که را [illegible] باشد [illegible] بکوبد و بر آنجا مالد [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] نیاید و اگر کسی را [illegible] باشد [illegible] نشادر [illegible]

مثقال باشد و [illegible] تخم [illegible] بخورد شفا یابد البته دفع تشنگی

بخورد [illegible] باشد آب [illegible] و آب کاهو و آب کاسنی و آب گاوزبان شربت کند و

تخم [illegible] و [illegible] نشانده و جهت خون شکم هر که [illegible]

[illegible] بریان کند و بخورد خون شکم باز دارد و جهت زکام بقراط گوید هر که

[illegible] با سرکه [illegible] کند و [illegible] کند [illegible] زکام [illegible] علاج باد [illegible]

[illegible] را [illegible] کند [illegible] خار [illegible] و مغز بادام [illegible] شیر [illegible]

[illegible] باد [illegible] این جمله را [illegible] بسایند [illegible] یک [illegible]

[illegible] باشد که [illegible] پس [illegible] جادو [illegible]

[illegible] سفید [illegible] گوشت کبوتر بچه [illegible]

[illegible] کند [illegible] بیاید [illegible] آب [illegible]

[illegible] بخورد [illegible] خواب

[illegible] بریان کند و بخورد [illegible] خواب نکند و هر که

[illegible] کند و اگر کسی را [illegible] باشد

[illegible] بریان کند و بخورد شفا یابد [illegible] که [illegible]

[illegible] یک [illegible] یا یکمثقال

یا یکمثقال [illegible] بساید و با انگبین [illegible] بوقت حاجت [illegible] کند و با شوهر

صحبت کند در حال بار گیرد و این از [illegible] است و هر که بنفشه را بکوبد [illegible]

[illegible] بخورد [illegible]

که اندام [illegible] بخورد و بچه [illegible] بیاید [illegible] بیاورد و هر که سفیدی

[illegible] سفید و تخم توت [illegible] دندان زرد باشد

[illegible] کند و [illegible] دندان

[illegible] و بخورد [illegible]

[illegible] طعام [illegible] شب [illegible] صحبت کند [illegible] این جمله را بخورد بساید [illegible]

[illegible] تخم [illegible] پاک کند [illegible] چهار شب این عمل کند

پاک کند [illegible] بخورد [illegible] دیگر بخورد [illegible] شوید

[illegible] بخورد [illegible] این از قول حکمای هند است و زن اگر [illegible]

[illegible] بمالد [illegible] گشاده شود و اگر کسی را باد در خایه باشد [illegible] روغن

[illegible] بخورد [illegible] روغن [illegible] بخورد

[illegible] بمالد [illegible] و اگر کسی را درد شکم باشد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] روغن زیت [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] هفت مثقال روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

...ت که پر سیده و بپاشند نافع است و اگر سنب اعصاب سوده
...ران باشد بنهد چون باز ایستد و اگر زعفران در چشم کشند سینه که کهنه ... و اگر
...شک کنند و بجز ... نباشند و در گوش چکانند ریمی که مدتها از گوش می‌ران باشد
... پرش ... و اگر هیچ ... خون از بینی نه ایستد این افسون بخوانند
... بسکن باذن الله ... چون از بینی باز ایستد افسون اینست ...
... به شود ... است نیکو نافع بود ... جراحتی که زشت باشد
... پلنگ را بگذارند ... بسوزانند و بر آن جراحت پاشند خشک شود و دیگر
... و ... بکشد و اگر پوست ... گل به بینی بمالد ... شود و ... سهل است
... این علت ... پوست خربزه ... بجوشانند و بپاشند ... اورند
... و همچنین کرده ... بر آن موضع ... ببندد روان شود و بعد از آن ...
... شکسته شدن سر و جراحتها ... بمالد و ... روغن با ...
... تا چون ... شود ... جراحتها ... بسوزانند تا سیاه شود ... آنگاه
... این ... بر آن موضع نهند و ببندد و اگر بر پشت پای ریش
پاک و صاف کنند ... صفت مرهم باسلیقون ...
... و بگیرند ... زخم را ... ببندد ... بلغم ...
... از هر یکی ... روغن زیت ...
... ریشهای کرم ... و جای دیگر ... هر یکی نیم سنگ
... گوشت ... بکار دارند صفت مرهم سرخ
... و بسایند ... سنگ ... نافع بود و صاف و پاک بسازد
... و بر روغن ... یک مثقال مردار
... بکار دارند

14

در علاج اما ... ترکیدن دست و پا نافع بود بگیرد ... گندم و نمک ... چوبه
... بسایند ... آماس ... که بنهد خوب شود ... دیگر آماس که ...
... بیارند ... بپزند ... مغز ... نمک ...
... بمالد آماس ... نیکو شود ... روغن ...
... آماس رفع کنند ... یک مرهم ...
... بستانند ... حرارت کند ...
... شود ... آب ... بنشانند ...
... تا ... آب بسیار ... بجوشانند تا نیم پخته
... به ... شبانه روز ... نافع بود ... چهل روز بکار دارند
... بجوشانند ... بر سر آتش نهند ... صفت آن بستانند ...
... بسیار کنند ... بجوشانند تا نیم پخته ... آب عسل
... تر ... بیفزایند ... عسل
... چهل روز استعمال کنند ...
... بجوشانند و بعد از آن ... بجوشانند ...
... بستانند ... بر سر آتش نهند ... چهل روز استعمال کنند
... مستعمل بود سود ...
... پوست ...
... بجوشانند ...

... سفید و تخم مرغ با روغن تازه و پشم سیاه سوخته و ... پی سرکین
... و بعد از آن همین ... نهاده شفا یابد جهت گری و خارش و ...
... کرده ... در حمام مالیده شود جهت ... که سفید و ...
... شود و تخم ترب و ... با هم بکوبند و در سرکه کهنه ... بر ... مالند
... چشم آب ... یک مثقال ... خیل شربت کنند و بخورند سود ... بود
... آب کشنیز را با گلاب و تخم ... و لعاب ... در چشم شد شفا یابد
... آب ... کشنیز با گلاب ... که ... نافع ... شود
و بکوبند و بخورند ... سود دارد و هر که طعام در معده قرار نگیرد ...
باشد ... خارش ... پیاله با روغن گاو ... کند و بخورند ... که در ...
... اید ... در دهان گیرد نافع بود ... خارش ... روغن ... شود
... هلیله هندی بلیله آمله از هر یکی ... جهت ... روغن بجوشانند
حل کرده با ... اجزا را کوفته ... بسیس ... کلناره مثقال ازرق ...
شربت انجبار ... درم حب الآس ... درم مثقال ... در ...
باشد ... خشک با ... بر ... جهار ... ساییده ...
... درم بلیله ده درم مثقال ... که ... پیش از طعام خوردن صباح
... مثقال ادویه ... بعد ... مثقال ... هلیله کابلی
با روغن گاو ... با آن ممزوج کند با عسل کف گرفته ... تا حل شود
تخم ترب و آب پیازه سفید ... صباح ... انگشت بخورند الا غذا ...
... السحد ... چکانند ... زعفران ... ابتدا
... رنگ ... خوانند و آن را ... گرند

بتاباند ... اهن ... اهن را ... صحه کنند و ... تا خشک شود
... بکوبند و آنچه ... باشد و یک ... خشک کرده ... زعفران
... شود و ان انواع سازند و این که ... بود ... آن ... بود
و ... چون ... خشک کرده ... چون ... بر گیرد قطع ...
... کنند و چون ... طلا کند نافع بود و چون جهت ...
... نافع بود ... دندان ... چون طلا کند نافع بود ... و
... طلا کنند ... جهت ... از ... است ... نعناع تخم مرغ
... نافع بود ... ساختن ... تیار ... ملایم
با ... و بعد از آن ... کنند و ... اندک ...
... علم کنند ... تیار ... اندک ...
... مذکور عمل نمایند ... تا ... خشک شود
... سرکین ... خشک کرده با نبات ... عمل نمایند ...
کیا ... هلیله و بلیله و ... یک کف بخورند شفا یابد ...
بجوشانند ... فلفل سیاه و دار چینی ... و ...
... رسم است جهت ... چون شربت ... بخورند ...
... بار ... را پوست ... بگشاید ...
با ... تمام ... شفا یابد ... بجوشانند ...
... کرفته ... شفا یابد ... بجوشانند ...
... چشم ... سود دارد ... آب از چشم ...
... چشم تخم ... در چشم ... با میل آب
... آب کاسنی ... پشت چشم طلا کند ...

[illegible] از اسحاق نقل میکند که ابو نصر در شب [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کند پس بار [illegible] بنفشه سعوط کرده بینی در بینی چکانند [illegible] شب
و در عجین [illegible] با سرکه عجین کرده [illegible] ستاره [illegible] به شده است طلا [illegible]
و زعفران و شیاف ماميثا و سفیده تخم مرغ [illegible] طلا کنند [illegible]
چشم [illegible] سخت بتاباند حفض مکی
[illegible] و بهم بیامیزند و بر [illegible] کهنه نهند [illegible]
[illegible] بیامیزند و در چشم کشد [illegible] ابتابانند [illegible] و حلتیت و [illegible]
[illegible] نمک در آب حل کنند و زیر چشمها اگر کشند
[illegible] بگیرد [illegible] ده
[illegible] روشنایی [illegible] و عسل
[illegible] استعمال کنند وقت خواب یکی از [illegible]
[illegible] در چشم کشد [illegible] حل کرده چشم کشند بغایت روشن
با شیاف [illegible] با عسل [illegible] و [illegible] مجموع را کوفته
[illegible] روشنایی بتابانند [illegible] هلیله زرد و [illegible]
[illegible] در چشم کشد [illegible] بسیار
ضعف [illegible] هلیله زرد [illegible] جهة نزول [illegible] عنب الثعلب
[illegible] را کوفته و بیخته در چشم کشد نافع بود جهة
[illegible] و بیخته در چشم کشد [illegible] کوفته و بیخته در چشم کشد و
[illegible] عسل [illegible] در چشم کشد [illegible] بگیرد [illegible] کرده
[illegible] بگیرد آب [illegible] صاف کند [illegible] بحجر به [illegible] است
[illegible] و با [illegible] در چشم کشد [illegible] سوزد [illegible]
[illegible] طلا کند شیاف [illegible] را بجاید [illegible]
[illegible] چشم را سود دارد بگیرد پوست هلیله [illegible]
18
[illegible] و صمغ عربی از هر یک [illegible] درم و [illegible] کهنه عجین کرده
شیاف کند [illegible] در چشم کشد [illegible] چشم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بعسل [illegible]
[illegible] سفیدی چشم [illegible] در چشم کشد [illegible]
[illegible] تخم [illegible] بخورد [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] آب [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] آب [illegible]
[illegible] بسوزانند
[illegible] و اگر کسی [illegible] بیامیزد و به پلک چشم
[illegible] حبة [illegible] چشم
[illegible] تخم کاسنی [illegible]
[illegible] حل کرده [illegible] اگر زن باشد همین عمل کند [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر کاسنی [illegible] چشم [illegible] کلف [illegible]
[illegible] و اگر کاسنی را با نمک بخورند [illegible]
[illegible] کاسنی [illegible] با کافور [illegible] بینی چکانند [illegible]
بغایت [illegible] کنند و بخورند خون [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] حل کنند [illegible] کرده [illegible]

سایر جراحات [illegible] باشرات تربت بیامیزند [illegible] کند تا لحمه [illegible]
[illegible] شاخ افتیمون [illegible] معجون [illegible] باشد بر روغن [illegible] بندند
[illegible] که در انگشتان پیدا شود بستانند گل [illegible] و تخم [illegible] ریزه و [illegible]
بدی ریزه و چون بهم کنند و بر انجا بندند تا به شود و بگشاید و [illegible] است
[illegible] روغن گل بمالند و مرهم روغن که پیش از این در این باب ذکر رفت بمالند
باب [illegible] اماس پستان بستانند حضض مکی و شاف ماميثا و پوست [illegible]
[illegible] کنند به شود [illegible] یک [illegible] بستانند و [illegible]
آنرا صافی کنند و [illegible] را در [illegible] گیرند و در آتش معتدل بپزند تا پخته شود و بعد از آن
[illegible] فلفل و عسل باهم معجون کنند و [illegible] بعد از آن بکار برند
[illegible] کسیرا که اشتها نباشد فلفل [illegible] کنند و در حمام که [illegible] آب [illegible] پخته باشد بر [illegible] مالند
اصل [illegible] تا [illegible] بخورد اشتها پیدا شود
[illegible] باید تا چهل [illegible] روغن یاسمین باهم ترکیب سازند و بمالند و
[illegible] اول ۹۹۹۹۹ [illegible] بخورند و [illegible]
[illegible] روز دوم ۹۹۹۹۹ [illegible] بنویسند و در زیر [illegible]
[illegible] روز سیوم ۹۹۹۹ [illegible] بنویسند و [illegible]
[illegible] روز اول [illegible]
[illegible] که پیشانی درد [illegible]
[illegible] بگشاید و اگر [illegible] بخار آب
[illegible] شود و اگر [illegible] علاج آنست چون
[illegible] پنبه [illegible] بندد اماس [illegible]
[illegible] که بهوش [illegible] سرکه و گلاب [illegible] شود و بالله
[illegible] بهوش آید

17

[illegible] بکوبند و با عسل بیامیزند و بر دندان بمالند بغایت
[illegible] چشم مانند [illegible] باشد و اگر [illegible] خشک
[illegible] به بندد [illegible] شود و اگر شاخ [illegible] بخورد خون
[illegible] گل [illegible] سپند و [illegible] باید [illegible]
[illegible] روغن [illegible] اگر کسی را [illegible] شده باشد [illegible] روغن
[illegible] کنند بمالند شفا یابد [illegible]
[illegible] پستان [illegible]
[illegible] درم [illegible] زاج [illegible]
[illegible] آتش [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] اگر کسی را [illegible] تا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بیامیزند [illegible] سخت شود و اگر [illegible]
[illegible] روغن زیت بیامیزند [illegible] کند و بر آنجا بندد [illegible] و اگر کسی را [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بیامیزند [illegible] اید و اگر [illegible]
[illegible] بهم بیامیزند [illegible] شود و اگر [illegible] باب [illegible]
و اگر [illegible] تلخ [illegible] اگر [illegible] بادام تلخ [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] بخورد فی الحال [illegible]
[illegible] بخورد [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] در آتش [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] و اگر خواهی [illegible] انگشت
[illegible] چهار باهم بیامیزد [illegible]
[illegible] چند انکه سر انگشتان چرب کند [illegible] انگشت [illegible]

و حبة زنگ سیاه پوست جوز خشک بکوبد و به پیه ...
بیامیزد و سه روز ببایند ... سه روز در کلفتند و در زیبق و ... مصطکی
آب گرم ... کنند و نهند تا نیک سرشته شود و برست اندازند چون پر خراب شود و اگر
حنیف کنجاره بجوشانند و بسایند و مقداری ... سفوف سازند چنان شهوت
کنند چنانکه اگر بخاید بکار است ... کند و ضعف ... دیگر حنیف کاررا بجوشانند
آب پیاز سفید ... در زرده تخم مرغ نیم برشته تخت کند بستانند یک رطل عسل و نیم رطل
... روز ... و در با تیلی و آتش نرم ... کند تا نیم قوام گیرد پس یکهفته
... بخورد حنیف سخت کند و منی بیش آید
... نیک بسایند و چند بار ... طلا کند ... بجالد ... بگیرد کند پس ... بار روغن
... و نیل را باز زنیخ بیامیزد ... حقنه ...
و اگر خواهد که سرخ شود ... سبز شود و اگر ... زرنیخ با آب آهک حل
آب آهک حل کنند و ... چند بار ... آب گرم ... زرنیخ بیامیزد سبز و شن شود
سفیده را با سرخی ... بیامیزد سرخ شود و بعد از آن چند بار آب علیا
... سم ... کبود شود و ... اگر کبود خواهد ... تخم مرغ را بپزد
بود و دیگر بخورد ... آنکه سفید کهن ... بواسیر باطل چون نیک بسایند
پسته ... بسایند ... پاره پاره بخورد ... در مقعد
نیکو شود ... آتش ... نشک ... که ... سه نوبت کنند و اگر ... را
... سود دارد و خنازیر ... چون بسایند و بر جراحت بپاشند ... کنند و حنا
و دشوار ... بطلان ... است ... کک ... و اگر ... آتش را ... بپا
شده ... یکی شب ... بسرکه ... آشنا ... حجبه ... بجرب بگیرد استخوان کله ... و بسوزد
با هم ... عسل ... بر ... سیاه ... بمالند ... پاشند تا چند نوبت شفا
... کنند البته شفا یابد و دیگر ... سنگ ... چون ... کتان را

18

... آب ... خون ... پوست تخم مرغ ... ناشتا ... در بینی
قوت ... باز ... اگر ... بسایند ... یا ...
باد ... بگیرد و تخم کتان ... داء الثعلب ... خورده است و حبه
... باد ... کرده با آب گرم ... کنند با روغن ... سوراخ ذکر
شود حبه باد ... و ... کنند و اگر ... زیر او ... کنند در ساکن
با عسل عجین کرده بخورد یا ... کنند ... گوشت ... حبه
... سکنجبین یکهفته بخورد ... موضع ... داغ کنند
... بسایند و بعد از ... ماسک ... گوشت ... را نمک کنند ... و بعد
خشک کنند و این عجب است ... اگر ... الحدید را با سرکه
... تمت الکتاب بعون ... سفته ... است

روز اول
یا نور السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام
روز سیم
بسم الله ... جبرئیل
یا نور السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام
روز سیم
الرحمن میکائیل
یا نور السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام
الرحیم اسرافیل
اعوذ بکلمات الله التامات کلها من
شر ما خلق
نقلست از حضرت ... امام ... کاظم علیه السلام که ...
... که ... روز ... شود ...
... شود و ... که ... خشک شود ... که ... شود شفا ...
... یکم ... سیم
... اول
... دهم ... بیستم

[illegible] رجب جمادی الثانیه جمادی الاول [illegible]
[illegible] بیست و دوم یکم و بیست دهم یکم و پانزدهم [illegible]

شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه
چهارم و بیستم سیم و بیستم ششم و هفتم [illegible] سیم و بیستم ششم و هفتم

هفته روز نحس باشد درین روز حذر کن تا بنا پنج شنبه پنج [illegible] باشد و ده باشد
بیست یک یا بیست چهار بیست پنج [illegible]

[illegible] که دعای او روز اجابت شود و در روایت دیگر فرموده که اگر
بخواند که سبحان الله و الحمد لله بایدکه سه بار فاتحه بخواند بعد از این دعا را
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم انگه حاجت خود از خدا بخواهد البته روا شود

بسم الله الرحمن الرحیم اخیتک فی الله وصافیتک فی الله وصافحتک فی الله [illegible] عقد اخوت باید
و عاهدت الله و ملائکته و کتبه و رسله و الائمة المعصومین
علی انی ان کنت من اهل الجنة و الشفاعة و اذن لی بان ادخل الجنة
لا ادخلها الا و انت معی ان دیگر بگوید قبلت و اسقطت عنک
جمیع الحقوق و لا اخوة ما خلا الدعاء و الزیارة و الشفاعة
[illegible] بها قربة الی الله

[illegible] که از حضرت [illegible] باید خواند [illegible]
که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر
[illegible] بامداد و شبانگاه سه مرتبه بگوید که بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم [illegible]
سوره فتح [illegible] [illegible] [illegible] ستاره [illegible] گرهای [illegible]
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اگر گردد بعنایت الهی

19

دعای [illegible] باب بابا [illegible] بابا [illegible] تمام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله
[illegible] اللهم انی اسئلک فضلک و رحمتک [illegible] لا یملکها احد غیرک [illegible] اللهم
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین
این دعا را [illegible] روایت است از حضرت امام حسن علیه السلام که خاک تربت [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بحق هذه التربة و بحق من حل فیها [illegible]
[illegible] و بحق جده و ابیه و امه و اخیه و الائمة من ولده [illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] ان تجعل فیها شفاء و [illegible] من الجان [illegible] العالمین دعای [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا قریب الفرج یا رب الفرج
[illegible] یا اله الفرج و الفرج یا فتاح الفرج و الفرج یا مفتاح الفرج و الفرج
[illegible] الفرج و الفرج یا فاتح الفرج و الفرج یا صانع الفرج و الفرج
[illegible] الفرج یا خالق الفرج و الفرج یا مالک الفرج و الفرج یا رازق
[illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

صم بکم عمی فهم لا یرجعون صم بکم عمی فهم لا یعقلون
[illegible] ختم الله [illegible]
[illegible] و لا تحسبن الذین قتلوا فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین

الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم ... سبیل الله امواتا

~~... فرحین ...~~ لم یلحقوا بهم من خلفهم

الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و

فضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین

دعا ... هر که این دعا را بسیار بخواند ... فرزند ... دهد

رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین

و اجعلنی من لدنک ولیا یرثنی فی حیاتی و یستغفر لی بعد موتی و اجعله خلقا

سویا و لا تجعل للشیطان فیه نصیبا اللهم انی استغفرک و اتوب الیک

انک انت الغفور الرحیم

اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک

حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

منقولست که کسی جامه نو پوشد دست بر ان بمالد و بگوید

الحمد لله الذی کسانی و علمنی و ... به عورتی و اتجمل به فی الناس و ...

در روایت دیگر منقولست که هر که رخت نو پوشد ... بسیار برکت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر ان بخواند و بر جامه بپاشد در

... که چون جامه نو پوشد بگوید که لا اله الا الله محمد رسول الله ... تا ان جامه باشد

در روایت دیگر چون رخت نو در پوشد ... الحمد لله ... و ایة الکرسی و قل یا ایها الکافرون هر یکی ده نوبت بر ان ...

... بر جامه بپاشد ... در روایت دیگر هر که جامه نو پوشد بسیار بگوید لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار خوبست

... ازان ... فرزند ... در ... شب جمعه ... ان ...

BLANK PAGE

خاتمه کتاب در حوائج مآرب و وصول بمطالب و دفع بلیات و رفع
مهام و این مشتمل است بر چند فایده فایده اول در بیان قضای حاجت منقولست
که چون حضرت امیر المومنین ع را مهمی پیش امدی که در فعل او و ترک آن مردد بودی
دو رکعت نماز بگذاردی و در عقب آن صد بار بگفتی استخیر الله و بعد
از آن این دعا بخواندی اللهم انی قد هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم
انه خیر لی فی دینی و دنیای و آخرتی فیسره لی و ان کنت تعلم انه
شر لی فی دینی و دنیای و آخرتی فاصرفه عنی کرهت ذالک او
احببت فانک تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب انگاه در آن شروع
نمودی و در زی پشیمانی نبودی و نقلست که اگر کسی را حاجتی روی دهد باید که
صباح پنجشنبه دو رکعت نماز کند بان نیت و در هر رکعت بعد فاتحه سوره
[illegible] و بقره و آیة الکرسی و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان فی
خلق السموات تا انک لا تخلف المیعاد بخواند و بعد سلام تسبیح فاطمه
[illegible] یکبار و بعد از آن این دعا بخواند سیدی مولای مولای انقطع الرجاء الا منک
و خابت الآمال الا فیک فاسالک یا الهی بحق من حقه واجب علیک ممن
جعلت له الحق عندک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تقضی حاجتی
و بطلب مقصود رسان شود که البته حاجت او برآید و نقلست که جبرئیل علیه السلام
بحضرت رسول ص بجهت طلب حاجات [illegible] وان اینست یا نور السموات
و الارض یا عماد السموات و الارض یا جمال السموات و الارض یا زین السموات
و الارض یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا غوث المستغیثین و منتهی رغبة العابدین
و المنفس عن المکروبین و المفرج عن المغمومین و مجیب [illegible]

...حرمة المصطفین و کاشف کل غمة و آله العالمین پس هر حاجت
... بدهد که البته مستجاب میشود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
... شود هر که این کلمات بخواند مستجاب شود یا الله یا الله تا آنکه نفس ببرد
... رحمن ... یا ارحم الراحمین ... انگاه هر حاجت که دارد بدل بگذراند و
... سبب این دعا حاضر کرد ... آصف بن برخیا ... که تخت بلقیس را
... اللهم انی اسالک بانک انت الله حضرت سلیمان و حضرت عیسی ... این دعا مرده زنده
المطهر نور السموات و الارضین لا اله الا انت الحی القیوم الطاهر
المنان ذو الجلال و الاکرام عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال
... توسعه رزق ... ان تصلی علی محمد و آل محمد
یا مسبب من لا سبب له هر که رزق بر وی تنگ شده باشد باید که هر روز این دعا بخواند اللهم
من غیر سبب و یا سبب کل ذی سبب و یا مسبب الاسباب
... صل علی محمد و آله و اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک
... عن معصیتک و بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم برحمتک یا ارحم
الراحمین که اثری تمام دارد نوعی دیگر هر روز بدان مداومت باید نمود
یا الله یا الله یا الله اسالک بحق من حقه علیک عظیم اسالک ان تصلی
علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی العمل بما علمتنی من معرفة حقک
و ان تبسط علی ما حظرت من رزقک ... طالب علم که هر که صباح کند و این کلمات را بخواند منقول است از حضرت علی بن
... و لم یترکنی عریان ... الحمد لله الذی ...
محمد صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی جعلنی من امته
و لم یجعلنی ... الحمد لله الذی جعل رزقی فی یدی
... من الناس الحمد لله الذی

ستر عورتی و لم یفضحنی بین الناس خوف است که رزق او فوت شود
و منقول است که هر که هر روز بیست نوبت بگوید لا اله الا الله و الله اکبر
و سبحان الله و الحمد لله کثیرا اللهم انی اسالک من فضلک و رحمتک
فانه لا یملکها احد غیرک ... که بی سبب رزق زیاده شود
... روایت است از پیغمبر ... بسم الله ... آیة الکرسی ... بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم
ایاک نعبد و ایاک نستعین اللهم کف عنی باس الذین کفروا
... ان تنکیلا ... هنوز ...
بگوید یا مغیث اغثنی بحق ... چون ... هر چه ...
المستمع اغثنی بحق طه و یس بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب ...
و انت اعظم من کل عظیم ... بگوید ادفع العظیم بالعظیم
... که بخت ... بدل شود
اللهم انت انت انقطع الرجاء الا منک یا احد من لا احد له
... دو رکعت نماز بگذارد ... سجده یکبار
بگوید یا الله ربی لا اشرک به شیئا توکلت علی الحی الذی
... خلاص شود
... علیه السلام ...
... الی ...

... الراحمین فاکشف عنی ضرّ ما انا فیه و اکشف عنی همّی و غمّی ...

بحق محمد و اهل بیت الطیبین الطاهرین ... حضرت خدای تعالی ...

در ... شود ... یک ... شود این دعا ... [illegible]

بگوید لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ... [illegible]

... ملک که کرب و اندوه ... [illegible]

... در خلاص شدن از بند ... این کلمات ... [illegible]

... یا صاحبی فی وحدتی و یا عدتی فی کربتی ... [illegible]

... این دعا را بسیار بخواند یا ربی

الرحمن الرحیم ... هزار بار بگوید ...

... بسم الله الرحمن الرحیم بحق بسم الله

... [illegible] ... بسیار بگوید

... نقلست از حضرت امام موسی

این کلمه را تکرار ... در خواب دیدم در شب چهارشنبه حضرت

... گفت یا موسی انت مظلوم ... [illegible]

... گفت یا موسی روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه

رکعت الحمد یکبار و سوره اخلاص ... از ده رکعت نماز بگذار و در

سجده بگوی اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام

بعد الموت ... صل علی محمد ... اسالک باسمک العظیم الاعظم ان تصلی

علی محمد ... و علی اهل بیتک الطاهرین و

تعجل لی الفرج مما انا فیه پس امام موسی ... فرمود که ... این عمل بجای آوردم

خلاص ... البته البته البته

23

نقلست که هرکه ... محبوس باشد ... هفت بار این کلمات را بگوید ...

... از حبس و زندان خلاص کرد الله ... کلمات اینست یا من کفانی

من خلقه جمیعا و لم یکفنی من خلقه احد سواه یا احد من لا احد له انقطع

الرجاء الا منک یا الله اغثنی یا غیاث المستغیثین ... [illegible]

بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی

کنت من الظالمین ... [illegible]

... از حضرت امام جعفر صادق ... [illegible]

... [illegible]

ثم یقول یا الهی و اله آبائی یا حی یا قیوم صل علی محمد و آل محمد و ...

... یا الله یا رب صل علی محمد و آل محمد و اقض عنی الدین ...

یا من یکفی من کل شیء و لا یکفی منه شیء ...

... سوره ... الحمد ... رسالت پناه ...

... قل اللهم مالک الملک ... یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما ...

... صل علی محمد و آل محمد و اقض عنی دینی ...

... [illegible]

... روز جمعه ... بگوید اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک

... [illegible]

... بت هر نوبت بکسید یا د ... خدای تعالی او را ...

... در بیان امراض و آن بچند قسم است

... جند علق ... بعلاج ...

... که الله جمیع بدن تغایت که ...

... این دعا بخواند فی الحال شفا یابد اللّهم انت ...

... اعوذ بك من شرور ...

من الغم و ... بالله ... و لا تشرب اللحم و لا ...

لا اله الا الله و اشهد ان ... مع الله الها ... اشهد

... ان محمدا رسول الله ... این دعا ...

امام ... روایت که ... بحضرت امام جعفر صادق ...

... روز دیگر هفتاد بار بخوان ... هفت بار سوره فاتحه ...

... و این بسیار مجربست

علی نور بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله نور ...

... من النور و انزل النور على الطور ... بسم الله الذی خلق ...

... في كتاب مسطور ... الله الذی هو بالعز مذكور و بالفخر مشهور ...

... بسم الله الرحمن الرحيم ... منقولست که چون تربت امام حسین ...

بسم الله الكافی بسم الله الشافی بسم الله المعافی بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض

و لا فی السماء و هو السمیع العلیم و ننزل من القرآن ما هو

شفاء و رحمة للمؤمنین

24

... دیگر ... بنویسد ... شفا یابد باذن الله تعالی

الرحیم الله ... بنویسد ... بسم الله الرحمن

... و لا یزال ... یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله

اجمعین ... بسم الله جبرئیل

... بسم الله میکائیل ... اسرافیل ...

یا ... الله تعالی ... بسم الله العزیز الجبار که شفا ...

امام حسن عسکری ...

حضرت ... نوشته ...

... کرد ...

... بیمار ...

... چنین کردم ...

... بسم الله الرحمن

... فی السموات ... الارض ... الرحمن علی العرش استوی له

ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری

... بالله و من الله و الی الله ... بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله

... ما شاء الله ... الله ... بسم الله

... الکتاب ... شفاء ... فلان بن فلان

... و رحمة للمؤمنین

... این بابه نوشته ... یکی از گلاب با پشت ... بیمار ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم هطلت هطلت هطلت ... تشفاء من الله العزیز

بحق اطط لططه حقبل ... اطط اطیط حقبل ... [illegible]

... عدد ... [illegible]

بسم الله بر یکطرف ... [illegible]

... [illegible] ... بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]

... امام جعفر صادق ع و امام موسی کاظم ع ...

... [illegible] ... این دعا بخوانند ... [illegible]

اللهم انی اسألک باسمک الذی اذا سألک به المضطر کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علتی

... بطرف ... جمع کنند و یکبار دیگر بخوانند این دعا را ... [illegible]

... شفا یابد برکت الله تعالی و این مجربست ... [illegible]

... از جمیع اعضا ... دعای دفع ... از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست

اعوذ بالله الذی ... سکن له ما فی البر و البحر و ما فی السموات و ما فی الارض و هو السمیع العلیم

... دعای ... از حضرت امام حسن عسکری ع ... این کلمات که مذکور شد بخوانند شفا یابد ... [illegible]

... بخوانند و بیاشامد انشاءالله تعالی شفا یابد

25

اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیء حی افلا یؤمنون

... فاضل خاتم المجتهدین شیخ بهاء الدین محمد رضوان الله علیه ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله آدم صفی الله لا اله الا الله نوح نجی الله لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله لا اله الا الله موسی کلیم الله لا اله الا الله عیسی روح الله لا اله الا الله محمد حبیب الله صلی الله علیه و آله لا اله الا الله علی ولی الله اسکن ایها الوجع بحق الله الذی سکن له ما فی السموات و الارض و هو السمیع العلیم

... دعای دفع ... از حضرت امام محمد باقر ع منقول است ... [illegible]

... لو انزلنا هذا القرآن ... [illegible]

... [illegible]

اللهم انی اسألک بحق محمد و آل محمد علیک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل النور فی بصری و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی

... [illegible]

و بعد بنه دست خود را بر آن موضع و بگو بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه داء اعوذ بکلمات الله التی لا یضر معها

[illegible] علی عرش عظیم اسألک یا رب باسمک الطاهر المطهر المقدس المبارک

الذی من سألک به اعطیته و من دعاک به اجبته فاسألک یا الله

یا الله ان تصلی علی محمد النبی و اهل بیته و ان تعافینی مما اجد فی

فی راسی و فی سمعی و فی بصری و فی بطنی و فی ظهری و فی یدی

فی رجلی و فی جوارحی کلها و چون این دعا بخواند شفا یابد باذن الله تعالی

دعای درد شقیقه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که دست خود را بر طرف [illegible]

[illegible] که درد میکند و سه بار بگوید یا ظاهراً موجوداً و یا باطناً غیر مفقود اردد

علی عبدک الضعیف ایادیک الجمیلة عنده و اذهب عنه ما به من اذی

[illegible] و رحیم تکل [illegible] دعای درد دندان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست

[illegible] دست خود را بنه بر آن دندان که درد میکند و بخوان فاتحه و اخلاص و قدر و این آیه را و

[illegible] الجبال جامدة و هی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء

انه خبیر بما تفعلون که شفا یابد ان شاء الله تعالی از حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام

منقولست که فرموده که موضع سجود خود را دست بمالد انگاه دندانی را که درد میکند دست بمالد

[illegible] بگوید بسم الله و الشافی الله و لا حول و لا قوة الا بالله نوع دیگر

[illegible] یا امیدان قدر هفت بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله و بالله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ابراهیم خلیل الله اسکن

بالذی سکن له ما فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم دعای درد شکم

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بخورد شربتی که از عسل و آب گرم ساخته

[illegible] هفت بار فاتحه الکتاب برآن خوانده باشند شفا یابد ان شاء الله تعالی

[illegible] از علی بن ابی طالب علیه السلام منقولست که بخورد آب گرم و [illegible]

26

یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحیم یا رب الارباب یا اله الالهة یا ملک

الملوک یا سید السادات اشفنی بشفائک عن کل داء و سقیم فانی عبدک

و ابن عبدک اتقلب فی قبضتک دعای درد پهلو منقولست که از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که هر گاه که فارغ شوی از نماز فریضه بنه دست را

بر موضع سجود و بخوان این آیه را افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا

ترجعون تا آخر سوره انگاه مسح کند موضع درد را دعای درد سینه این را بخواند

و بمالد و باخود دارد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة

من لسانی یفقهوا قولی اسکن ایها الوجع بامر الله و لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم که بسیار مجربست و اگر [illegible]

[illegible] ایستد مداومت بر این آیه کردن مناسب است [illegible] در پهلو [illegible] در زبان باشد

[illegible] و عاکردن بسیار نیکوست اللهم انی اسألک باسمک یا مستهل یا منفصل

[illegible] یا مل یا منزل یا منتقل یا مقبل یا محول یا مهیل یا جمیع رتبی

یا لا اله الا انت یا ذا الجلال و الاکرام [illegible]

[illegible] و بعد بنه دست خود بر موضع درد و بخوان و ما کان لنفس ان تموت الا

[illegible] بخواند حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

[illegible] الباطل من بین یدیه و من خلفه تنزیل [illegible]

[illegible] علی [illegible] من [illegible] انه کان [illegible]

[illegible]

... اگر کسی را بجهل ... بدشده باشد این دعا را بنویسد بشوید بیاشامد

شفا یابد بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن

لتشقی الا تذکرة لمن یخشی تنزیلا ممن خلق الارض و السموات العلی

الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات و ما فی الارض و ما

بینهما و ما تحت الثری دعا بجهة دفع درد و سنگ مثانه هر کاه که خواب کند

بیدار شود بگوید الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر تا اخر ایه و چون سه مرتبه

بگوید شفا یابد دعا بجهة علاج ... از حضرت علی ابن ابیطالب ع منقولست که فرمود

بخوان این دعا را یا جواد یا ماجد یا رحیم یا قریب یا مجیب یا بارئ یا ارحم صل

علی محمد و ال محمد واردد علی نعمتک و اکفنی امر وجعی دعا بجهة شکم درد

از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرموده بنه دست چپ خود را بر آن موضع

و بگو بسم الله و بالله بلی من اسلم وجهه لله تا اخر ایه اللهم انی

اسلمت وجهی الیک و فوضت امری الیک لا ملجا و لا منجا منک الا الیک

دعا بجهة دفع درد ران از امام جعفر صادق ع منقولست که بنشیند و بطشتی که در آب

... باشد و دست خود را بر آن موضع نهد و بخواند سوره انبیا این ایه را اولم یر الذین

کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما تا اخر ایه دعا بجهة دفع درد زانو

از امام محمد باقر ع منقولست که فرمود که چون نماز کند این دعا بخواند یا اجود من اعطی

و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم ارحم ضعفی و قلة حیلتی و عافنی

من وجعی دعا بجهة دفع درد پایها نقلست از امام جعفر صادق ع که بخوان بر درد پای

انا فتحنا لک فتحا مبینا تا عزیزا حکیما دعا بجهة درد رگهای پس پا و کف پا از حضرت امام

حسین ع منقولست که دست خود را بر آن موضع درد بگو بسم الله و بالله و ما قدروا

الله حق قدره تا اخر ایه تبت یدا دعا در ادعیه که تعلق دارد بجمیع

بدن بجهة دفع درد جای که در جسد باشد از حضرت صادق ع منقولست که چون

27

بنهد دست را بر آن موضع بگذارد و بخواند بر آن سه مرتبه از اخر سوره حشر لو انزلنا هذا القرآن تا اخر سوره

دعا بجهة دفع مرض سل از امام جعفر صادق ع نقلست که فرموده که بخوان بر ریسمان

خود و بخواند یا الله یا الله یا الله یا رب الارباب یا سید السادات

و یا اله الالهة و یا ملک الملوک و یا جبار السموات و الارض اشفنی و عافنی

من دائی هذا فانی عبدک و ابن عبدک اتقلب فی قبضتک و ناصیتی بیدک

دعا از برای دفع ... از حضرت امام جن و الانس امام رضا علیه التحیة و الثنا نقلست

که فرموده که بخوان بر ... یا رئوف یا رحیم یا رب سیدی ... طلب شفا کند دعا

بسمع از حضرت امام جعفر ع که کسی که این مرض دارد دو رکعت نماز کند و چون فارغ شود

بگوید یا الله یا رحمن یا رحیم یا سامع الاصوات یا معطی الخیرات اعطنی خیر

الدنیا و الاخرة و قنی شر الدنیا و الاخرة و اذهب عنی ما اجد فقد

عاطفنی و احزنی دعا بجهة علاج صرع از حضرت امام رضا ع نقلست که فرموده

بخوان الحمد و معوذتین ... که در آب باشد بادر ... بدم ... ابن ابیطالب ... نقلست که فرموده که بخوان بر ... عزمت علیک یا

ریح بالعزیمة التی عزم بها رسول الله صلی الله علیه و اله و علی

ابن ابیطالب علی جن وادی الصبرة فاجابوا و اطاعوا لما اجبت و اطعت

و خرجت عن فلان بن فلانة ... از حضرت امام جعفر

صادق ع منقولست که گفت ... که بنویس بجهة کسی که سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین که

بسم الله العظیم و بعزته التی لا ترام و قدرته التی لا یمتنع منها

شیء من شر هذا الوجع و من شر ما فیه ... و بدان بشوید و ...

شفا یابد ... [illegible] ...

... منقولست از حضرت امام ... [illegible]

... ما الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر او لم یر الذین کفروا ان
السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما تا آخر سوره آنکاه آب دهان را بیمار ... [illegible]
... وجع ... که ... میشود ان شاء الله تعالی ... [illegible]
میشود منقولست از صادق آل محمد ع که گفت بنویس سوره الحمد را ... [illegible]
... باب ... تا یکماه ... ان شاء الله ... بطفل ... [illegible]
... چشم که جبرئیل ع ... بحضرت خاتم النبیین ص آورد ...
... که از برای وجع چشم ... حضرت باصحاب
العظیم و ذا المن القدیم ... بدین کلمات را تعویذ ... اولاد خود کنند اللهم ذا السلطان
المستجابات عافی الحسن و الحسین ... الکلمات التامات والدعوات
... از برای طفلی بنویسند بجای حسن و حسین نام آن طفل باید نوشت من انفس الجن و عیون الانس پس
شیخ طبرسی رحمة الله در مجمع البیان آورده که حضرت رسالت پناه ص این دعا را تعویذ حسن ع
... بکلمات الله التامات من شر کل شیطان هامة و من کل عین لامة اعیذ نفسی و ذریتی و اهل
... روایت از حضرت صادق ع که گفت که هر گاه ... انفرحت چشم ... بسه نوبت بگو یکه
... ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و نقلست که خواند ... و ان
یکاد الذین ... تا آخر سوره ... معوذات و خواندن و باخود داشتن معوذتین بسیار نافع است
... و ... عبادت مریض ... رفتن پیش مریض ... پرسیدن او ... دادن
... بیماری ... روایت که حضرت رسالت ص ... که هر که بعیادت
... بیمار ... اعمال او ... هزار ... گناه از او محو کنند ... هزار حسنه
... بهشت و چون ... نزدیک بیمار ... این دعا را بخوانند تا بیمار ... شفا یابد
... اعوذ بالله العظیم رب العرش العظیم من شر کل عرق نعار و من

28

شر حر النار و چون بر سر بیمار بنشیند این دعا بخواند که ببرکت الله تعالی زود شفا دهد
اللهم انک قلت فی محکم کتابک المنزل علی نبیک المرسل و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعل
... من علل العلیل الضعیف ... الذی تعفو عنه و تبرئه ...
فی السموات و الارض و النهار و هو السمیع العلیم ... الذی سکن له ما
... باید خواند ... شفا یابد و اگر این دعا که اسئل الله العظیم رب
العرش العظیم ان یشفیک ... هفت بار بخوانند بر بیمار ... شفا یابد ان شاء الله تعالی
... صادق ع ... که هر که اراده سفر کند باید که روز شنبه را اختیار کند که از حضرت
... که ... اراده سفر کند باید که مسافرت کند در روز شنبه که اگر سنگی در روز
شنبه ... حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که ... روز سه شنبه و پنجشنبه ...
... روز سه شنبه که خدای تعالی ... آهن را نرم کرد ... فرموده که حضرت ...
... روز پنجشنبه ... حضرت رسالت ص در روز پنجشنبه اختیار سفر ... و ...
... که خدا و رسول خدا و ملایکه آن روز را دوست ... اگر ...
... تصدق کند ... هیچ مکروهی به او نرسد ... باید که تصدق کند بانچه تواند ...
... حدیث حضرت صادق ... روز ... که خواهد ... بخواند اللهم انی استودعک
نفسی و اهلی و مالی و دینی و دنیای و آخرتی و خاتمة
... اللهم احفظ الشاهد منا و الغائب اللهم احفظنا و احفظ علینا
... اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک ...

بِنا إِنّا مِن عائِذِيكَ وَ فِنائِكَ و هر که این دعا بخواند حاجت او روا شود و انچه سوال کرده
بود و چون خواهد که از خانه بیرون رود وضو سازد و تحت الحنک به بندد و خاتم عقیق بیمین در
انگشت کند و عصای چوب بادام تلخ با خود همراه بردارد و در وقت عصا برداشتن این ایه را
و بر عصا نقش این ایت کریمه کرده نَجّنا ... تا قوله وکیلا بخواند و هر که این
باخود همراه بردارد و این ایه بخواند خدای تعالی او را ایمن گرداند از شر هر درنده و هر دزدی
باز او باشند و استغفار میکرده باشند تا بمنزل خود باز اید همراه او باشند مثل هفتاد هزار فرشته و نگاه
بخواند و چون بر در خانه رسد ... روی بجانب مقصد اورده و فاتحة الکتاب و ایه الکرسی
هر دو را بخواند و بر پیش روی خود دمد و بار دیگر هر دو را بخواند و بجانب راست دمد و بان
بلغنی و بلغ ما معی بجانب چپ دمد و بگوید اللّٰهُمَّ احفَظنی وَ احفَظ ما مَعی وَ
نفس و مال و اهل و عیال بَلِّغنی وَ بَلِّغ ما مَعی بِبَلاغِكَ الحَسَنِ الجَمیلِ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و هیچ
الَّذی هَدانا لِلاِسلامِ وَ عَلَّمَنا القُرآنَ و چون از اسب سوار شود بگوید که الحمد لله
القرآن وَ مَنَّ عَلَینا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی سَخَّرَ
لَنا هٰذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقرِنینَ وَ اِنّا اِلیٰ رَبِّنا لَمُنقَلِبونَ و چون از عمارت
بیرون رود دو رکعت نماز کند و بخواند که تا اند صلوات بر محمد و ال او فرستد و این دعا
بخواند اللّٰهُمَّ اِنّی اَستَودِعُكَ دینی وَ نَفسی وَ مالی وَ ذُرِّیَّتی وَ اَهلی وَ
دُنیایَ وَ آخِرَتی وَ خاتِمَةَ عَمَلی وَ احفَظنی مِن كُلِّ آفَةٍ وَ عاهَةٍ
اَعِنّی مِن كُلِّ ذَنبٍ وَ خَطایایَ یا سَمیعُ یا قَریبُ یا مُجیبُ یا حَفیظُ اَجِب
یا كَریمُ یا اَكرَمَ الاَكرَمینَ و انگاه هفت سنگ ریزه از میان راه برداشته و بر
یکی ازان دو بخواند اَعوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ قُل مَن
یَكلَؤُكُم بِاللَّیلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحمٰنِ بَل هُم عَن ذِكرِ

29

رَبِّهِم مُعرِضونَ بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ تا اخر سوره
بخواند و ان سنگها را با خود نگاه دارد هیچ خطره و زیانی از دزدان و سایر
بلاها در راه نرسد ... و بعد از ان سورة الله ...
سَبیلَنا وَ اَحسِن تَسییرَنا وَ اَحسِن عاقِبَتَنا و چون در منزلی نزول کند بگوید
بِسمِ اللّٰهِ الَّذی لا یَضُرُّ مَعَ اسمِهِ شَیءٌ فِی الاَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ هُوَ
السَّمیعُ العَلیمُ رَبِّ اَنزِلنی مُنزَلاً مُبارَكاً وَ اَنتَ خَیرُ المُنزِلینَ که روزی
گردد خیران منزل را و دفع شود از شر ان منزل انگاه دو رکعت نماز کند و باید که نزد
زمین را پیدا کند ... بعد باشد اگر میسر شود و چون خواهد که از انجا حلت کند و رخصت
نماز کند و دعا کند از خدای تعالی حفظ و حراست نفس خود و مال خود و همراهان خود بطلبد
انگاه وداع کند ان منزل را و اهل او را اگر چه کسی را نه بیند زیرا که در هر موضعی جماعتی
ملایکه هستند و وداع با ایشان کند که السَّلامُ عَلیٰ مَلائِكَةِ اللّٰهِ الحافِظینَ
السَّلامُ عَلَینا وَ عَلیٰ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحینَ وَ رَحمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكاتُهُ روایت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون از شر دزد ایمن باشی بخوان و بر ابروی اینه
الکرسی و بگوی که عَزَمتُ عَلَیكَ بِعَزیمَةِ اَمیرِ المُؤمِنینَ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ
عَلَیهِ السَّلامُ وَ الاَئِمَّةِ مِن بَعدِهِم عَلَیهِمُ السَّلامُ تا مقلد ... ایشان
و اگر بر سر نشسته باشی بکنه ایمن نشینی از عقرب و افات در یابی کلمات بخواند
دعا با خود نگاه دارد بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ وَ ما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدرِهِ
وَ الاَرضُ جَمیعاً قَبضَتُهُ یَومَ القِیٰمَةِ وَ السَّمٰواتُ مَطوِیّاتٌ بِیَمینِهِ سُبحانَهُ وَ تَعالیٰ
عَمّا یُشرِكونَ بِسمِ اللّٰهِ مَجریٰها وَ مُرسٰها اِنَّ رَبّی لَغَفورٌ رَحیمٌ
اللّٰهُمَّ بارِك لَنا فی سَفَرِنا وَ احسِن سَیرَنا وَ عافِنا فی بَحرِنا وَ ...

یا بیدار شود بسیار بگوید یا حی یا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

آیة الکرسی نیز بخواند که بعنایت الهی بسلامت [illegible] راه کعبه بگیرد که

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ذی الشان عظیم البرهان شدید السلطان

کل یوم هو فی شان ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن لا حول

و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر در کوه یا در بیابان از خلق بترسی با آواز

بلند بگوید افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض

طوعا و کرها و الیه ترجعون و اگر از مار و کژدم و دزد و ترسد بگوید

[illegible] روز یا در اول شب عقدت زبان السارق و ذنب العقرب و لسان

[illegible] بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و

اشهد ان علیا ولی الله تا ایمن گردد از غرق و دزد و عقرب و مار [illegible]

[illegible] بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین

انه من عبادنا المؤمنین و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا

و عنت الوجوه للحی القیوم و قد خاب من حمل ظلما [illegible]

انی اسئلک خیرها و اعوذ بک من شرها اللهم حبب الی اهلها و حبب

صالحی اهلها الی و چون متاعی خریده باشی بگوید الله اکبر الله اکبر

الله اکبر اللهم انی اشتریته التمس فیه من خیرک فاجعل فیه رزقا

[illegible] متاع [illegible] که [illegible] و چون نزد یک پادشاه [illegible] بگوید

حسنا [illegible] عینک و شرک تحت قدمی

علیک اللهم اکفنی بما شئت فانه لا قوة الا بک و بالله استعین

30

تا در نظر او متبجل باشی [illegible] او مکرم [illegible] و اگر از غضب پادشاه ترسی [illegible]

[illegible] ایمن باشی [illegible] بگوید تعززت بالحی القیوم و تحصنت بلا اله

الا الله العلی العظیم [illegible]

[illegible] غاب من حمل ظلما [illegible] و عنت الوجوه للحی القیوم و قد

[illegible] بلا اله الا الله [illegible]

اللهم انی اسئلک خیر فلان و اعوذ بک من شره حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

[illegible] من [illegible] فلان [illegible] یا فلان بن فلان

و انا بالله استعین علیک [illegible] بک و شرک تحت قدمی

ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة و الله قدیر و الله

غفور رحیم [illegible] بخواند [illegible]

[illegible] یغفر الله الذین اتقوا [illegible] الله [illegible]

[illegible] المتهجدین [illegible] یا متعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و قلب تدابیرهم و خرب بنیانهم
و خرب اجالهم و قصر اعمارهم و ابل اموالهم و اشغلهم بابدانهم
و خذهم اخذ عزیز مقتدر یا قهار یا قهار یا قهار یا جبار یا جبار کمد [illegible]
سوای د شمنان تو هلاک شود یا چنانچه اختیار کرده از فراموش کند هیچ مزین از [illegible]
بیت نسله و شطرکه [illegible] اعلا مذکور شد در اینجا ثبت شد و بس ثابت که حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام چون داخل منزل هارون الرشید علیه اللعنه شد [illegible] قتل آن معصوم داشت الخضرت
یعنی دو دعا را خواند خدای تعالی شر او را کفایت کرد دعای اول اینست اللهم انک
حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصالح ابائی و دعای ثانی اینست که
اللهم انک تکفی من کل احد و لا یکفی منک احد فاکفنیه بما شئت و انی
شئت فایده احد عشر در نصرت بر اعداد و سعال حرب منقول است که چون کسی در حربگاه
سر نیتاز رده بالشان دعا را با آیة الکرسی بسیار بخواند اللهم خلقنا من طین
و بحتنا من طین العقبه و حیاتنا سوء القضاء و الخطاط البلاء و اعمل عنا
میشه الاعادی و امنع عنا صنوف العوادی و انقذنا من کل سوء
و اطفرنا امن کل سرجهة برحمتک یا ارحم الراحمین که هیچ آفت بدو نرسد و بلا
و انبرانا مدرک سلامتی شود و اگر خواهی که در آن لشکر تو باشی غالب کرد لهذا حروف کهیعص را
بالتبهال دست راست عقد کنی در ابتدای الحمد کنی و حروف حمعسق را با انگشتان دست چپ
عقد کنی و بعد از آن الم تر کیف را تا ابابیل بخوان و حروف دست راست فتح کن و دست چیپ
بکشی و انگشتی را فتح کن چون بترتیب مذکور تا موده انگشت را فتح کرده لیکن بجانب خود
یکبار چنین عمل کند و سه بار سوره مذکور را بخوان بتمام و بطرف لشکر دشمن بدم که البته
آن لشکر مغلوب و مقهور شوند اما چون دو برابر دشمن باشی بگوید که کتب الله
لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز

31

و حفظ [illegible] علاد حرب منین درابتدای قتال این دعا خواند ۵ ۵ ۵ ۵
بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
ایاک نعبد و ایاک نستعین یا الله یا رحمن یا رحیم یا احد یا صمد یا اله
محمد تغلیت الاقدام و افضت القلوب و شخصت الابصار و مدت الاعناق
و طلبت الحوائج و رفعت الایدی اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت
خیر الفاتحین و بعد از آن سه بار بگوید لا اله الا الله و الله اکبر منقول است که هر
جمعه تبنحراعد این کلمات را بخواند هر روز هفت بار همه مطیع و منقاد او شوند اللهم
سخرلی مرسوق اعدائی کما سخرت الریح لسلیمان بن داود علیهما السلام و ذلک
کما ذللت فرعون لموسی علیه السلام و قهرهم کما قهرت ابا جهل لمحمد صلی الله علیه
و آله و بحق کهیعص و حمعسق صم بکم عمی فهم لا یعقلون ایاک
نعبد و ایاک نستعین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و
جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
فایده ثانیه عشر در آنچه تعلق بجامه ظلمت و ترتیب بدن دارد و آن بر شش
است [illegible] در آداب جامه پوشیدن و عزیزه چون کسی خواهد که جامه نو پوشد
بایدکه حضرت الطلاب یا آب کند و سوره انا انزلناه و اخلاص و آیة الکرسی هر یک
ده بار بجلس بخواند و این کلاب یا آب را بر آن جامه نو پاشد تا آن جامه رشته باشد
روز کار او نیز کند و چون جامه نو را بپوشد بگوید الحمد لله الذی کسانی
من اللباس ما اتجمل به بین الناس و اواری فیه عورتی و استر به
بحق النبی [illegible] و اودی فیه فریضتی و استعن به علی [illegible] اللهم اجعل ثوبی
هذه ثوب ایمن و اسع فیها مرضاتک و اعمر فیها مساجدک

چون خواهد جامه نو بپوشد باید که روایت از حضرت صادق علیه السلام که در وقت جامه پوشیدن
باید بخواند اللّٰهمّ اجعله ثوب یمن و تقوی و برکة اللّٰهمّ ارزقنی فیه شکر نعمتک
و حسن عبادتک و العمل بطاعتک الحمد لله الذی کسانی ما اواری
به عورتی و اتجمّل به فی الناس و در حدیث است که در پوشیدن زیر جامه این
دعا بخواند اللّٰهمّ استر عورتی و آمن روعتی و اعفف فرجی و لا تجعل
للشیطان فی ذلک نصیبا و لا له الی ذلک وصولا فیصنع لی المکاید
و لا یهیجنی لارتکاب محارمک و زیر جامه رو بجانب قبله نپوشد که مکروه است
و جامه ... پوشیدن ... جامه سیاه مایل است مکروه است که آن مکروه نیست بلکه سنت
چنانچه روایت است که حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه دستار سیاه بر سر مبارک بسته بود
و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام بلکه در پوشیدن بهترین رنگها در جامه رنگ سفید است زیرا
که حضرت رسول فرموده که هیچ رنگی در جامهای شما بهتر از رنگ سفید نیست پس بپوشید سفید را
و مردهای خود را کفن کنید بکفن سفید و تطهیر جامه از لوازم است از امیر المؤمنین
روایت است میگویند که نه مراد که جامه خود را بشوید که پاکیزه از غم و هم را زایل کند
و صبح میکند الله نماز را قال الله تعالی و ثیابک فطهّر بعضی گفته اند که مراد
از تطهیر تقوا است یعنی جامه خود را کوتاه کن چه کوتاه جامه مستلزم تطهیر است و بعضی
بمعنی اهل حقیقت و بنا بر مجاز مشایخ گفته اند و درویشی متعلق را اختیار کرده و برای آنکه
بوی خوش بکار بردن سنت مؤکد است زیرا که بعد از آن فرموده اند و در حدیث که یک نماز با بوی
خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و روایت است که حضرت رسالت علیه السلام فرمود
که انسم بنای شما هیچ نمیخوام هم الان در بوی خوش و نماز و پوشش دارد و مستحب است
پوشیدن کفش زرد و سیاه شد گفته شده که ان کفش زرد و ... که از ابا عبدالله علیه السلام منقول است که هر که
کفش زرد بپوشد ... مادام که این کفش در پای شماست خوشحال باشید
[illegible] کفش زرد و بپوشید ما داد که این کفش غم و اندوه را زایل کند و مادام که ... فرمود

32

و این آیه را تلاوت نمود که صفراء فاقع لونها تسرّ الناظرین و حکم است اجرای این حکم
مطلق پاپوش باشد الا موزه که سنت است پوشیدن موزه سیاه و کفش سفید و پوشیدن
او مستحب است اما تا گاهی کفش زرد و سفید است و سنت که چون خواهد که کفش یا موزه یا
نعلین بپوشد بنشیند و اول پای راست کنند مثلا و بعد از آن پای چپ و در بیرون کردن
برعکس این کنند یعنی استاده و اول از پای چپ ابتدا کنند بعد از آن پای راست پس چون
کس اراده کند که بپوشد کفش یا موزه یا نعلین یا امثال اینها نشسته در پای کند و بگوید
بسم الله و بالله اللّٰهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و وطّئ قدمیّ فی الدنیا
و ثبّتهما علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام و چون امثال اینها از پای بیرون
کند بگوید بسم الله الحمد لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمیّ من
الاذی اللّٰهمّ ثبّتهما علی صراطک المستقیم و این قاعده را برقرار دارد که هر چه
بپوشند و کشند سنت است اول پای راست و بعد از آن نشسته و اول چپ را کشند استاده
سیم در آداب دخول حمام و نوره کردن سنت است برای رفتن بحمام روز چهارشنبه و جمعه اختیار
نمایند ما جمعه افضل است و باید که بنا بر آنکه حمام رود که یکروز در میان برود چه رفتن هر روز بی کراهه اگر
و داخل حمام نشود الا بمیزر که عورتین را بپوشد و اینها مدخل و داخل شود از حضرت رسول صلی
و جماعت ... من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمیزر و چون داخل جامه کن شود
و سلام نکند و در داخل خانه اول شود بگوید اللّٰهمّ انزع عنّی ربقة النفاق و ثبّتنی علی الایمان
و چون در خانه دوم داخل شود بگوید اعوذ بک من شرّ نفسی و استعیذ بک من اذاه
و چون در خانه سیم رود بگوید اللّٰهمّ اذهب عنّی الرجس النجس و طهّر جسدی و قلبی
و قدری آب گرم بر میان سر بریزد و قدری بر پاها بریزد و اگر تواند قدری بیاشامد که مثانه
پاک میسازد و اندکی آب خنک ساکن شود اندک بخانه سیم داخل شود بگوید نعوذ بالله من النار
و مسأله الجنة و مکرر میگفته باشد تا وقت بیرون آمدن از خانه گرم آب سرد و فقاع
نخورد که معده فاسد میشود و آب سرد بر بدن نریزد که بدن ضعیف میگردد

و هرگاه که حرارت غالب شود سر بگل بشوید که درد سر ساکن شود و اگر [illegible] بود [illegible]
خطمی بشوید که فایده عظیم دارد زیرا که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند هرگاه که کسی سر خود
بخطمی بشوید خدای تعالی او را هفتاد روز از وسوسه شیطان نگاه دارد و هر کس که او را
شیطان وسوسه نکند هفتاد روز گناه نکند داخل بهشت میشود و هم از حضرت مرویست که هر که
روز جمعه سر را بخطمی بشوید ایمن گردد از برص و جنون باید خضاب بپای نمالد که برص پیدا میشود
و از حضرت [illegible] حمام موجب بلغم است و مسواک کردن در حمام دندان را ضایع
کند [illegible] باشد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که در حمام قران خواندن و جماع کردن جایز است هرگاه
و چون از حمام بیرون آید قدری آب سرد بپا بریزد که از بدن درد را بیرون
کند از دردها ایمن گردد و سنت گفتن [illegible] جامه می پوشد بگوید اَللّٰهُمَّ اَلْبِسْنِی التَّقْوٰی وَ جَنِّبْنِی الرَّدٰی که هرکه
باید که [illegible] باشد و باید که آنکس جواب او بگوید طَابَ مَا طَهُرَ مِنْکَ وَ طَهُرَ مَا طَابَ مِنْکَ بکسی که از حمام
که نوره [illegible] پیش [illegible] بگوید که اَنْعَمَ اللّٰهُ بَالَکَ و چون خواهد که نوره کند
[illegible] پانزده روز [illegible] بگوید اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ سُلَیْمَانَ بْنَ دَاوُدَ کَمَا اَمَرَنَا بِالنُّوْرَةِ
[illegible] که حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر پانزده روز نوره کند [illegible] و مستحب است نوره کردن
[illegible] بهمان بجهت رسول خدا آورده باشد و روایت از حضرت رسالت که فرموده
صادق علیه السلام نوره میکرد [illegible] موی پشت زهار خود را زیاده از چهل
روز [illegible] کردن افضل است [illegible] زیاده از بیست روز و حضرت
علی علیه السلام فرموده که [illegible] تراشیدن موی بغل افضل است از کندن و نوره
سنت است و [illegible] در روز چهارشنبه و جمعه نوره کردن نیکو نیست که حضرت امیر المومنین
[illegible] و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که روز چهارشنبه و جمعه که روز نحس مستمر است و در روزهای دیگر
و بعضی تاویل کرده اند این حدیث را باین طریق که هرگاه نوره کند روز جمعه [illegible] برص گرفتار
باشد باعث علت برص میشود و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حنا نهادن بعد نوره امان
از جذام و برص است و روایت است که کسی بعد نوره حنا بمالد از سر تا قدم [illegible] احتیاج از

33

بود جهم چهارم در سر تراشیدن و شارب گرفتن و ناخن چیدن و ریش شانه کردن
اگر چه [illegible] مذکور شد در روز جمعه [illegible] روایت از حضرت رسالت پناه [illegible] که حسین علیه
بعد از هفت روز از ولادت سر تراشیدن و ختنه کرد و بوزن موی نقره صدقه کرد و عقیقه
[illegible] که هر یکی از ایشان [illegible] گوسفند [illegible]
الله صلی الله علیه و آله [illegible] و بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول
الله صلی الله علیه و آله اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و [illegible]
اللهم زینی بالتقوی و جنبنی الردی و چون خواهد که ناخن و شارب بگیرد
[illegible] روز پنجشنبه و جمعه افضل است بموجب حدیث نبوی که فرمود
جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرکه ناخن و شارب بگیرد شفا یابد از درد چشم و درد دندان و از امام
بسم الله و بالله و علی سنة رسول الله و بگوید در جمعه [illegible] بگوید در آنحالت که
[illegible] باشد ثواب آزاد کردن بنده [illegible] موی و ناخن
جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرکه سبیل و ناخن بچیند در جمعه و در آن حالت بگوید بسم الله
و بالله و علی سنة محمد و آل محمد بنویسد خدای تعالی بعدد ناخن [illegible]
که ساقط شده باشد [illegible] ثواب آزاد کردن بنده [illegible]
جعفر صادق علیه السلام روایت است که هرکه بگیرد ناخن خود را در روز پنجشنبه [illegible]
جمعه بگیرد [illegible] احتیاج [illegible] بگذارد [illegible]
و چرک [illegible] است ختم نماید [illegible] ناخن [illegible] ابتدا بانگشت
پنهان کند و بدانکه [illegible] شارب [illegible] و ناخن [illegible]
[illegible] بموجب حدیث [illegible]
[illegible] النساء

و عجّل فی النجاة حتی الغیظ ... و این حدیث در کتاب ... از انحضرت الیقه مذکور است
یعنی گبران میچینند ریشهای خود را و زیاد میگذارند سبیلهای خود را و بر عکس ان میکنیم
ما پس ما چنیم سبیلهای خود را و زیاد میگذاریم ریشهای خود را و این یکی از ان ده سنت
ابراهیم علامست که هیچ ازان تعلق بسر دارد و هیچ ازان تعلق ببدن دارد اما در ریش گذاشتن
سبیلش نیز حدی دارد و می باید که از یک قبضه زیاد نگذارد چنانچه حضرت صادق ال محمد
فرموده که بدست گیرد ریش خود را بدست و انچه از یک قبضه زیاده باشد قطع کن و نیز انحضرت
منقولست که هر چه زیاده از یک قبضه باشد ان زیاده در اتش است و صاحب ان ریش
صادق علیه السلام شانه کردن ریش سنت است و روایت از حضرت
ان حضرت منقولست که هرکه هفتاد بار شانه کند ریش خود را و صاحب عادات نگاه دارد
چهل روز شیطان گرد او نگردد و از انحضرت نیز منقول است که چون یکی از شما خواهد که
شانه کند باید که بنشیند و شانه بدست راست بگیرد و بگوید بسم الله و پس سر را
شانه کند و بگوید که اللهم حسّن شعری و بشری و طیّبهما و اصرف عنّی
الوبا پس از انگاه پس سر را شانه کند و بگوید اللهم لا تردّنی علی عقبی و اصرف
عنّی کید الشیطان و لا تمکنه من قیادی فیردّنی علی عقبی پس ابرو را شانه کند
بهمه بیرون آورد و بگوید اللهم سرّح عنّا الهموم و الغموم و وحشة
الشیطان که هرکه چنین کند الله از دلش زایل کرده و بعد ازان مشغول شانه
کردن شود و البته ابتدا شانه کردن از پشت کند دانا این گناه مینمایند باشد
ریش شانه میکرده باشد تا عدد هفتاد تمام شود و نیز روایت که شانه را از زیر عاسن

ببالا چهل بار باید راند و از بالا بزیر هفت بار و مکروهست بار که موی سفید از محاسن
نکنند اما بعتر از بر کندن باکی نیست و از حضرت امام رضا علیه السلام از اباء کرام خود از حضرت
رسالت پناه روایتست که هرکه هفت بار شانه کند سر و ریش خود را و سینه خود بگذارد هرگز
بهیچ بلا مبتلا نگردد و حضرت امام موسی علیه السلام فرموده که شانه را استاده مکنید که موجب ضعف دل
است و بنشیند و شانه کنید که مقوی قلبست ششم در سرمه کشیدن بدانکه سرمه در چشم
کشیدن سنت است و فایده بسیار دارد و روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که سرمه
کشیدن بوی دهان را خوش کند و منفعت ان تا چهل روز بماند و در وقت خواب سرمه
کشیدن امانی باشد از فرود امدن اب در چشم و روایتست از حضرت رسالت که فرموده
که سرمه در چشم طاق کشید و از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست که فرموده که
هرکه میل در چشم چپ و در روایتست که چهار میل سرمه در چشم راست کشد و سه
میل در چشم چپ و در روایتست که در وقت سرمه کشیدن بگوید اللهم انی اسالک بحق
محمد و ال محمد ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تجعل النور فی بصری
و البصیرة فی دینی و الیقین فی قلبی و الاخلاص فی عملی و السلامة فی نفسی
و السعة فی رزقی و الشکر لک ابدا ما ابقیتنی و این دعا نیز پیشتر مذکور شد
و روایت از حضرت رسالت پناه در چشم راست سه نوبت سرمه کشید و در چشم چپ
دو نوبت و فرموده که هرکه میخواهد که زیاده ازین بکند یا کمتر در هر وقت که خواهد سرمه بکشد
کند هفتم در ادب طعام خوردن و اب خوردن سنت که چون اراده طعام خوردن
نماید دست را پیش از طعام بشوید چه از حضرت رسول روایتست که هرکه چنین کند
و بعد از فراغت بشوید فراخ شود روزی او و در عافیت باشد و از علت
خلاص شود که هرکه چنین کند عمر او دراز شود و نور چشم او زیاده گردد

بود از حضرت رسالت پناه منقولست که فرموده که بشوئید دستهای خود را پیش از طعام خوردن
بدرستی که آن کفاره گناهان شماست و بشوئید خدای تعالی امید هر کسی که بشوید بعد از طعام
دهان بشوید و سنت آنست که صاحب طعام در شستن اول پیش از همه کس دست خود را بشوید
و بعد از او آنکس که در جانب راست اوست و در شستن ثانی اول کسی که در جانب چپ اوست
دست بشوید و در آخر همه کس صاحب طعام دست خود را بشوید و در روایتست که در شستن ثانی
ابتدا کند یعنی آنکه در جانب راست و در خانه نشسته باشد و در نشستن سنت که بر دو زانو رود یعنی
بجانب چپ نشیند و چهار زانو بنشیند و در روایتست که هرگاه که بنشیند یکی از شما از برای
طعام خوردن باید که بنشیند نشستن بطریق بنده که مستعد باشد که خدای تعالی داد شکر میدارد
صاحب این نشستن را و هرگاه دست بطعام دراز کند بگوید بسم الله و الحمد لله
رب العالمین که خدای تعالی بیامرزد او را پیش از آنکه لقمه بدهن او در آید و مستحبست که
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن از برای هر قسم از طعام و گفتن آنست بسم الله گفتن
از برای هر کاسه که در خوان نهاده باشد و اگر چه همه یک قسم طعام داشته باشد و اگر کسی فراموش
کند بسم الله گفتن از برای اطعام پس بگوید بسم الله علی اوله و آخره که اگر کسی بسم الله
نگوید شیطان با او مشارکت نماید در خوردن و منقول است که چون طعام پیش حضرت رسالت
الرحیم و اگر فراموش کرد که بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اجعلها نعمة مشکورة تصل بها نعمة
پیش خود به انگشت تناول نمودی که در طعام گرم برکت نیست و از
الجنة و اگر طعام گرم بعدی نتوانستی و منع نمودی که در طعام گرم برکت نیست و از
خوردن بعد انگشت تناول نمودی که آن ابهام و سبابه و وسطی بود و گاهی انگشت چهارمین
و اهل کروی و کاملاً بتمام گفت که طعام خوردن ابا به وانگشت میل نمودی و کفت طعام
سر و صاحب طعام ابتدا بطعام خوردن کند و خوردن شیطان است و سنت که در اثنای اکل الحمد لله میگوید باشد
و هرگاه که نان حاضر شود انتظار چیز دیگر نکشد و نان را در زیر کاسه و مثل آن نگذارد
بد و
35
و بکار دیگر نبرد که حرمت او نیز که در حدیثست که اکرموا الخبز فانه قد عمل
فیه ما بین العرش الی الارض و ما فیها و مستحبست که بزی مثل سرکه و پیوند
خوان با طعام حاضر کنند و سنت که ابتدا بنمک کنند و ختم بنمک کنند تا هفتاد مرض از او دفع شود که اول ایشان
سجذام باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه روایت که گفته علیکم بالملح فانه شفاء من
سبعین داء منها الجذام و البرص و الجنون و در یک روز دو بار گوشت نخورد
و سنت که در هر سه روز گوشت خورده شود و مکروه است که چهل روز گوشت نخورند زیرا که بد
عشق نیز در بهشت و باید که استخوان را از گوشت پاک نکند که آنچه در استخوان باقی
ما نده باشد خوراک جن است و روایت که هر که استخوان را بسیار پاک کند خدا از خانه او
بپرد و سنت که صاحب طعام بسیار مکث کند و دیر نورد طعام از پیش مردم بر ندارد نه هرگاه
ماید مردم کم کنند در اثنای طعام خوردن و از اول دست لقمه خود بر داشتن و نیکی
که عیالش بود نه آنچه از پیش خود خوردن و مستحبست که صاحب عیال طعامی بخورد که موافق ارزش
بجز ان ابی طالب علیه السلام فرموده که بخورید از زیر آن و اتقه باشد و ایشان از زره داشته باشد و حفظ
آن بخورید اندرون و او نیز آنحضرت فرموده که بخورید از سر طعام یعنی از قبه طعام که برکت در سر طعام است
ان شناخته است نیز بلی جمع و در دیگر حدیث که دیگر است که آن بسیار میکند و خوردن آن
بسیار میکند نه ... بخورید آنچه ساقط میشود از خانها فرط بها
الحمد لله الذی یطعم و لا یطعم و سنت که اگر کسی ادرک نمایند و منقولست که حضرت رسالت
کما فرینا و سقانا و کفانا و ایدنا و آوانا و انعم علینا و افضل الحمد لله
جابره و حوائج که در اطعام باشد یا نعامی یا هر چه ممکن باشد بخورند و باید بطلب و بدبخت که بسیار
الله علیه فرموده است که حرام است طعام خوردن در سر مجلسی که احتمالیها ...
برای ... باشد بنا بر این حرام است بمجلسی که ...

... کنند و او قادر نباشد پس منع آن یاران چون خواهد که آب بخورد نشاید که آب را نگیرد
... و بعد از آن پاک کند و وضو بساز باشد شل کار و از حضرت رسول صلعم نقل است که آب خوردن
... و دور و چکار است ... دیست که هر که به سه نفس آب خورد به بعد هر نفس الحمد لله و در
... ته که هنوز میل آب داشته باشد ترک کند و الحمد لله بگوید واجب شود و از ... بهشت
... است به سه نفس آب خوردن یک نفس آنحضرت فرمود که اگر ساقی
... بخورند و احتراز کنند از آب خوردن یک نفس وی باید که از جانب دسته کوزه
... ماده هیچ درد ها است ... ایست از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که آب
... کنند برگشته از نوشته شود از برای او صد هزار رحمه و محو شود از او صد هزار ...
... ست که هر که آب خورد و یاد کند حضرت امام حسین علیه السلام
... بلند شود از برای او صد هزار درجه در بهشت و مثل آن باشد که صد هزار بنده از او گرده ...
... راه خدای تعالی ... روایت که سید عالم صلعم چون آب آشامیدی به سه نوبت بسم الله
... نوبت الحمد لله گفتی و تا ... آب مینوشیدی و کاهی اندر و کف دست مبارک خود آب
... دی و کفتی هیچ ظرفی بهتر از دست نیست که ... الاشیاء ... فی الدنیا و الآخرة
... و کاهی آب در عسل ممزوج کردی و نان در آن داخل کردی و نوشیدی و باید که
... شکر نعمت منعم واجب است عقلاً و شرعاً چون بنده غافل شود و شکر نکند خدای تعالی
... کمال شفقت و مهربانی بادی را مسلط گرداند بعضی تا هیچ پوست و گوشت و رگ آن
... بنده بگرداند تا از پس و پیش بیرون آید و علت ... تا خدای تعالی را بآن وسیله شکر گوید
... انگشت شهادت بر نای بینی نهد و بگوید الحمد لله رب العالمین علی کل حال
... و صلی الله علی محمد و آله ... و چون عطسه زند سنت
... مستنکف و لا مستکبر و لا متحیر که هر که این بگوید از درد دندان ... ایمن باشد

36

او خدای تعالی را به بیافریند به رنگ ... از پشه و کوچکتر از مگس تا به زیر عرش خدای تعالی
تسبیح کند و ثواب آن جمله را بنویسند چون مومن را عطسه آید بگوید یرحمک الله و چون
سه بار آید بگوید شفاک الله و چون زنی باشد بگوید عافاک الله و اگر بیمار را عطسه
آید بگوید شفاک الله خیراً و اگر طفل باشد بگوید ... علیک ... و اگر امام باشد بگوید
صلی الله علیک ... و اگر ذمی باشد بگوید هداک الله و اگر منافق بود بگوید لا ...
... رحمة الله علیه ... در حق ... و اگر دل کسی که او را بسته باشند ذکر کرده ...
تا آخر و این آیات که از عقب یکدیگر مذکور میشود تا رب العرش العظیم و من آیاته ان
خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی
ذلک لآیات لقوم یتفکرون ... ادخلوا علیهم الباب فاذا دخلتموه فانکم
غالبون ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر و فجرنا الارض عیونا فالتقی
الماء علی امر قد قدر ... قال رب اشرح لی صدری و یسر لی امری
و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی ... و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی
بعض و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال
من یحی العظام و هی رمیم تا آخر سوره ... اذا ... کما فی السفینة
فلما ثقلت دعوا الله ربهما ... اللهم انی اسالک
و اسالک المکنون بین الکاف و النون و بحق محمد و اهل بیته
... فلان بن فلان ... فلانه بنت فلانه
... و بحق قل هو الله احد ... الرحمن الرحیم ...
... من ... بالود ...

اللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ... وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ پس چون نوشته
[illegible] بسه او بدهد که انشاء الله کشاده میشود [illegible] هر که کسی را بسته باشد این
[illegible] نوشته بر [illegible] اسباب شود بخورد شفا یابد بامر الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] بنویسد بر هفت پاره نان این شکلها را [illegible] از مرض
[illegible] و بده تا روز بخورد و بر هفت پاره نان دیگر بنویسد بالمعهد [illegible]
[illegible] میکرده باشد و باید که این عمل در نیم ماه روز چهارشنبه باشد و در حین نوشتن
[illegible] دشمنان اهل بیت رسول خدا را خصوصا عمر را و شکلها این است
[illegible] ور [illegible] وار بان مو سیاه که انشاء الله تعالی
[illegible] ما ... و ... باید که این دعا را بنویسد و در میان
[illegible] تعلیا او را توانگر کرد اند و هیچ [illegible] و در [illegible] با خود دارد سه هفته
[illegible] که حضرت ... ان ... برکت از کجا می آید و چندان برکت و جیت
الْحَبِيبِ الشَّرِيفِ بسم اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... دعا ... بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا اللهُ
يَا مُفَتِّحَ الْأَبْوَابِ افْتَحْ عَلَى صَاحِبِ كِتَابِي هَذَا الْعَبْدِ الضَّعِيفِ أَبْوَابَ
فَضْلِكَ وَأَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَبْوَابَ رِزْقِكَ وَأَبْوَابَ خَيْرَاتِكَ وَأَبْوَابَ
[illegible] عَظَمَتِكَ وَأَبْوَابَ نِعْمَتِكَ وَأَبْوَابَ سَعَادَتِكَ وَأَبْوَابَ سَلَامَتِكَ وَأَبْوَابَ
[illegible] وَأَبْوَابَ إِحْسَانِكَ وَأَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَبْوَابَ بَرَكَاتِكَ وَأَبْوَابَ
وَأَبْوَابَ الْغِنَاءِ وَأَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَبْوَابَ حَسَنَاتِكَ وَأَبْوَابَ قَنَاعَتِكَ
اللَّهُمَّ تَكَفَّلْ بِرِزْقِ كُلِّ دَابَّةٍ

أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَمَا أَفْضَلَ مَنْ أَعْطَى
[illegible] وَمَا أَحْسَنَ مَنْ أَدْعُو اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
تمام و ختم این دعا را مرویست که هر که سه شب متعاقب میان
[illegible] بنماید که کار بسته او کشاده گردد و بزودی بر رود حاجت او بر آید و از افلاس
... باید که ... هر نوبت بخواند بقدر الله از احتیاج خلاص شود و فرج
الْهُمُومِ وَيَا كَاشِفَ الْغُمُومِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا فَارِجَ
[illegible] يَا صَمَدُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
[illegible] يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا اللهُ يَا [illegible]
يَا مَالِكَ الرِّقَابِ يَا مُنْشِئَ السَّحَابِ يَا مُسَبِّبَ الْأَسْبَابِ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ
[illegible] أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَأَبْوَابَ كَرَامَتِكَ وَأَبْوَابَ نِعَمِ [illegible] يَا مُفَتِّحَ الْأَبْوَابِ افْتَحْ

... كل شيء ... العظيم ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اشهد ان الله على
كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء علما الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم
فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على
محمد وآله اجمعين

و رفع شر جن و ... يا ابطال سحر ... و رفع شر جن وانس وسباع وهوام واين بسيار مجرب است
در ... بايد كه بخوانند فلما جاء السحرة قال لهم موسى القوا ما انتم
ملقون فلما القوا قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله
لا يصلح عمل المفسدين وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
والق ما في يمينك تلقف ما صنعوا انما صنعوا كيد ساحر ولا يفلح الساحر
حيث اتى بل نقذف بالحق على الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق ولكم
الويل مما تصفون و از حضرت علي بن ابي طالب ع منقول است كه ... مجربه

ابطال سحر بنويس ... بسم الله وبالله بسم الله
ما شاء الله بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم قال موسى
ما جئتم به السحر ان الله ... ويحق الله الحق بكلماته ولو كره
المجرمون فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا
صاغرين ... رفع شر جن ...
حرز ابو دجانه انصاري است كه مرويست از حضرت رسالت پناه ...
بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من محمد بن عبد الله رسول الله رب العالمين
الى من طرق الدار من العمار والزوار الا طارقا يطرق بخير اما بعد
فان لنا ولكم في الحق سعة فان تك عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما
... هذا كتاب الله ينطق علينا وعليكم بالحق انا كنا نستنسخ
ما كنتم تعملون ...

[illegible]

شر كل دابة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم بكل حال كرهتم
مسلم من انفسكم عزيز [illegible] تا آخر سوره هر که این کلمات بخواند وقت صباح و مساء
روز هیچ ضرری بوی نرسد [illegible] از حضرت رسول [illegible] که هر که صباح و شام این دعا
[illegible] خدای تعالی [illegible] چهار فرشته که او را محافظت کنند [illegible]
[illegible] جن و انس [illegible]
بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله خير الاسماء بسم الله رب
الارض والسماء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء
هو السميع العليم الله الله ربي لا اشرك به شيئا الله اكبر الله اكبر
[illegible] عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غيرك
اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي ومن شر كل سلطان جابر ومن شر كل
شيطان مريد وجبار عنيد ومن شر قضاء السوء ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها ان
ربي على صراط مستقيم وانت على كل شيء حفيظ ان وليي الله الذي نزل الكتاب
وهو يتولى الصالحين فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت
وهو رب العرش العظيم [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] این دعا [illegible] از شر ظالمان در امان [illegible] این دعا
التي لا يطاق ولا يحاول من كل غاشم وطارق من سائر ما خلقت ومن
خلقت من خلقك الصامت والناطق في جنة من كل مخوف بلباس
سابغة ولاء اهل بيت نبيك محمد صلى الله عليه وآله محتجبا من
[illegible] الاخلاص و

في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم وفيهم
وبهم [illegible] من والاهم وعادى من عاداهم [illegible] وجانب من جانبهم وصلى على محمد وآل محمد
[illegible] اللهم [illegible] من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني
ببديع السماوات والارض وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشيناهم فهم لا يبصرون [illegible]
اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر من شر ما
خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل سامة وهامة ومن شر
طوارق الليل والنهار ومن شر فسقة الجن والانس ومن شر
[illegible] ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم
العالمين [illegible] [illegible] الشيطان
[illegible] الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا [illegible] منيب
[illegible] من حمل ظلما [illegible] [illegible] عبادنا [illegible]
[illegible] این کلمات [illegible]
بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم
[illegible]
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... بجانب الغربي اذ قضينا الى موسى الامر وما ...

... اخرج ... الله منها اثنا عشر ...

... اخرج منها ... من السجن ... اخرج منها فما يكون لك ان ...

... فيها فانك من الصاغرين اخرج منها مذؤما مدحورا

... [illegible] ... اخرج ...

... بالاسم الرحمن ... [illegible]

... تبارك الله رب العالمين احسن الخالقين ...

... بسم ... احسن الخالقين ...

... شيطان ... [illegible]

... [illegible] ...

... العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ...

رب العالمين حرحرحرحرحرحرحر ... [illegible]

شرح حرز حضرت امام جعفر صادق ع

در کتاب مهج الدعوات مذکور است بر سبیل تفصیل ... انجا بطریق اجمال مذکور ...

... چنان بود که محمد بن عبدالله اسکندری نقل میکند که روزی نزد منصور ...

... رفتم او را غمناک یافتم ... منصور ...

... از اولاد فاطمه ... هلاک کردم ... امام ...

... گفت جعفر بن محمد گفتم ... منقول

39

بعبادت و اصلاح مملکت و خلافت بخاطرش نمیرسد گفت میدانم که تو بامامت او

... گفت چون جعفر بن محمد را حاضر کنم ...

... که لب مبارکش ... پس ... بطلب او فرستاد ...

... چنان دیدم که ...

[illegible]

... منصور امام را بجای خود ...

... یا حضرت که ...

... یا ابن رسول الله معذور دار ...

... پس منصور ...

... چون امام ...

... ای منصور ...

... [illegible] ...

... حضرت صادق ...

... چنان ...

... علم ...

... جعفر ...

... منصور ...

... آن حضرت ...

... اللهم احرسني بعينك التي لا تنام ...

... ربي لا اهلك وانت الرجاء ...

... صلى الله عليه وآله ... بالله ...

...مؤمن فی عوذتی آمنت ما انا فیه الله الله ربی لا اشرک به شیئا
... بینی وبین حسبی الخالق من المخلوقین حسبی الرازق من المرزوقین
... حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم

امام رضا علیه السلام ... از مشهورات ... رقعه ... روایت
... منقول که چون حضرت امام علیه السلام ... حمید بن قحطبه امد و جامه مبارک
... حمید ان جامه را بکنیزک داد که بشوید کنیزک بیامد و رقعه اورد که در کیسه
انحضرت بود حمید انرا ... بخدمت انحضرت اورد حضرت فرمود که این عوذه
... که ما از خود جدا نمیکنیم پس حمید گفت یا مولای اگر مشرف سازی مرا بشرف شرح
این عوذه بسیار نیکو باشد حضرت فرمود که هر که نگاه دارد در کیسه خود بلا از و دور گردد
... باشد بلای او از شیطان رجیم پس املا نمود این حمید را از جهت حمید و ابا الصلت
روایت میکند که روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که رسول هارون الرشید
بطلب انحضرت امد پس انحضرت فرمود که طلبیدن او درین وقت ... امام ...
... از انچه اراده کرده زیرا که حق تعالی او را قدرت نمیدهد بسبب این کلماتی که از جدم
میراث رسیده ... است پس با حضرت رفتم چون امام داخل شد ... هارون الرشید
... بشنید پس هارون گفت که ای ابا الحسن امر کرده ام که بدهند ... صد هزار درهم پس
حضرت ... هارون ... حضرت داشته میگفت که من خواستم و خدا نخواست
... بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله انی اعوذ بالرحمن منک ان
کنت تقیا او غیر تقی اخذت بالله السمیع البصیر علی سمعک وبصرک
لا سلطان لک علی ولا علی سمعی ولا علی بصری ولا علی شعری
ولا علی بشری ولا علی دمی ولا علی لحمی ولا علی مخی ولا علی
عصبی ولا علی عظامی ولا علی اهلی ولا علی ما رزقنی ربی

40

وسترت بینی وبینک بستر النبوة الذی استتر انبیاء الله به من
سطوات الجبابرة والفراعنة جبرائیل عن یمینی ومیکائیل عن یساری و
اسرافیل عن ورائی ومحمد صلی الله علیه وآله امامی والله مطلع علی
ما یمنعک منی ویمنع الشیطان منی اللهم لا یغلب جهله اناتک ان
یستفزنی ویستخفنی اللهم الیک التجأت اللهم الیک التجأت اللهم
الیک التجأت بحقک یا ارحم الراحمین
... مع طلب فرزند ... دفع حمل ... منتجب ... اختیار نماید ... در انچه تعلق
... که هر که اراده زن خواستن کند
... باشد ... چهار صفت اصل ... الاصل باشد یعنی ...
... چون اراده دخول کند دو رکعت نماز کند و بعد از این دعا بخواند ...
اللهم انی اسئلک ان تزوج فتیات لی من النساء اعفهن فرجا واحفظهن
لی فی نفسها ومالی واوسعهن رزقا واعظمهن برکة ... واخلطهن
... این دعا بخواند اللهم ارزقنی الفها وودها ورضاها بی
واجمع بیننا باحسن اجتماع وانس ائتلاف فانک تحب الحلال
... پای او را بشوید و ان اب ... از در خانه تا ... بپاشد
... خانه ... حق تعالی ... خانه ... اندر ... عروس از جنون و جذام و برص ... ایمن گردد ...
... دو رکعت نماز ...

... نماز کند آنگاه دست بر پشت پای زن نهد و بر وی بخواند بگوید که اللهم

... [illegible] ... انی اماتتک اخذتها و بکلماتک استحللت

فان قضیت لی منها ولدا فاجعله مبارکا ذکیا ولا تجعل للشیطان فاجعله

... [illegible] ... اللهم لا تجعل للشیطان فیه شرکا ولا نصیبا

... [illegible] ... هر زنی که فرزند خواهد باید که ... [illegible] ... نماز

... رکوع و سجود ... بسیار کند و بعد از فارغ ... بگوید اللهم ... سألك

بما سألك به زکریا علیه السلام اذ نادیک رب لا تذرنی فردا وانت

خیر الوارثین اللهم هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع

الدعاء ... اللهم باسمك استحللتها وفی اماناتك اخذتها فان قضیت

لی منها ولدا فاجعله غلاما ولا تجعل للشیطان فیه شرکا ولا نصیبا

... فرزند ... [illegible] ... بگوید و بعد از آن بسیار بگوید رب لا

تذرنی فردا وانت خیر الوارثین واجعل لی من لدنک ولیا ... [illegible]

... بعلی ... واجعله خلقا سویا ولا تجعل للشیطان فیه شرکا

ولا نصیبا اللهم انی استغفرك واتوب الیك انك انت الغفور الرحیم

... چون فرزند ... [illegible] ... از آنکه ... بنویس بر شکم حامله چهار سوره

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی سمیته محمدا ... [illegible] ... انت ایضا

محمد ... محمد ... ولادة الطیبین الطاهرین که ... شود و این

... [illegible] ... چون زن ... بنویس این آیات اربع را

و بیاویز بر ساق او کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار

41

بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون اذا السماء انشقت واذنت

لربها وحقت ... [illegible] ... وتخلت و اذا جاء نصر الله تا آخر سوره و اولات

الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن ... [illegible]

بنویس هفت ... [illegible] ... الله تعالی

اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم ... بنویس یکبار یا ایها الذین آمنوا

... یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها ... [illegible]

... [illegible] ... الله تعالی ... [illegible]

... [illegible] ... بنویس ... [illegible]

... [illegible] ... در زیر پای راست حامله ... و حامله ... [illegible]

... [illegible] ... عقیقه کند ... [illegible] ... هذا الشکل

... [illegible] ...

... [illegible] ... مولود ... یا کاو ... [illegible] ... و اگر ...

... [illegible] ... الله تعالی واجب ... عقیقه ...

... [illegible] ... بالغ شود عقیقه کند ... [illegible] ... و اگر پدر عقیقه ...

... [illegible] ... عقیقه ... [illegible]

... [illegible] ... و اگر مولود روز هفته ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مذبوح ... بلکه ... [illegible]

... [illegible] ...

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
... صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ
... ذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
... اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ و نام کودک را ببرد و ذبح کند و بگوید
... اَللّٰهُمَّ لَكَ نُسُكِي الَّتِي مَا تَوَ ... لَا شَرِيكَ لَكَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
... اَللّٰهُمَّ اخْسَأْ عَنَّا الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
... که در روز هفتم سر مولود را تراشند و هم وزن موی سر طلا یا نقره تصدق کنند و در تحریر
مسطور است که مستحب است که عقیقه و سر تراشیدن در موضع واحد واقع شود و سزاوار است
... در این روز باشد زیرا که در این محل بطفل احسانات است فایده تا سعه عشر
... نقل است ... زراعت وارد منقولست از امام جعفر علیه السلام که چون خواهی که زراعت
... یک قبضه تخم بدست خود بر ارو روی بجانب قبله او رد سه بار بگوی
اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ پس بگوی که اَللّٰهُمَّ
اجْعَلْهُ حَبّاً مُبَارَكاً وَارْزُقْنَا فِيهِ السَّلَامَةَ وَالْعَافِيَةَ وَالسُّرُورَ
... الْغِبْطَةَ وَالتَّمَامَ وَاجْعَلْهُ حَبّاً مِنَ الْحَبِّ وَلَا تُحْرِمْنِي مَا اَبْتَغِي وَلَا
تَفْتِنِّي بِمَا مَنَعْتَنِي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ دعا ... دفع زرد ... م
... هر چه افت بمحصول برساند باید که بنویسد این کلمات را بر چهار پاره کاغذ در میان
... کند پس آنرا همراه بگیرد و در چهار جانب مزرعه بیاویزد تا هیچ

42

... ایشان بمحصولات نرسد و این عمل مجربست اَيَّتُهَا الدَّوَابُّ وَالْهَوَامُّ
وَالْحَيَوَانَاتُ اُخْرُجُوا مِنْ هٰذِهِ الْاَرْضِ وَالزَّرْعِ اِلَى الْخَرَابِ كَمَا
خَرَجَ ابْنُ مَتّٰى مِنْ بَطْنِ الْحُوتِ فَاِنْ لَمْ تَخْرُجُوا اُرْسِلَتْ عَلَيْكُمْ
شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا اُخْرُجُوا اَخْرُجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ
رَجِيمٌ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ سُبْحَانَ الَّذِي اَسْرٰى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ
يَلْبَثُوا اِلَّا عَشِيَّةً اَوْ ضُحٰهَا فَاَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ
وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُوماً مَدْحُوراً فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا
قِبَلَ لَهُمْ وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ دعا ... ملک و ملخ
... آفات سماوی و ارضی ... هر موضع که خواهد بنویسد این کلمات را بر چهار پاره کاغذ و
... چهار سوره آب نا رسیده نهد و طلب ازاء حکم کرده و در چهار طرف مزرعه پنهان کند یا بگذارد
... هر کرده در چهار طرف مزرعه بیاویزد اَلْمُلْكُ لِلّٰهِ ... کاف
... السُّلْطَانُ لِلّٰهِ الْعَظَمَةُ لِلّٰهِ ... لِلّٰهِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِحَقِّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ
... وَلِيُّ اللّٰهِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسٰى
... وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِحَقِّ كهيعص
بِحَقِّ حمعسق وَبِحَقِّ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَآمَنَ الرَّسُولُ ...

... دیگر ... وزور و آفت سماوی و ارضی ... ...

... إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ

كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى

الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ

فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ

يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ

عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ

مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا اللَّهُمَّ ادْفَعِ الْبَرْدَ وَضَرَبَ الْجَرَادِ وَجَمِيعَ الْآفَاتِ عَنْ

هٰذَا الْمَوْضِعِ بِحَقِّ أَسْمَائِكَ الْعِظَامِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ وَبِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ

وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَبِحَقِّ جَمِيعِ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَبِعِزَّةِ مَلَائِكَتِكَ

الْمُقَرَّبِينَ يَا إِلٰهَ الْعَالَمِينَ که هر که حیل کند زراعت او از هر واقعه محفوظ

ماند ان شاء الله تعالی از جمله ... حیوانات ... و ما جمیع بنویسد

این کلمات را به ... یا کردن ... که ... منید است و امانیت از هر ها

... خطرها باید کرد دعا اینست

43

اللَّهُمَّ احْفَظْ عَلَيَّ مَالِي حِفْظَهُ غَيْرُكَ لِضَاعَ وَاسْتُرْ عَلَيَّ مَالِي

سَتْرَهُ غَيْرُكَ لَشَاعَ وَاجْعَلْ عَلَيَّ مَالِي حَمَلَهُ غَيْرُكَ لَكَاعَ وَاجْعَلْ

عَلَيَّ ظِلًّا ظَلِيلًا اتَّقِي بِهِ كُلَّ مَنْ رَآنِي بِسُوءٍ أَوْ نَصَبَ لِي مَكْرًا أَوْ هَيَّأَ

لِي مَكْرُوهًا حَتَّى يَعُودَ وَهُوَ غَيْرُ ظَافِرٍ بِي وَلَا قَادِرٍ عَلَيَّ اللَّهُمَّ

إِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

دیگر از برای ... از برای دابه بنویس و به بند در لب ... و بخوان

بگوشش او بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ

الْقَيُّومُ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ... تعویذ از برای محافظت ... بنویسید ... مفید است

بنویس این کلمات را ... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ مِنْ جَمِيعِ الْآفَاتِ وَالْعَاهَاتِ وَالْبَلِيَّاتِ وَالنَّقِمَاتِ

وَالْمُسْتَقْذَرَاتِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ... الْغَنَمِ

بحق ... یا طشیثا یا ممادیا بحق حرمة لا اله الا الله محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله و بحق حرمة کهیعص و بحرمة
حمعسق لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بنویس و در رهم پیچ و در نمد سرخ یا کبود گیرد و بر شاخ گاو بندد که مجربست
[illegible] مبطال [illegible] حاط صلحان سعوار یا لا اله الا [illegible]
[illegible] الا هو [illegible] [illegible] ۹۹۹ [illegible]
و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان
لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ننزل
من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین

این دعا را در آن موضع باید خواند [illegible] تا هفت روز [illegible] اقسمت
علیک ایتها العلة بعزة الله و بعظمة الله و بجلال الله و بقدرة
الله و بسلطان الله سلطان الله و بلا اله الا الله و بما جری
به القلم من عند الله و بلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
این شکل را در پیش [illegible] باید [illegible] و حرز [illegible]
[illegible] چهار پای [illegible] و سرکش باشد این را [illegible] در گوش او

44

بخوانند [illegible] افغیر دین الله یبغون تا الیه
یرجعون [illegible]
[illegible] رکعت نماز کنند در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند اما اگر [illegible] باید که دو
بخواند [illegible] در هر دو رکعت بعد از فاتحه و بعد از فراغ دستها باسمان
بردارد و بگوید اللهم یا راد الضالة و الهادی من الضلالة صل
علی محمد و آل محمد و احفظ ضالتی و اردد الی سالمة یا ارحم
الراحمین فانها من فضلک و عطائک یا عباد الله فی الارض
ردوا علی ضالتی فانها من فضل الله و عطائه
این کلمات را باید نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بل فلان مغلوبة
[illegible] عنقه اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا
فما له من نور [illegible] مکتوب را در [illegible] و در میان دو چوب نهد و در خانه
[illegible] پنهان کند یا در زیر سنگ گران نهد
[illegible] از علی ابن ابی طالب که از برای [illegible] غایب [illegible]
اللهم [illegible] [illegible] لک و الا [illegible]
[illegible] الدنیا و الاخرة انک [illegible] اللهم

فاجعل الارض بما رحبت علی فلان بن فلان اضیق من مسک
حیّة وخذ بسمعه وبصره وقلبه ویبوس او کظلمات فی بحر
لجّیّ یغشاه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده
لم یکد یراها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور ویبوس
بعد و سه دعا آیة الکرسی را آنگاه آن مکتوب بیاویزد در هوا سه روز و بعد از آن
در موضعی که قرارگاه او بوده بالله البته البته می آید فایده ثانیه [illegible]
عن ائمه معصومین علیه السلام منقولست که چون کسی خواهد که زیارت کند یکی از اولاد
ائمه معصومین را بعد از حضور و دخول روی بقبله بایستد که بگوید السلام علیک
ایها السیّد الزکیّ الطاهر الولیّ الداعی الحفیّ اشهد انک قلت
حقّا ونطقت صدقا ودعوت الی مولای ومولاک علانیة وسرّا
فاز متّبعک ونجی مصدّقک وخاب وخسر مکذّبک والمتخلّف
عنک اشهد لی بهذه الشهادة عندک لاکون من الفائزین
بمعرفتک وطاعتک وتصدیقک واتّباعک السلام علیک
وعلی من اتّبعک من المؤمنین السلام علیک یا سیّدی
وابن سیّدی انت باب الله المؤتی منه والمأخوذ عنه اتیتک
زائرا وحاجاتی لک مستودعا وها انا ذا استودعک دینی
وامانتی وخواتیم عملی وجوامع املی الی منتهی اجلی السلام

45

علیکم ورحمة الله وبرکاته و چون بنماز [illegible]
ائمه الت یا نه سوره فاتحه و اخلاص و قدر بخوان و صلوات به محمد و آل محمد بفرست
و بگو السلام علیک یا صاحب القبر انّ لک قدرا ومنزلة عند
الله وحجّة وألفة مع الملائکة المقرّبین فاشفعنی عند الله
وملائکته فی قضاء حوائجی وحصول مرادی فی الدارین وصلّی الله
علی محمّد وآله الطاهرین
و بگوید این کلمات را که ... منقولست که هرکه بگورستانی گذر کند
السلام علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا
الله یا اهل لا اله الا الله بحقّ لا اله الا الله کیف وجدتم قول
لا اله الا الله من لا اله الا الله یا لا اله الا الله بحقّ لا اله الا الله
اغفر لمن قال لا اله الا الله واحشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله حضرت
عزّت او را ثواب پنجاه ساله طاعت کرامت کند و کفاره گناه پنجاه ساله
پدر و مادر او شود و هرکه یازده بار قل هو الله احد در مقبره بخواند ثواب
آن را باهل قبور بخشد خدای تعالی بعدد هر مومن و مومنه از اموات حسنه در دیوان
اعمال او ثبت نماید و در محل نگاه کردن در قبور این دعا بخواند السلام
علیکم یا اهل القبور من المؤمنین والمؤمنات انتم لنا سلف
ونحن لکم تبع ونحن علی آثارکم واردون نسأل الله

الصلاة علی محمد و آل محمد و المغفرة لنا و لکم مرویست از حضرت
... ن کاظم علیه السلام که فرمود که هرکه قدرت نداشته باشد که زیارت کند ما را باید که
زیارت کند برادر مؤمن را که نوشته میشود از برای او ثواب زیارت ما پس اگر خواهی
که زیارت کنی قبر برادر مؤمن را رو بقبله دست بر بالای قبر او نه و بگو اللهم
ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته
و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک
و الحقه بمن کان یتولاه و بخوان انا انزلناه هفت بار در کتاب
ثواب الاعمال مذکور است که هرکه زیارت کند قبر برادر مؤمن را و بخواند هفت بار
انا انزلناه نزد قبر او بیامرزد خدا تعالی او را و صاحب قبر را و در بعضی تفاسیر مسطور است
که هر مؤمنی که آیة الکرسی بخواند و ثواب آنرا با اهل قبور ببخشد خدا تعالی داخل
سازد در گور او [illegible] که مرده باشند از مشرق تا بمغرب چهل نور و قبور ایشان را
فراخ و گشاده کرده اند و بجای هر یکی از ایشان درجه بلند کرده اند و برای خواننده
آیة الکرسی ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از آیة الکرسی فرشته
خلق کند که از برای او تسبیح کنند تا روز قیامت روایت از حضرت رسالت پناه
[illegible] هرکه بخواند آیه از کتاب خدا تعالی در گورستان و گورستان مسلمانان ثواب
او را اهل گورستان [illegible] کند عطا کند خدای عز و جل او را ثواب [illegible]
هرکه ترحم کند بر اهل مقابر نجات دهد خدای تعالی او را از آتش دوزخ
و الحمد لله و المنه که آورده شد درین رساله آنچه بود دعا بدان را در کار او

و بر طالبان تحصیل آن ناچاره الا دعای وداع حضرت ائمه معصومین علیهم السلام
و چون زیارت ختم میشود بدعای وداع پس ختم شد این رساله که مشتمل بر زیارت
است باین دعاء وداع مختوم باشد بجمیع ابواب عبادات و دعای ائمه بر دو قسم
است صغیر و کبیر آنست که بعد از وداع زیارت بگوید السلام علیکم و رحمة
الله و برکاته استودعکم الله و اقرأ علیکم السلام آمنا بالله و
بالرسول و بما جئتم به و دللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین
اما دعای کبیر آنست که بعد اتمام زیارت روی بضریح کند و بگوید السلام
علیک یا مولای و ابن مولای و رحمة الله و برکاته انت لنا جنة
من العذاب و هذا اوان انصرافی عنک غیر راغب عنک و لا مستبدل
بک و لا مؤثر علیک و لا زاهد فی قربک جدت بنفسی
للحدثان و ترکت الاهل و الاولاد و الاوطان فکن لی شافعا
یوم فقری و فاقتی یوم لا یغنی حمیم و لا قریب یوم لا یغنی عنی
والدی و لا ولدی اسأل الله الذی قدر رحیلی الیک ان ینفس
بک کربی و الذی قدر علی هذا المکان ان لا یجعله آخر العهد
من رجوعی الیک و اسأل من ابکی عینی علیک ان یجعل ذنبی
لک ذخرا عنده و اسأل الله الذی ارانی مقامک و هدانی
للتسلیم علیک ان یوردنی حوضکم و یرزقنی مرافقتکم فی الجنان

السلام علی رسول الله محمد بن عبد الله خاتم النبیین السلام علی
امیر المؤمنین و سید الوصیین السلام علی الحسن و الحسین
سیدی شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین پس یکیک از ائمه را
سلام کند تا آخر بعد بگوید السلام علی ملائکة الله المقربین المسبحین
الذین هم بامره یعملون السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان جعلته فاحشرنی
معه و مع آبائه الطاهرین و ان ابقیتنی فارزقنی زیارته ابدا اما
انک علی کل شیء قدیر پس آنگاه دعا کند از برای نفس خود و از برای
پدر و مادر خود و از برای جمیع برادران مومن [illegible] خدا تعالی بخواهد که با تو
زیارت [illegible] تمت هذه الرسالة الشریفة بعون الله و کرمه سالما منه
کتاب کنتار شاه محمود [illegible] تجاوز الله عن [illegible] و الحمد لله اولا و
دعای ماه مبارک رمضان
ماه رمضان دیگر سلامت باشد هر که این دعا را در آخر جمعه ماه رمضان بخواند تا آخر جمعه
بالله [illegible] دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم لا تجعله آخر العهد من صیامنا ایاه فان جعلته فاجعلنی مرحوما
و لا تجعلنی محروما دعای که در جمعه آخر ماه رمضان وقت خطبه باید نوشت
لا اله الا [illegible] بالله محیط به علمه [illegible] و با [illegible]
و با [illegible] سلطان الارحمة للعالمین ابا تراب ابا تراب ابا تراب

47

دعای دیگر و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی
بل لله الامر جمیعا [illegible] ۱۱۱۱ [illegible] دعای دیگر منقول از شیخ بهاء الدین محمد که در جمعه
آخر ماه رمضان [illegible] نماز [illegible] اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا
یا الله محیط به علمه [illegible]
لا [illegible] للعالمین [illegible]
اللهم صل علی [illegible] فاطمة الحسن الحسین علی محمد جعفر موسی علی [illegible] الحجة
[illegible]
جنة [illegible] ذاکر [illegible]
انما الهکم اله واحد تا آخر سوره که در الکهف است [illegible] بگوید [illegible] قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
لا تنسی ذکرک [illegible] و لا تؤمنی مکرک و لا تجعلنی من الغافلین و ابعثنی
لا حیث الساعات [illegible] اللهم
استغفرک [illegible] ادعوک فیها تستجیب لی [illegible] تعطینی
[illegible] الرحمین [illegible] لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم
استغفر الله و اتوب الیه [illegible] استغفار کند [illegible]
[illegible] هفت بار بگوید استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم [illegible] ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب
[illegible] حاجت تو از خدا طلب کند روا شود

هو

... و تیت که هرکه سه شب متعاقب میان شام و خفتن این دعا را صد نوبت
بخواند بقصد آنکه از احتیاج خلاص شود و فرجی روی نماید که کار بسته او گشاده
گردد و بندی ... شود حاجت او برآید و از افلاس خلاصی یابد و دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسألک یا فارج
الهموم و یا کاشف الغموم یا حی یا قیوم یا رحمن
الدنیا و الآخرة و رحیمهما یا صمد یا فرد یا وتر
یا ذا الجلال و الاکرام یا الله یا مالک یا من لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد یا رب الارباب یا
مالک الرقاب منشی السحاب یا مسبب الاسباب
یا مفتح الابواب افتح لی ابواب رحمتک و ابواب کرما
میتک و ابواب نعمتک و ابواب شکرک و ابواب
خیرک و ابواب رزقک و ابواب امنک و ابواب
عنایتک و ابواب احسانک یا رؤوف یا رحیم یا
سمیع الدعاء یا لطیفا بالعباد اسمع و استجب دعائی
اللهم انی اعوذ بک من الجن و الانس و اعوذ بک
من غلبة الدین و قهر الرجال برحمتک یا ارحم الراحمین

48

[illegible]

[illegible] رزق ... بر او تنگ شود باید که هر روز این دعا را بخواند

اللهم یا مسبب من لا سبب له و یا سبب کل ذی سبب و یا
مسبب الاسباب من غیر سبب صل علی محمد و آله و اغننی
بحلالک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک
عمن سواک یا حی یا قیوم

نوعی دیگر ... باید خواند در

الله یا الله یا الله اسألک بحق من حقه عظیم اسألک ان
تصلی علی محمد و آل محمد و ان ترزقنی العمل بما علمتنی من
معرفة حقک و ان تبسط علی ما قترت من رزقک

... که هر روز ... نوبت بگوید

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و
... کثیرا اللهم انی اسألک من فضلک
و رحمتک فانه لا یملکها احد غیرک

در عقب هر نماز فریضه بگوید هر که خواهد که قرض او ادا شود

اللهم اغننی بحلالک عن حرامک
و بطاعتک عن معصیتک و بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم

از جهت ... رزق باید خواند ... زیاده شود رزق ...

الحمد لله الذی جعلنی من امة محمد صلی الله علیه و آله
الحمد لله الذی جعل رزقی فی یده و لم یجعله فی

ایدی الناس الحمد لله الذی ستر عورتی و لم یفضحنی
بین الناس

در ادای دین باید خواند ... ادا شود

یا دائما لم یزل یا الهی و اله آبائی یا حی یا قیوم صل علی محمد
و آل محمد و افعل بنا کذا و کذا

... دعا ...

یا من یکفی من کل
شیء و لا یکفی منه شیء یا الله یا رب صل علی محمد و آل محمد
و اقض عنی الدین و افعل بی کذا و کذا

از جهت فرزند باید خواند

رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و اجعل لی من لدنک
ولیا یرثنی فی حیاتی و یستغفر لی بعد وفاتی و اجعله خلقا سویا
و لا تجعل للشیطان فیه شرکا و لا نصیبا اللهم انی استغفرک
و اتوب الیک انک انت الغفور الرحیم

... حاجت ... بجهت طلب حاجات باید خواند ... مستجاب میشود ...

یا نور السموات
و الارض یا قیوم السموات و الارض یا زین السموات
و الارض یا عماد السموات و الارض
یا جمال السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا بدیع
السموات و الارض
منتهی رغبة العابدین و منفس عن المکروبین یا غوث المستغیثین
و صریخ المستصرخین و مجیب دعوة المضطرین و کاشف
کل سوء ... اله العالمین

... هر حاجت که داشته باشد بخواهد که ... مستجاب میشود

... بگوید یا ذا [illegible] خدای تعالی او را [illegible]
[illegible] تا حاجت روا گردد

یا الله یا الله تا نفس بریده شود یا رحمن [illegible]
یا ارحم الراحمین [illegible] حاجت که دارد بگذارد و صلوات بر محمد و آل او [illegible]

دعای [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
من [illegible] [illegible]
[illegible] بحق [illegible] تا [illegible] کباب [illegible]
[illegible] حامله [illegible] شود
سیجلی [illegible] بشود
[illegible] [illegible] [illegible]
ذو القوة المتین
[illegible] بکال [illegible] کند
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خطا نشود [illegible]

50

دعای حرز [illegible] باید ببندد که در میان بار گذاشته تا بار تمام نخورد

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله
اللهم انی اسئلک فضلک و رحمتک فانهما بیدک
لا یملکهما احد غیرک و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله
اجمعین [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین

این دعا را در شب جمعه ده مرتبه بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم

یا باسط الیدین بالعطیة یا دائم الفضل علی البریة
یا صاحب المواهب السنیة صل علی محمد و آله خیر الوری سجیة
و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة
اگر زن [illegible] را این دعا [illegible] [illegible] زن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] زند

[illegible] این دعا را بر [illegible] نویسند و در میان [illegible] آویزند [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

یحیا سلطانا [illegible]

هر کس این شکل را بر انگشت یا بر کاغذ نقش کنند [illegible]

شود طلسم این است [illegible]

دعای [illegible] گوسفند از [illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] در میان گوسفند [illegible] ۱۱۹۶

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله [illegible] یحیا سلطانا

[illegible]

هر کس این وفق شریف را [illegible] بعد [illegible] بخواند

[illegible] بیمار [illegible] کنند شفا یابد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

51

خاصیت این دعا نیت [illegible] بیت الله

[illegible] اگر ناگاه بسیار [illegible]

فتح و مطالب [illegible] در کارها [illegible] بخوانند [illegible] است

مجرب است و اگر کسی این دعا را بخواند [illegible] بر زبان [illegible]

گشاده شود و چون [illegible] این دعا [illegible] افتح لنا

بسم الله الرحمن الرحیم یا فتاح یا مفتاح [illegible]

[illegible] یا [illegible]

[illegible] یا جامع [illegible] السلام

یا [illegible] یا [illegible] لا [illegible] ابن یعقوب علیه

یا [illegible] الفلک فی البحر [illegible] بالناس لرؤف رحیم

[illegible] چون خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت

[illegible] این آیه بخواند که به وقت خواهد بیدار شود

اللهم لا [illegible] ولا تجعلنا من الغافلین

اللهم ایقظنی فی ساعة [illegible] ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات

کانت لهم جنات الفردوس نزلا در کتاب [illegible] از حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر طفلی بسیار گریه کند یا از [illegible]

در خواب [illegible] یا کسی درد [illegible] این آیه را بخواند

همه کس را تیغ سست شده باشد ده درم تخم شبت باروغن
تازه بجوشانند به تیغ مالد سستی را برطرف کند نوعی دیگر جگر گنجشک را هر که
پخته بخورد هر روز بسته را بکشاید و سرفاراه بنح کند نوعی دیگر هر که آب کندر را
با انگبین بخورد شهوة را قوة را بیفزاید نوعی دیگر هر که تخم کندر را دو درم
بکوبد و بخورد با یک مثقال را برطرف کند نوعی دیگر هر که پوست کندر را بخواهد
خوب پخته و خواه طعام بکار ببرد قوة شهوت را بسیار کند نوعی که شب [illegible] جماع
نتواند کرد نوعی دیگر و اگر زن یا مرد لذت نشود نرکس طلبید و لته را بیابد
شلک و تر نقل و نار و گلنار و مشک با زن زهم [illegible] بیاید و شاف نموده بر کیاید
و بچه تنگ شود [illegible] هم تنگ کند باز کرد عقیم تنگ شده جمیع زنان
نشود [illegible] بیرون کرده [illegible] لم شده باشد زن یا نه تا بخورد زیاده میشود
زهره [illegible] را با نمک بکوبد و بخورد مرد را قوة دهد نوعی دیگر هر که
کرد که باز کند با انگبین بیامیزد و بر تیغ مالد و بمیرد تا آنکه حاجت دارد با زن
بیزار و بجلس را نخاهد نوعی دیگر هر که دل کبوتر بیاورد خشک کند و در پوست
خوک درزند و بازو بی راست خود بندد هیچ مخلوق بد ظن نیابد نوعی دیگر
هر بندی که فرو آید بنداشته بالله سرگین باز را بخورد فرو ریزد بهم رسانند
نوعی دیگر هر که دل هد هد را با خود دارد جماعت را قوت دهد شهوت را
افزاید فصل در بیان قوت و منی را افزاید زیاده شود

مشک و زعفران و تخم مرغ و رق نقل و سیب شیرین و شقاقل و نخود هندی
و پوست ترنج و دارچینی و تخم ریحان و پیه شیر و پیه سوسمار و خشخاش
و هلیله و املیه و شنبلیله و افیون و بزره اگر اینها باشد باهم ضم کرده در قوام
آورند و معجون سازد و بخورند باه را قوت دهد و سستی را ببرد نوعی دیگر هر که
زبان هدهد را با خود دارد زبان حنفان و بدگویان بر و بسته گردد و جمله خلایق
او را دوست دارند نوعی دیگر هر که هدهد را بکرد بنام آنکس که خاهد بکشد
و خون او را در طعام کند و بدانکس بدهد تا بخورد عاشق و معشوق یکدیگر گردانند
نوعی دیگر در محلی که خروز با ماده جمع میشود از دنبال خروز موی بکند
و با خود دارد و پیوسته منصب او قایم باشد و هرگاه بر خیزد قایمتر و قوی باشد
نوعی دیگر و اگر روغن یاسمین را بگیرد و در قضیب مالد سستی را از قضیب
بطرف کند نوعی دیگر اگر تخم کندر را بار زهره با بندد و بر اندام مالد هرگز
سستی بر نیاید و در باب استوار شدن زنان اگر زنی اندک زعفران
و اندک زهره گرگ با پشم پاک با خود بردارد آبستن شود نوعی دیگر
شیر با روغن گنجد بجوشانند تا خوب بپزد و با پشم پاک برگیرد مطلب حاصل شود
نوعی دیگر پشم خرگوش را با گلاب [illegible] برگیرد بار دار شود نوعی دیگر
زهره گرگ را با یک مثقال روغن بیامیزد و پشم پاک برگیرد با آب دهان تر کند و
برگیرد یار و نوبت مراد حاصل شود نوعی دیگر تخم سپند سوده با [illegible]

عسل بنجران خایده با خود بر کرد تا سه روز چنین کند باردار شود و بعضی زنان
که هم جمع شوند باردار شود حبه روشنایی چشم اگر زهره کرکس را با عسل بیامیزد
و با میل در چشم کشد روشنایی چشم زیاده شود نوعی دیگر بچه کنجشک را پیش از
آنکه موی بر آورده باشد بگیرند در خانه زنبور نهند که زنبور او را بگزد
تا آماس کند و بمیرد پس او را بردارند و با روغن گاو بجوشانند و بسوزند که مجامع
میگویند یکه تره از آن در کف پای خود مالد چندان که خواهد جماعت تواند کرد
باید که بر سر پای ریزد تا وقت آب دهد نوعی دیگر هر که دست راست کفتار را با خود دارد
هر زن که او را ببیند عاشق او گردد نوعی دیگر هر که چشم کفتار را با خود دارد زبان سلاطین
بر وی بسته گردد نوعی دیگر هر که پیه کفتار را بر سرمه در چشم کشد هر جا که رود کسی او را
نبیند نه شب و نه روز نوعی دیگر هر که دندان کفتار را با خود دارد هیچ کس او را نبیند
نوعی دیگر هر که گوشت کفتار را بخورد سخت دل شود نوعی دیگر هر که چشم گرگ را با خود
دارد از هیچ کس نترسد و از خوف و ملول ایمن باشد نوعی دیگر هر که گوشت پلنگ را بخورد
فربه شود و پر قوت و دلیر گردد نوعی دیگر هر که دندان شیر را با خود دارد در پیش
سلاطین رود هر حاجت که داشته باشد روا شود نوعی دیگر هر که پیه گوسفند را عزیزه
کند و از بسته را بگشاید نوعی دیگر هر که را دندان درد کند شکل گوسفند را با روغن
گوسفند بجوشانند و چند مرتبه بر دندان مالد به شود نوعی دیگر اگر پای کسی باد
کرده باشد در اندرون خون آب کند که گرم باشد بگذارد تا خون سرد شود
باد بسر طرف شود

نوعی دیگر اگر پیه سگین مار را بخورند مرد با او دخل کند در حال باردار شود
نوعی دیگر اگر موی سر آدم را در زیر زنی که حامله باشد دود کند بار حمل زود بر زمین گذارد
نوعی دیگر اگر ناخن پای آدمی را بگیرند چنان که دو حصه پای راست باشد و یک حصه
پای چپ بگیرند و بسوزانند خاکستر او را با شهوت خود بیامیزد در شربت قند داخل کند
بخورد هر کس دهد عاشق او گردد نوعی دیگر هر که پیه و خون کلاغ را در پشت مالد
درد پشت را سود دارد نوعی دیگر هر که دل کلاغ بسایند و در شراب ریزد
بخورد هر کس که دهد محبت او در دل او کار کرده نوعی دیگر هر که دل گربه سیاه را
خشک کند و در پوست گربه ببندد و بر بازوی راست خود بندد خلق را با او ...
نوعی دیگر هر که را پشت سست شده باشد و پیش آب او بریخته باشد تخم اسفند را
با آب سرد شش مرتبه بشوید و با آب گرم یک مرتبه بشوید و با روغن گل چرب کند
و سه روز ناشتا بخورد نفع دهد علاج او باشد نوعی دیگر اگر زهره خرگوش را
با روغن یاسمین بیامیزد و در وقت مجامعت بر قضیب مالد آنکس عاشق او شود
ایام و قرار شش بزند و دوا هم از هم عشق وی رها نه باشد
بمدد داده باشد که آبستن نشود سرگین مار را با شراب بجوشانند و بخورد
چنانکه باردار شود اگر زن را درد
زیر بغل بمالد هر که موی را با موم و سنگ و صندل بپزد و بر
بپزد و سپیدان بشوید هیچ مرا قوت دهد اگر برگ مورد را با چند ...
پیرزن اورده یکدم مغز سر ... هر که گنجشک را بکشد و مغز سر را
چنانکه سیاه کند که اگر دو زن زانشته ... زنجبیل ... بیامیزد و ناشتا بخورد
خون کبوتر بیامیزد خشک کند و شکر سپید بسایند و بخورد معقول گردد ...
شود ... بکوبند

که هر که بلند شود و اگر [illegible]

بعد نماز صبح پیش از آنکه با کسی سخن گوید [illegible] خواهد مجرب

هر روز صد مرتبه تکرار کند [illegible] مجلس [illegible]

یا تامنیک باسید الاکوسیبی خلقنی بحق

بسم الله الرحمن الرحیم

چون خواهد در میان شب بیدار شود [illegible]

شود وقت خفتن این آیه را بخواند [illegible]

اللهم لا تنسنا ذکرک ولا تجعلنا من الغافلین

اللهم ایقظنی فی ساعة [illegible] ان الذین

آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا

روایت است از حضرت امام حسن علیه السلام که خاک تربت را با جمیع الذین [illegible]

دعا را سه مرتبه بخوانند و جزو چهار بدهند تا بخورد شفا یابد و بالدکه [illegible]

یابد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بحق [illegible]

ومن حل فیهما و بحق جدی و ابیه و امه و اخیه و [illegible] من

بنیه ان بحق [illegible] فیهما شفاء [illegible] عنی بها کل داء و صلی الله علیه

و آله [illegible] المهما من انجاء العالمین

[illegible] خواهد که [illegible]

[illegible]

54

در کتاب طب [illegible] حضرت [illegible] که اگر طفلی بسیار گریه کند

روایت است [illegible] اللهم [illegible] این آیه را بخواند

یا زنی [illegible] کسی [illegible] مستی [illegible]

فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم لنعلم

ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا [illegible]

بنده بسم الله الرحمن الرحیم مرج البحرین یلتقیان

بینهما برزخ لا یبغیان وجعل بینهما برزخا وحجرا محجورا

یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم الا ان حزب الله هم الغالبون

ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون [illegible]

[illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] الشیاطین [illegible]

[illegible] والعقرب [illegible]

باللیل والنهار من اللص والسبع

هو الله الواحد القهار [illegible]

جهت شیر ... [illegible]

هو بسم الله الرحمن الرحیم و من الانعام حمولة و فرشا

کلوا مما رزقکم الله و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین

دعای خاموش کردانیدن گاو

اسکن بجلال الله اسکن بعظمة الله اسکن بقدرة الله بحق
محمد رسول الله و علیا ولی الله بحق الطیبین الطاهرین
خاموش کردانیدن گاو فلان با امر الله الس ایی راتش اب کرفته با
این چهار اسما بر چهار سم او بنویسند گش ... شود باذن خدای عز و جل

سیحون نیل فرات جیحون

جهت خوش خویی کودک

احبسوا یا عباد الله احبسوا یا عباد الله
الاول الله الاخر الی الله القیوم ... یا رحیم یا حیا شراهیا
یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا ذو الجلال و الاکرام

جهت شیر زنان افزون شدن

بسم الله الرحمن الرحیم و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
و اذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی و لا تحزنی انا
رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین و صلی الله علی
محمد و آله معصومین برحمتک یا ارحم الراحمین

اللهم ارزقنا شیر فلان بن فلان استجب دعائه بحق آل
سلیمان و آله بسم الله الرحمن الرحیم و بحق توراة موسی
و بحق انجیل عیسی و بحق زبور داود و بحق فرقان
محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم الهی شیر پستان
فلان بن فلان افزون کردان بحق ابراهیم و اسمعیل
و بحق ... الله

اوبسته شود بحکم خداوند عالمیان در پس برزیک که برود باید بخوانند و بزرگ بدهد زبان

صم بکم عمی فهم لا یعقلون الا دعاء و نداء صم بکم
صم البکم الذین لا یعقلون صم بکم عمی فهم لا یرجعون

دشمن و اگر در مقابل دشمن بخوانند مقهور شود

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء
عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و
یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف
علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله
و فضل و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین

از جنّه کنند کسانی این دعا را بخوانند که اَعُوذُ بِکَلِمَاتِ اللهِ التّامّاتِ
کُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ   روایت دیگر منقولست که شخصی با آن حضرت شکایت
کرد که چون تنها میشوم وا وحشتی و اندوهی عارض میشود و چون بخوابم در دم مرا
بطلسم میشود فرمود که دست بر دل بگذار و بگو   بِسْمِ اللهِ
بِسْمِ اللهِ بِسْمِ اللهِ پس دست بر دل بگذارد و بگوید   اَعُوذُ بِعِزَّةِ
اللهِ وَاَعُوذُ بِقُدْرَةِ اللهِ وَاَعُوذُ بِجَلَالِ اللهِ وَاَعُوذُ بِعَظَمَةِ اللهِ
وَاَعُوذُ بِجَمِیعِ اللهِ وَاَعُوذُ بِرَسُولِ اللهِ وَاَعُوذُ بِاَسْمَاءِ اللهِ
مِنْ شَرِّ مَا اَحْذَرُ وَمِنْ شَرِّ مَا اَخَافُ عَلَی نَفْسِی   هفت مرتبه این
بخواند   و در روایت دیگر فرموده است که دست بر سینه بکش و بگو که   اَللّهُمَّ
بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ اَللّهُمَّ امْسَحْ عَنِّی یَا اَجَلُّ
پس دست بر شکم بکش و بگو سه مرتبه این دعا را شخصی چنین کرد اضافات از زایل
روزی صد مرتبه بگوید لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ   بگوید کار گشاده شود
شد او راست که کسی رخت نو پوشد دست بر آن بمالد و بگوید که
اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی کَسَانِی وَعَلَّمَنِی مَا اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَاَتَجَمَّلُ
بِهِ فِی النَّاسِ وَاَتَزَیَّنُ بِهِ بَیْنَهُمْ   و در روایت دیگر منقولست
که هر که رخت نو پوشد باید در روز نو کرد و سی مرتبه سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ
فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ بر آن بخواند و بر جامه بپاشد در هنگام پوشیدن پیوسته در
فراخی روزی باشد تا تاری از آن جامه باقی مانده باشد   و در روایت دیگر
منقولست که چون جامه نو پوشد بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ
از آفتها نجات یابد   هر که جامه نو پوشد سیاه بگوید   لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ   بسیار خوبست   هر که خواهد که دعای
او زود اجابت شود باید که سه بار فاتحه بخواند و بعد از آن این دعا را بخواند
و بعد از آن این دعا را بخواند که سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَاللهُ اَکْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ   لیکن حاجت
خود بخواهد البته روا شود   حضرت فرمود که این معاذ ترا دعای بیاموزم که
هر چند قرض داشته باشی بحرمت این دعا گذارده شود   که قُلِ اللّهُمَّ مَالِکَ
الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ
وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ اِنَّکَ عَلَی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ   هر که بامداد و شبانگاه سه مرتبه بگوید   که بِسْمِ اللهِ
الَّذِی لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ
السَّمِیعُ الْعَلِیمُ   انکس را در آن شب و روز هیچ آفت نرسد بعون الله

شخصی پیش حضرت آمد که یا رسول الله تنگدستم حضرت فرمود که بگوی
سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
بالله صد بار بعد نماز فریضه بگوید که اللهم اعنا علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک و توفیق طاعتک و تلاوة کتابک مجرب است
اینه هر کسی را اولاد و فرزند نشود باید که در وقت مجامعت این دعا را بخواند
با زن خود مجامعت بگوید خداوند عالم او را فرزند کرامت فرماید البته
اللهم ارزقنی ولدا اجعله تقیا نقیا لیس فی
خلقه زیادة و لا نقصان و اجعل عاقبته الی
خیر
از برای تب و لرز بر بازوی بیمار بندد مجرب است البته

بسم الله الرحمن الرحیم مرج البحرین یلتقیان بینهما
برزخ لا یبغیان و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم الا ان حزب الله
هم الغالبون و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین
انهم لهم المنصورون ۝ بعد نماز صبح پیش از آنکه با کسی تکلم
کند این حزب را صد مرتبه تکرار کن برای هر مطلبی که خواهد مجرب است
نجاتا منک یا ملک الاکرم من خلقک بحق
بسم الله الرحمن الرحیم

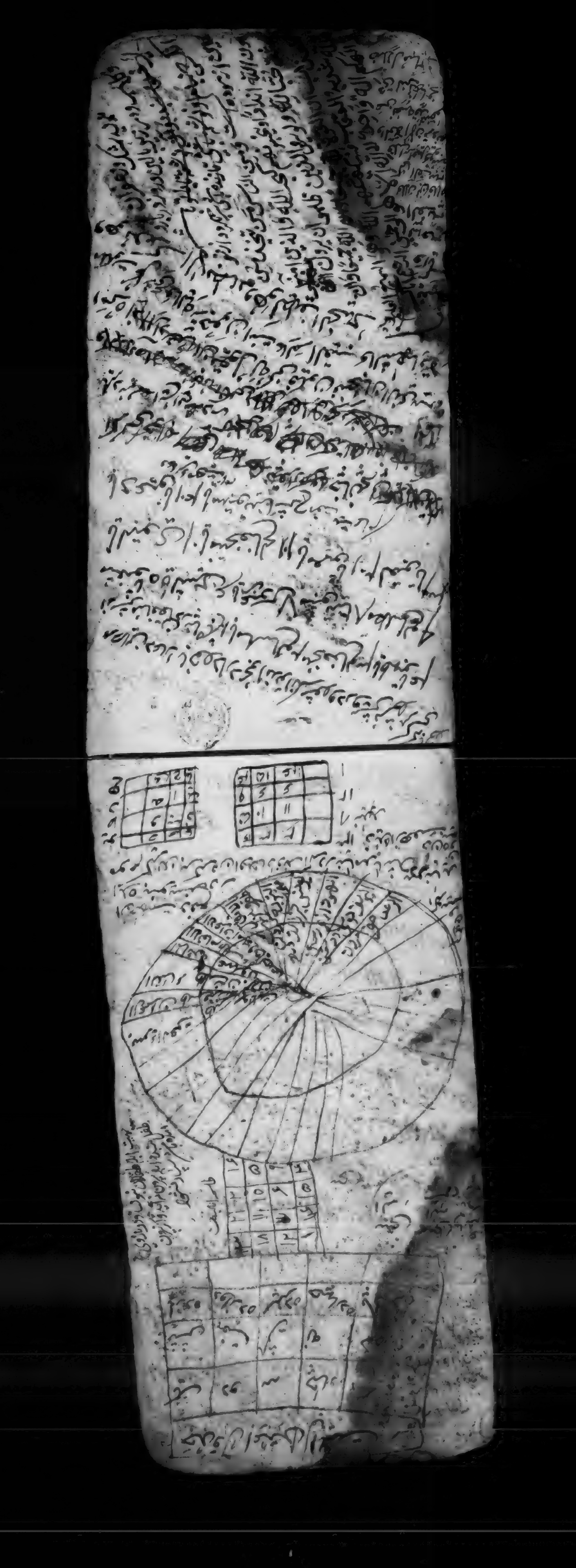
به برکت ولایت ما بس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای
ما و به حاجت خواهی متوجه شو و چون هیچ کس سه مرتبه این دعا را بخوان
الصحت اللهم ... من حاییل ما ملک المنیع الذی لا
یطاول و لا یحاول من شر کل طارق و غاشم من
خلقک من خلقک الصامت و الناطق فی
جنة من کل مخوف بلباس سابغة و لاء اهل بیت
نبیک محمد امن کل قاصد لی الی اذیة بجل ب
حبلهم جمیعا موقنا ان الحق لهم و معهم و فیهم
و بهم اوالی من والوا و اجانب من جانبوا فقل علی
یا عظیم حجزت الاعادی عنی ببدیع السموات
و الارض انا جعلنا من بین ایدیهم سدا و من
خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون

بسم الله الرحمن الرحیم اخیتک فی الله وصافیتک فی الله وصافحتک فی الله وعاهدت الله وملائکته وکتبه ورسله والائمة المعصومین علی انی کنت من اهل الجنة والشفاعة واذن لی فی الدخول الیها لا ادخلها الا وانت معی ... عنک جمیع الحقوق الاخویة ما خلا الشفاعة والدعاء والزیارة ... واسقطت ... لنیل بها مثوبة الی الله ...

بنفت از حضرت رسالت پناه امام موسی کاظم علیه السلام که ... که ... کوه ...
چهار روز نحس است چنانچه هر فرزندی که درین روز متولد شود بزرگ نشود
و هر که در ... سفر رود باز نیاید ... پای بست
نشود و ضایع شود که هر که درین روز ... خشک شود و هر تیغی که بکار زند
نباید النفع ... و هم بکار نیاید ... هر که عمارت کند سر انجام

محرم
یکم و سیزدهم
صفر
یکم سیم
ربیع الاول
دهم بیستم
ربیع الآخر
یکم ... دهم
جمادی اول
یکم و پانزدهم
جمادی الثانی
یکم سیزدهم
رجب
یکم سیزدهم
شعبان
چهارم بیستم
رمضان
چهارم بیستم
شوال
ششم هفتم

از جهة هر مهمی که بخوانند از حاجت زود روا شود بحکم خدا البته ... باید
روز ... سه مرتبه باید که بخوانند از جهة هر مطلبی که باشد روا شود بعون الله تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم لا یستوی اصحاب
النار واصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون لو
انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وتلک الامثال نضربها للناس
لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم هو الله الذی لا اله
الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون
هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز
الحکیم



فصل یازدهم در امراض کنج چشم که با انف پیوند بدانکه یکی از امراض کنج چشم غرب است
و غرب یا محور کنج چشم اگر ... سبب او ماده حاده باشد که در آنجا جمع جای بگیرد
و اماس خورد کند و ریش گردد و ریم از او بیاید و چون کهنه شود علاج او دشوار
باشد علامتش آن باشد که چون انگشت بر آن ورم نهی ریم یا زرداب آید
پس چون ابتدا بجانب درون بینی یا بجانب دماغ اگر رود و چون این علت را
علاج نکنند تا محکم شود و استخوان را تباه کند و نیز باشد که چشم را تباه
کند علاجش آنست که رگ زنند و داروی کار بدهند باندازه قوت
بیمار و این طلا بکار برند صفت آن بگیرند شیاف مامیثا و زعفران
و صبر و ... و صدف سوخته شسته با یکدیگر بسایند و طلا بر ریش کنند و گویند
طلا ... شاه علی کحال ما همچنین میفرمود که این طلا را برای غرب مجربست
و بعد از این دوا یافتیم صفت آن بگیرند صبر و زاک و شیاف مامیثا کندر
انزروت همه را بکوبند و بیزند و بکار برند و این دارو تا پیش از آن باید که
کرد که ریش کهنه گشته باشد و بعد از آنکه ریش شود علاج این علت بدارو دیر
باید کرد که تیز نباشد زیرا که داروی تیز آن جای که ... را زیان دارد

60

و گوشت آنجا را تباه کند و سیلان پدید آید که علاج نشود و بعد از آن
غرب را تنگ فشار بند تا چرک از او و زرداب که باشد بیرون آید
و بعد از آن در او سعوط بکار برند صفت آن بگیرند صبر و خاک کند اخته
و مامیثا و کندر را از هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند و بوقت حاجت
بکار صفت دارو سعوط از نسخه منتفع مجرب بگیرند کندر و انزروت
و خون سیاوشان و گلنار فارسی و زاک مبور از هر یکی یکجزو زنگار
سبع جنبه همه را کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار برند علاج در زور همه
ناصور را نافع باشد و اگر بدین دارو با علاج نشود فبها والا بداغ علاج
باید کرد طریق داغ کردن چنانست که تمام غرب را بسوزانی و علم در
... غرب آنست که لته کتان را بمرکه و آب گل و سفیده تخم مرغ
... بشکنند نمی تا نیش داغ بر چشم نرسد و آن آلت که با داغ کنی
باید که باریک باشد ... سرش اندک کرده بود و باید سعد را شش نهند تا
... کم شود پس کتان ... کرده بر چشم نهند و داغ بر آن اماس نهند
... بار ... گوشت کنند تا ... سعد ... علاج ... کنند که ... داغ بعض علت
... سعد ... نگه ... ته شود ... فرماید

حرارت دارد و چشم [illegible] اسفیداج [illegible] نماید و اگر
[illegible]
آن چکانند [illegible] باشد سفیده تخم مرغ را با آب کاسنی در
شود این داء [illegible] سیاه [illegible] بر خیزد و ساده [illegible]
بودی همه [illegible] تا یک هفته آن دارو [illegible] که یک
[illegible] گوشت [illegible] باید چنین [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] جدا [illegible] با هم بسایند اگر
[illegible] به بخاران [illegible] جراحت [illegible] باید
هم اسفیداج [illegible] تخم مرغ [illegible]
یک [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]
و سفیده [illegible] یک جا [illegible]
بسایند فصل دوازدهم [illegible] وقت حاجت بکار
برد که در اول چشم [illegible] و علاجش [illegible] گوشت [illegible]
است و چشم [illegible] سوراخ که میان چشم و بینی
و چون این گوشت [illegible] پراگنده [illegible] چشم و بینی
[illegible] از [illegible] فضلها که از چشم و بینی
سبب این علت [illegible] در بعضی از حکما
[illegible] علاجش اینست

[illegible] استفراغ کنند [illegible]
[illegible] کار [illegible]
[illegible] درد [illegible]
[illegible] پوست [illegible]
[illegible] سوسن [illegible]
[illegible]
[illegible] با هم [illegible] یک جرم [illegible]
پس علاج این علت [illegible]
گوشت تمام [illegible] علاج [illegible]
باشد و چون این علت [illegible] علاج او [illegible]
[illegible] باید [illegible] کنند
[illegible] با روغن گل [illegible] بر بالای
[illegible] دارو [illegible] اگر در چشم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] فصل [illegible]
[illegible] این علت از نقصان گوشت [illegible] که در اول
چشم بود [illegible]
[illegible] این علت [illegible] و سبب این علت [illegible]

باشد یکی لثه که لبان در علاج او ساخته و مثل ان گوشت هاب کنند و با
دارو [illegible] تا ان گوشت را بخورد چنانکه در علاج جذوه میکنند
با [illegible] در چشم برآید [illegible] در جایی [illegible] وان گوشت [illegible] طرف
[illegible] و بس این علت [illegible] علاج [illegible] این گوشت تمام نیست
شود علاج [illegible] پدید کردن و چون پاره ازین [illegible] علاج [illegible] باز دی
[illegible] باشد چنانکه در علاج [illegible] مذکور شد باید [illegible] زعفران
[illegible] ماهیتا و [illegible] وقت [illegible] که سود دارد نقصان گوشت
[illegible] چشم را [illegible] باید [illegible] زعفران [illegible]
در [illegible] سوخته و انگی خرده کنند و [illegible]
[illegible] کنند و شیاف ساخته و بوقت حاجت بکار برند باب دوییم در
امراض طبقه ملتحمه [illegible] مشتمل [illegible] فصل است فصل اول در [illegible] و علاج
[illegible] یکی از امراض طبقه ملتحمه رمد است و رمد [illegible] چشم را گویند و در
[illegible] سبب [illegible] بالذات [illegible] ملتحمه عارض گردد
[illegible] حدوث این علت از دو گونه باشد یکی عارض و دیگری
طبیعی [illegible] چون [illegible] گردد و [illegible] بسیار بودن

در [illegible] و باب سرد [illegible] ساعت نشستن [illegible] بسیار خفتن
[illegible] بسیار بیدار بودن و باد در چشم [illegible] و باسر خود را بسیار پوشیده
داشتن چنانکه بخار [illegible] حاصل آید و [illegible] حرارت [illegible] در چشم اثر کنند و رمد
[illegible] باشند اگر در چشم [illegible] شود و همین حکم دارد [illegible] این علل ها
[illegible] در چشم [illegible] از [illegible] کنند [illegible] از آن
[illegible] طبعی است و آن چهار نوع است یکی ماده خون باشد
و آنرا رمد دموی گویند علامتش آن بود [illegible] چشم [illegible] شود
[illegible] چشم در غایت سرخی [illegible] ورم بسیار [illegible] آید [illegible]
[illegible] و در چشم [illegible] شود و آب [illegible] از چشم [illegible] باشند
و در چشم [illegible] بسیار [illegible] چنانکه [illegible] باید
[illegible] چنانکه
[illegible] آب [illegible] و آب از چشم [illegible]
[illegible] علامت [illegible] آید [illegible]
[illegible] باید [illegible] رگ زدن مشغول باید شدن
و اگر صاحب این مرض [illegible] طفل [illegible] حجامت [illegible]
[illegible] مرض [illegible] حجامت [illegible] باشد

[illegible] استخوانیست در پهلوی [illegible] از استخوانهای دیگر کلانتر [illegible]
استخوان را [illegible] گویند و [illegible] آن از برای تسکین [illegible] درد سفیده
تخم مرغ در چشم چکانند [illegible] با شیر دختران و بعد از چکانیدن شیر چشم
را [illegible] گرم [illegible] در همان ساعت و از برای تسکین دادن
ورم این ضماد را [illegible] بنهند صفت [illegible] که سود دارد درد ورم را بگیرند
بنفشه و گل [illegible] و گل سرخ و [illegible] از هر یکی یک درم افیون نیم درم
همه را بکوبند و [illegible] بیزند و [illegible] حل کنند و بر روی [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بعد از سه روز شیاف ابیض [illegible] با شیر دختر [illegible] بمالند
[illegible] بعد از آن در روز [illegible] تا صحت یابد صفت شیاف ابیض افیونی
[illegible] بگیرند اسفیداج ارزیز شسته هشت درم صمغ عربی چهار
درم افیون کثیرا از هر یکی یک درم بکوبند و [illegible] با سفیده تخم مرغ
شیاف سازند و وقت حاجت بکار برند نوع دوم از قوت
صفرا باشد علامتش آنست که درد سخت کنند و [illegible] چشم [illegible]
[illegible] می جهد و آب [illegible] از چشم می آید و [illegible] و آماس و سرخی [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] صفراوی [illegible] چشم [illegible] سبز باشد
علاجش آنست که بعد از استفراغ [illegible] باید که شکم براند با [illegible]
مطبوخ [illegible] صفت آن بگیرند سنای مکی پنج مثقال آلوی بخارا
بیست عدد بادیان نیم کوفته دو مثقال عناب سی عدد بنفشه سه مثقال
گل سرخ یکمثقال خرمای هندی پانزده مثقال پوست هلیله زرد
پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال همه را در یک و نیم کاسه آب
[illegible] تا نصف بماند [illegible] این مطبوخ بیست مثقال شیرخشت
حل کرده [illegible] صاف سازند و در سحر نیم گرم بیاشامند و خواب نکنند
[illegible] غذا [illegible] آب [illegible] و بعد از آن این طلا را بکار برند
صفت طلائی که سود دارد در مد صفراوی را بگیرند صندل سفید و سرخ
و قرنفل و حضض مکی و شیاف مامیثا و اقاقیا و صمغ عربی از هر یکی
یکدرم زعفران و افیون از هر یکی نیم درم همه را بکوبند و [illegible] بیزند و [illegible]
و آب [illegible] حل کنند و گرم [illegible] پیشانی [illegible] آن از برای تسکین
[illegible] درد و سوزش شیاف [illegible] در چشم بچکانند تا درد [illegible]
[illegible] صفت آن بگیرند شیاف مامیثا و [illegible] سود [illegible] صفت
[illegible] یک هشت درم زعفران دو درم کثیرا [illegible] درم افیون [illegible]
درم همه را بکوبند و [illegible] بیزند و با آب باران [illegible] سرشته و شیاف سازند
و به سفیده تخم مرغ [illegible] کنند و بکار برند و صاحب این مرض پرهیز کند از
خوردن طعامهای غلیظ چون گوشت گاو و کله و هریسه و [illegible] از شراب
و جماع و گریه [illegible] درد چشم [illegible] تسکین دادن او
به لعاب [illegible] کنند [illegible] و تخم بهی و آب حلبه و سفیده تخم
مرغ [illegible]
[illegible] آش کدو و بادام [illegible]

[illegible] زرده تخم مرغ نیم بخته [illegible] قوت ضرر بسیار دارد مگر انکسی [illegible]
که قوت ازوی بسا [illegible] انکس را گوشت مرغ جوجه تخم نر گرده اند [illegible]
باید که هر روز از برای [illegible] بنفشه را با گل نیلوفر از هر یکی یک
مثقال شب در ساغر [illegible] صباح صاف کرده با قند شکر [illegible] میل فرمایند
و اگر صفرا غالب [illegible] تمر هندی و آلوی بخارایی باید [illegible] قوت [illegible]
با بنفشه و [illegible] را [illegible] شب بگذارند و صباح صاف ساخته
سبز [illegible] میل فرمایند و باید که از خوردن انجیر و انار و انگور و از خوردن حرارت
[illegible] و [illegible] و خشک پرهیز نمایند و نباید که بسیار سیر باشند و بسیار
[illegible] بینند که اینها چشم را بسیار ضرر دارد و اگر از روی میوه کنند امرود
[illegible] بعد از طعام بخورند و نوع سیم از رمد از قوت بلغم باشد علامتش
آنست [illegible] چشم سپید و سرخ [illegible] و آماس کمتر [illegible] و درد چشم واحد [illegible]
فهم شود بمثابه که گویی چشم سنگین می افتد و خارش میکند و اشک بسیار
[illegible] چون این علامت ظاهر گردد بدانکه رمد بلغمیست علاجش
چنان کنند که اول استفراغ کنند بحب ایارج فیقرا که مذکور شده و بعد از آن
از برای تسکین درد و ورم این مرهم را بکار برند صفت آن بگیرند
زرده تخم مرغ با روغن گل و قدری زعفران و آب گشنیز سبز باهم مرهم
ساخته بر چشم نهند و اگر درد و سرخی باشد به طلای زرد که مذکور شد در علاج
رمد دفع آن نمایند و بعد از آنکه درد تسکین یافت شیاف احمر لین
کشند یا شیاف ابیض و بعد از آن احمر [illegible] کشند و اگر با رمد جرب
همراه باشد بدل شیاف ابیض [illegible] ابار [illegible] ستند و بعد [illegible] جواهر دارو
بکار برند صفت جواهر دارو که جمیع امراض چشم را ذکا[illegible] دارد

بگیرند مرجان سرخ لعل مروارید ناسفته [illegible] مرجان سفید لاجورد اقلیمیای
زرد اقلیمیای نقره کهربا مرقشیثا کافی محرق سرمه عقیق سوخته شادنج
مغسول [illegible] هر یکی یکدرم توتیای هندی توتیای کرمانی نبات [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] زعفران ابر سوخته از هر یکی یکمثقال [illegible]
بکوبند و بیزند و نیم [illegible] بیزند و وقت [illegible] بکار برند و باید که مریض
از هر [illegible] قوی و جماع و سیر [illegible] و گرسنگی و غیره که در علاج آن [illegible]
دیگر از رمد گفته شده پرهیز کنند و در [illegible] ببار [illegible] نشیند و طعام [illegible]
اندک [illegible] مرض نوع چهارم از رمد سودا آنچه گویند و این از قوت خلط [illegible]
[illegible] این مرض [illegible] رمد [illegible] علامتش آنست [illegible] چشم [illegible]
[illegible] و تشبهات مرض [illegible] دیگر [illegible] و در چشم [illegible]
[illegible] صاحب این [illegible] بینی [illegible] مرض [illegible]
علاجش آنست که پرهیز کنند از طعامهایی که ازوی سودا تولد کند چون
[illegible] عدس و گوشت [illegible] جوانه [illegible] [illegible] گو
باره [illegible] [illegible] خورند تا بجبار [illegible] باع
بکمند و خواب [illegible] کنند باره [illegible] کنند با [illegible]
مای بارده [illegible] جشم می [illegible] روز اگر [illegible]
نشود این شیاف [illegible] چشم کشند که سود دارد صفت شیاف
اسفیداج رمد سودایی [illegible] صفت آن بگیرند اسفیداج [illegible] درم

قلیمیای نقره دروی سوخته [illegible] سرمه شاف ماميثا و دوده اقاقیا و
کند هر یکی یک درم بکوبند و با [illegible] شود و تا به آب صافی شیاف سازند و بکار بر
والبته نباید که رگ [illegible] مرض که سبب ماده این مرض گردد و با
که از او استعمال کرده [illegible] مزوبات سبز نیز دارد این نوع از [illegible] را
را ضعیف کنند که در [illegible] باشد علاج آن مگر نزد حرارت [illegible] درد که اندک
استعمال کردن ما [illegible] کرده اند و حجامت اندرین مرض بسی مفید بود و [illegible]
برود که حجامت [illegible] منفعت بسیار است یکی آنکه نضج دهد خلط خام را دوم
آنکه تحلیل خلط پخته کند سوم شربت بدل کنند و اگر مقصود نیز حجت
بدنها [illegible] گرم خانه برود و آب آید و آب معتدل بسیار ریزد و اگر در آبزن معتدل
نیز نشیند نافع بود و آنکه اندر شهرهای سرد و سبل کسی اگر مزاجش سرد [illegible]
[illegible] بود آشوب چشم او دیر بهتر گردد زیرا که حجاب چشم ایشان سخت
شود و دشواری دارد اندران کار تواند کرد و ازین سبب است آشوب
چشم در زمستان دیر نیک شود اما آن آشوب که مرکب شود از خلطهای
علاجش دشوار تر باید که ملاحظه تمام کنند و کدام خلطی که غالب است استفراغ
آن نمایند فصل دویم در سبل علاجش سبل آن بود که رگهای سفیدی چشم
و رگهای تنیده شده به رنگ سرخ و گاهی سفید و این مرض سبل از مرضهای
بسیار است و [illegible] و فرق کرده اند در میان سبل و ناخنه سبل آنست
که از همه جانب حدقه بر آید و ناخنه آنست که از یک جانب یا از دو جانب
آید تا بر بالای عنبیه رسد و دیده [illegible] اصل او را اختلاف سبل که او
پرده است و مختص نیست که این طبقه را ملتحمه گویند جسم کثیف است
پس غذای او کثیف باشد از جهت آنکه غذا مشابه مغتذی می باید که باشد

و فضله کثیف است پس میل این فضله از جایی که عاجز آید قوت
از دفع او جمع شود هر روز بروز ازین فضله حاصل میشود در چشم جسم
کثیف همچون پرده و مستور میشود این پرده و قبول صورت [illegible] مانند
رگها باشد و سبب او آنست که رگهایی که در ملتحمه است ممتلی شود بسبب
امتلاء دماغ و این امتلاء که در رگهای ملتحمه است از بسیاری خون یا خلطی
یا از بخارهای غلیظ علامتش آنست که آب از چشم می رفته باشد و
چشم خارش میکند و بر آفتاب و روشنایی نتواند دیدن و در آب و چراغ
نیز نتواند دیدن و عطسه بسیار می آید خامه که دارو [illegible] در چشم [illegible]
علاجش نسخه اول فصد قیفال فرمایند و بعد از آن حجامت کنند و
حجامت ساقین و رگ پیشانی گشادن از مجربات است و باید که هر
دو دفعه رگ گشایند و خون اندک اندک گیرند و بعد از آن به تنقیه
بدن مشغول شوند و به تنقیه دماغ با [illegible] الکنند و تنقیه
بدن نسخه افتیمون با حب [illegible] فرمایند و هر روز بحمام روند یا روز
در میان [illegible] منع فرمایند از غذاها که از وی بخار غلیظ حاصل
میشود [illegible] و از خوردن چیزهایی که از وی سودا تولد کند مثل
باقلی و عدس و [illegible] و گوشت گاو و شیر [illegible] و بادنجان و کرنب
و سیر و پیاز و از غذاهای غلیظ مثل گوشت شکاری و مرغهای [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] پرهیز نمایند و چشم را از دود و گرد و
بسیار گفتن [illegible] و هر چه در علاج رسد [illegible]
رعایت نمایند و بعد از آن استعمال نمایند [illegible] اگر [illegible]

دماغ باشد پاک کنند از رطوبت چون حب عنبر و مشک و مصطکی و قرنفل
و هلیله کابلی حب [illegible] و بان گیرد تا دماغش از ماده سبل پاک شود
و باید که حبس نماید [illegible] سبل گشود خشک و اطریفل صغیر و سیب و ماورد
و مشاق و ما السیب [illegible] ل و شربت عناب گرده سبل [illegible] باید [illegible] یک ازین
ایشان اسهال سود [illegible] سبل فرمایند و غذای موافق بخورند و بخورند اصاف
سازند و [illegible] مشکی نماید ضعف طبیع اخیثون سنای مکی پنج مثقال
حکم کابلی [illegible] نیم کوفته دو مثقال گل بنفشه دو مثقال گل نیلوفر یک مثقال
افتیمون [illegible] سه مثقال هلیله سیاه پنج مثقال اسطوخودوس دو مثقال باید بجوشانند
[illegible] ل بسفایج سه مثقال تمر هندی بیست مثقال شیرخشت بیست مثقال
مکی [illegible] مثقال روغن بادام دو مثقال بایدکه همه را تلخ کنند و صاف
سازند و چنانکه مناسب بیمار دانسته استعمال نمایند صفت حب که قایا
همه مسهل این حب جالینوس است سود مند بود در سر که از بلغم بود
و چشم را روشن کند خلطهای غلیظ از بدن پاک کند یکی نیز حب سوده
تربد و صماده افتیمون و مصطکی از هر یک دو درم سقمونیا شیریان
کسوه و تخم حنظل از هر یک دو درم همه را کوفته و بیخته با آب کرفس
حب ساخته شربتی یکمثقال بود تا دو مثقال و بعد از آن این دارو با را
به بینی اندازند که سود دارد و سبل را و سده را که در بینی باشد صفت
آن یکی آنکه بگیرند سعد نیم حفیض مکی و زنگار و زعفران و مدانگ

هلیله اگو بند و بسپید آب مرزنگوش بسرشند و جها ساز ند و در سایه خشک
نمایند و بوقت حاجت بشیر زنان و روغن گل بسایند و به بینی افکنند و
اگر مرزنگوش را مدام بوی کنند سود دارد ماده سبل را که در دماغ باشد و بندد از منفعتیه
دماغ بگشاید دارو آب بی‌الحمامات مشغول شوند چون شیاف احمر و
زرد و مادی و شیاف دینار گون و شیاف اخضر صفت شیاف احمر گرم
سود دارد سبل را که از گرمی باشد بگیرند اقاقیا شسته و صمغ عربی از
هر یکی شش درم روی سوخته شش درم مرجان و افیون و مصر از هر یکی
یک درم و نیم با آب باران بسرشند و بکار برند صفت دیگر خاکستر گون
سود دارد گرد سبل و آوردن آب از چشم بگیرند مامیران چینی شش درم
توتیای کرمانی و شیخ سوخته و طوفال مس سوخته و شسته و شیر
[illegible] برورده از هر یک دو درم همه را اگو بند و به بیزند و بکار برند تا نفع
[illegible] صفت شیاف اخضر زنگار یک درم و نصف اسفیداج رصاصی نصف
درهم [illegible] و آن [illegible] از هر یک نیم درم همه را اگو بند و به بیزند و
[illegible] آب کنند [illegible] با آب سنداب حل کرده بسرشند تا آن شیاف
[illegible] وقت حاجت [illegible] صفت شیاف دینار گون که مشغول اند
[illegible] سبل رقیق را سود دارد بگیرند زرد چوبه دشتی و صبر و زعفران
[illegible] از هر یکی یک [illegible] اگو بند و بیزند و با آب باران شیاف
[illegible] سازند و بوقت حاجت بکار برند و اگر با سبل آشوب گرم پدید آید البته
[illegible] داروها که گفته شد [illegible] نکنند که زیان بسیار دارد و لیکن [illegible]

نشد بادارو های ... و بعد از آن ... را غبر و ربک باشند و بابت درج
بکار برند که در چشم را ساکن کنند و ... فرود نشاند و بعد از آن باز بعلاج
سبل مشغول شوند و چون سبل کهن گردد قوی شود علاج جز آهن نباشد
تدبیر چنان است که اول بایکه یک مثقال بخورند و شکم براند بقرص بنفشه
صفت قرص بنفشه ... بنفشه ... درم تربد سفید تراشیده و پنج سکه
شیرین از هر یکی دو درم ... باب خمیر کنند شربتی از وی سه درم است و بعد از آن
بیمار را در پیش خویش بنشانند و یکی را بفرمایند تا سر وی نگاه دارد تا سر
خود را نجنباند و یکی دیگر الکوبد ... چشم باز کرده بدان آلت که آنرا
... خوانند و در جفن بالا و زیر بیک باز افکنند و کشند تا چشم فراخ
... بس آن آلت که آنرا کلبه گویند و در اول چشم افکنند آنجا که نزدیک
... و بیمار را بفرمایند تا بزیر نگرد و اگر بیمار نتواند نگریستن
... آن کلبه که نخست در سبل افکنده باشند بدست فرا بر ... تا
چشم نیک ... سر کلبه بهم در پهلوی هم افکنند و بپیر ... چیز
از ... چشم کنند و چندان ... که در میان ... توان کردن و ...
... از بالا و زیر نیک بجنبانند تا سبل از طبقه ملتحمه
جدا شود و ابتدای بریدن سبل از نیمه زیرین کنند تا با اول چشم
نزدیک ... و چون نیمه زیرین بریده باشند نیمه بالا ... بر ...
... همین طریق چهار کلبه ... و بر سر
هر یکی از دو کنج چشم باد و کلبه افکنند ... نرسد که
سبل ... و ... بر دو نگاه دارد تا طبقه قرنی را
... چشم ... شود و چون سبل پاک گرفته باشند زیره

و نمک ... و آب ... قطره در چشم افکنند تا از خون پاک شود و ...
در چشم نباید و بعد از آن فتیله باد ... گل آلوده کرده بر دو چشم
گذارند که چشم با هم ... و زرده تخم مرغ و روغن گل با هم مرهم کرده
بر پشت چشم گذارند و بیمار را بفرمایند که چشم ... در حرکت ...
تا آن خونابه از چشم او بیرون آید و صباح آن فتیله را بیرون آرند
... و روغن گل در چشم کنند تا سه روز بغیر از زرده تخم مرغ هیچ چیز در
چشم نکنند و ... بشویند و چون سه روز برآید ... روز ...
در چشم میکنند تا سه روز دیگر بعد از شش روز شیاف احمر و شیاف ...
با هم می سایند و در چشم میکشند تا ده روز بعد از آن بحمام روند و رگ
... زنند و شیاف ... در چشم میکشند و دارو های ...
... تا صحت یابد و اگر کسی علاج ... کردن ... رضا ...
... یا غور ... دارو ... که ... دو دفعه
در چشم ... از ... دارو ... آن است ... وقت ...
در چشم افکنند ... چشم ... کنند و بعد از آن نیکو شود صفت
... دار ... سبل ... و ... مجرب باشد
و ... چشم ... هندی دو مثقال
... یک مثقال ... مثقال ... از ... چند
سازند و ... و بوقت حاجت بکار برند اگر ...
... کنند تا سه روز ...

بسته دارند و روز [illegible] و در سه وقت روغن گل چکانند
و روز پنجم در روز دو علکا با انزروت تا یک هفته و بعد از آن جواهر دارو
اندازند و اگر دارو در چشم انداخته باشند و خواهند که تسکین بدهند
باید که روغن گل اندر چشم افکنند تا ساکن شود فصل سیوم در ناخنه
و علاجش بباید دانست که ناخنه عصبی باشد که در اول چشم پدید آید سبب آن خون
غلیظ است که از سر [illegible] پیدا شود
یا بلغم و این [illegible] پیدا شود در کنار که در طبقه ملتحمه باشد و آنجا قرار
گیرد [illegible] ناخنه دو نوع باشد یکی از ماده خون باشد و انرا ناخنه دموی
[illegible] به رنگ سرخ بوده باشد و این ناخنه دموی با خطر باشد سخت
[illegible] پس حذر باید بود که انشعاب [illegible] ناخنه و نوع دویم از ناخنه
[illegible] بلغم باشد و این ناخنه چنان سرخ نباشد که ناخنه دموی است
رنگش با سپیدی زند و این نوع از ناخنه خطرناک نیست بلکه این نوع
از ناخنه تا آخر عمر از وی ضرری نیست و این بتجربه معلوم شده که بسیار
کس را که این نوع بوده و ناخنه با ایشان ضرری نرسانیده
نوع اول از ناخنه آن است که برگ [illegible] زنند و دارو خورانند تا [illegible]
علاج بفرمایند چنانکه مذکور شد و ضمادهای خشک بر چشم گذارند چون
حنفی [illegible] و فلفل بفشرند با آب کاسنی حل کرده در [illegible] بی اندازند و اگر ناخنه
سنگ باشد چون کحل باسلیقون که مذکور شد و روشنائی کبره و [illegible]

فلقندای داروها را بعد از حمام کشند صفت روشنائی کبیر که سود
دارد ناخنه و سبل و کرو تاریکی چشم را اگیرند نشادر نخ مشسته و نحاس
محرق و اقلیمیای زرد و نمک هندی و بوره ارمنی و زنگار و دار فلفل
از هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه و کف دریا از هر یکی هشت درم
صبر سقوطری و سنبل الطیب و قرنفل از هر یک چهار درم زنجبیل و
راتینج از هر یک دو درم زعفران و نوشادر از هر یکی یک درم [illegible]
داروها همه را بکوبند و بیزند و چون سرمه بکار برند صفت روشنائی
تلقند بگیرند نحاس شسته سه درم زنگار شسته دو درم نوشادر نیم درم
فلقند شسته یک درم فرنیج سرخ شسته یک درم داروها را که کوفته شده در
آب باران تر کنند بعد از آن بکوبند و بیزند و با آب باران خمیر کنند و شیاف
سازند و بکار برند و اگر ناخنه غلیظ باشد بعد از آن باید برداشت با مینظریق
باید [illegible] با چفت [illegible] زیرین را بگیرند و بعده [illegible] را در ناخنه
باید افکند و ناخنه را باید کاواک کرده اگر کاواک نشود با همان آلت
که او را [illegible] گویند بعد از پاک کردن ناخنه در زیر او در آورند و ناخنه
را کاواک سازند [illegible] دارند و باید ابتداء از کنج چشم کنند
بعده [illegible] آب [illegible] و نمک [illegible] در وی چکانند تا از خون پاک
شود و بر [illegible] میل [illegible] و آن موضع از خون پاک کنند و بعده
فتیله [illegible] روغن گل [illegible] در آنجا گذارند و زرده تخم مرغ بروغن
گل نیم بخته کرده در [illegible] نهند و بروی [illegible] گرفته [illegible]
گذارند و تا سه روز [illegible] عمل [illegible] که مذکور شد و بعده داروها [illegible]

...صاحب در چشم [illegible] از ناخنه را که آنرا ناخنهٔ بلغمی گویند
و این ناخنه را ابتدای [illegible] از گوشت ماق اکبر است و از آنجا پهن شده
کبیر و یا سیاهی که آنرا [illegible] ملتحمه گویند پس آنجا ایستد که دیگر پهن نشود
تجاوز کند از آنجا و [illegible] را اگر علاج نکنند شاید از برای آنکه ضرر نکند
چشم را چرا که از [illegible] موضع تجاوز نکنند که به بینائی ضرر رساند لیکن
ضرر او آنست [illegible] چشم را باز میدارد از حرکت گردانیدن آنچه مناسب حرکت
گردن طبیعی [illegible] است و باید چشم را از آن داروها کشند که نسوزد
و قوت [illegible] و بصر را ضعیف نکند از جهت حدتش اگر داروای که چشم
در [illegible] کنند چون باسلیقون و شیاف فلقند ناچار ماده
[illegible] را در حرکت آورد و قوت آن ندارد در دفع آن تواند کرد
ناچار الم او زیاده شود جالینوس گوید که بیخ سوسن ناخنه را ضعیف
کند و ضعیف را باطل کند بسایند و اندر آب کنند ساعتی
و صاف کنند و آن آب را در چشم کشند و ارسطوی حکیم گوید که انگبین
با زهرهٔ بز نافع باشد بکشیدن آن در علاج ناخنه ولیکن این
معالجات را بعد از فصد کردن و مسهل خوردن کار باید فرمود فصل
چهارم در طرفه و علاجش بدانکه طرفه نقطهٔ سرخ یا کبود یا سیاه باشد
که بر سفیدی چشم واقع میشود و سبب طرفه خونی باشد که ریزد در طبقهٔ
ملتحمه و این از جهت پاره شدن بعضی رگهای که در این طبقه است و
سبب پاره شدن این رگ از بسیار شدن خون باشد یا از جهت
ضربتی باشد که از خارج بسر آید و یا آنکه قی بسیار کرده باشد

یا از خنده [illegible] خونها باشد و چون ملتحمه پاره گردد خون بیرون ملتحمه برآید
و آنجا محکم گردد [illegible] و اگر خون سوداوی باشد کبود و سیاه گردد علاجش آن
است که [illegible] اگر خونی مزاجش رنگ سرخ [illegible] و [illegible]
[illegible] طبیخ هلیلج کنند و اگر اندرین قرص حقنه کنند بهتر باشد و بعده شیاف
ابیض افیونیا با شیر دختر یا با سفیدهٔ تخم مرغ بچکانند و بعده
خون کبوتر بچه در چشم بچکانند نیک سفید بود فصل پنجم در خارش [illegible]
ملتحمه و علاجش بدانکه سبب این علت از فضلهٔ سوداوی بود که به
ملتحمه رسد و بعضی سبب خارش طبقهٔ ملتحمه از خوردن طعامهای شور گفته
اند یا آنکه طبع شور بر ملتحمه ریزد و طبیعت به دفع آن مشغول شود چشم
بخارد و علامتش آن است که آب بسیار می آید و پلکها سرخ گردد
[illegible] شده نیز که ریش گردد و علاجش آن است که بپرهیزاند از
از [illegible] دن طعامهای سوداوی چنانکه مذکور گردید و غذای چرب و لطیف
بخورند [illegible] روز بحمام بروند و چشم را به گلاب و سماق می شویند و
[illegible] و [illegible] اعلا در چشم میکشند صفت [illegible]
بگیرند زرد چوبه [illegible] درم زنجبیل و پوست هلیله زرد از هر یکی شش د[illegible]
دار فلفل و مامیران و نمک هندی از هر یکی دو نیم درم دار [illegible]
نرم بکوبند و [illegible] باشد با داروها [illegible] بیامیزند و با
غوره [illegible]
صفت شیاف [illegible] بوقت حاجت بکار برند
[illegible] بگیرند پوست هلیله زرد ده د[illegible]
[illegible] دو درم [illegible] دار فلفل [illegible]

[illegible] فلفل و نمک [illegible] بسیار از هر یکی بقدر درم زعفران دو درم
توتیای مغسول ده درم [illegible] این داروها باید [illegible] و تخم غوره آب غوره [illegible]
بگیرات [illegible] و خشک کنند و به [illegible] و آب غوره شیاف بندند و به [illegible]
حاجت بکار برند باب سیوم در امراض طبقه قرنیه و این باب مشتمل است
بر سه فصل فصل اول در قرحه و علاجش بدانکه قرحه در لغت ریش [illegible]
گویند مطلقا و [illegible] مصطلح ارباب این فن ریشی باشد که بر طبقه قرنیه
واقع شود و این قرحه در سطح قرنیه باشد یا در درون قرنیه و آنکه در سطح
قرنیه بود چهار نوع است اول را دخانی گویند و او در اول چنان [illegible]
بود که بر سطح قرنیه ظاهر گردد موضع بسیار از سیاهی چشم گیرد [illegible]
[illegible] بود که بر سطح قرنیه واقع شود و سفیدی [illegible] بیشتر باشد
از نوع اول و عمق او نیز و خورد تر از نوع اول باشد و این نوع را
غمامی گویند و سیوم آنست که سپید میشود بر سیاهی چشم و اندک سپیدی چشم
نیز اندک میگیرد و آنچه بر سفیدی چشم باشد سرخ نماید این قرحه را
اکلیلی خوانند و دو رنگ نیز خوانند چهارم قرحه است که حادث میشود
بر ظاهر قرنیه آن قرحه را عمیق گویند بجهت آنکه او مثل نشانه [illegible]
تنیده بر سطح قرنیه و اما آن قرحه که در درون ملتحم است سه نوع است
یکی از آن آنست که ماده او بسیار ته رفته و موضع اندک جا گرفته و این
قرحه را جاورسی گویند زیرا که مانند دانه جاورس بود دوم را [illegible] گویند
و سوم آن بود که غبار گونه چیزی بر سطح قرنیه ظاهر گردد و درین نوع درد
بسیار در چشم و [illegible] و در سر و درد شقیقه نیز باشد و سیوم را
قرحه [illegible] گویند و آنکه آن باشد که بر سطح قرنیه ریش پدید آید
بریم و چون [illegible] چند بگذرد پوست قرنیه را بخورد و اجزای چشم میل
بیرون کند و سبب او اخلاط تیز سوزنده گزنده که میریزد به طبقات
چشم و اجزای چشم را جدا میکند و قرحه پیدا شود و علامتش شدت درد و
خلیدن و اشک بسیار آمدن و با این قرحها درد سر همراه [illegible] علاجش
آنست که چون این ریشها در چشم پدید آید در حال به رگ زدن مشغول
شود از قیفال و شکم براند بتنقیه ملینه و اندر آن علت آن بود
که از چشم بسیار گیری و مانند این سبب بینی پس بدانکه در چشم قرحه خواهد بود
و چون از رگ زدن و حجامت کردن و مسهل دادن باید که چشم [illegible]
بسته داری و در خانه تاریک نشینند و پا بسیار [illegible] آب گرم بشویند و ساق
[illegible] و حجامت میکنند از ساق که بسی سود مند است
[illegible] از [illegible] به رنج فرود نمی آید و چون بسیار بخفتند [illegible]
[illegible] آن چشم باشد اگر ریم اندر چشم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر خون و ریم در دست [illegible] بسوی [illegible] خفتد
تا ریم از چشم [illegible] نتواند آوردن و طبقات چشم را از زیان [illegible]
و نباید که عطسه [illegible] و بانگ بلند زنند یا کاری که حرکت سخت [illegible]
[illegible] و نباید که [illegible] زود مسهل دادن تقصیر نباید و چون درد
سخت باشد [illegible] در ابتدای این علت شیر دختر [illegible]
چکانند سود دارد [illegible] بیشتر تحلیل ماده کنند و ضماد [illegible] بکار برند
[illegible] و زرده [illegible] ارده رطب [illegible] تسکین درد
[illegible] و چون [illegible] خشک شود [illegible] از [illegible] نباید [illegible]

... و اکحیل الملک [illegible] بار دیگر از درون آید و صا[illegible]
از حرکت شود و اگر در [illegible] گشاینده با شیر عسل یا با شیر دختر که در حبشه
خشک شده و چون [illegible] چشم خشک شد قرحه را القبع دهد و بیمار را ایرم
فرما شیر از جمله [illegible] غذا لبن یا چه گوسفند یا گوشت مرغ یا گوشت
بره غاله [illegible] بسیار ضعیف نشود که فضول را تحلیل نتواند کرد
و چون ماده در چشم غلیظ گردد علاج نشود سر و اگر پاک شود قرحه [illegible]
چرک یا بکار استعمال کنند شیاف کنند و شیاف آید و شیاف ابیض
آنرز رو صفت شیاف کندر بگیرند انزروت سرخ افیون کتیرا از
هر یکی یک درم کندر سه درم اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم
همه را [illegible] بیزند و با سفیده تخم مرغ شیاف بندند و وقت حاجت
بکار برند صفت شیاف آبار بگیرند آبار محرق کاسی محرق اسرب شسته از
هر یکی هشت درم افیون سوده سه درم همه را بکوبند و بیزند و با آب صمغ [illegible]
و شیاف بندند و وقت حاجت بکار برند صفت شیاف انزروت
بگیرند افیون کتیرا از هر یکی یک درم سفیده قلعی شسته هشت درم صمغ عربی
سوده چهار درم همه را بکوبند و بیزند با سفیده تخم مرغ شیاف بندند
و بوقت حاجت بکار برند صفت دوایی که ریش چشم را چون باری
چند در چشم افکنند سود دارد بگیرند سفیده ارزیز اقلیمیای و صمغ عربی شاذنج
شسته از هر یکی چهار درم [illegible] شسته افیون و زعفران و روی سوخته از
هر یکی سه درم کافور دانگی همه را بکوبند و بیزند و بیز باره بیدرنگ و ل صلایه
کنند و در چشم افکنند با صمغ باید فصل دوم در اثر و بیاض و علاج اثر
اثر و بیاض سفیدی باشد بعد از قرحه بر ظاهر قرنیه پدید آید شود
اگر آن سفیدی تنک باشد اثر و غمام و سحاب گویند و اگر غلیظ باشد
سفیدی یا خوانند سبب آن بیاضی از طبیعت قرحه باشد از جهت چشم را
پوشیدن بسیار در زمان درد یا از جهت ریختن فضلهای عفن در چشم
از جهت ضعیف پس ظاهر میشود چشم از دفع آنچه بر او می ریزد و جمع
میشود در روی آن فضلها و بر کنیز بکرمی بسیند از جهت حرکت نا کردن
چشم و آن ماده نفوذ میکند در چشم یا از جهت نارسیدن روشنیت
بسبی آن ماده و اگر این نوع که از قرحه حادث میشود آنرا علاج کنند
به تمامی بر طرف نشود بلکه قدری از وی می ماند چنداز اثر آن قرحه که بعد از
بهم آمدن ماند از جهت آنکه طبقه قرنیه عضو عصبانیست اگر عضو عصبانی را
زخم رسد همچون بر هم نمی آید که اثر آن قرحه ظاهر نگردد بلکه باقی می ماند
ضعفا اگر جمع نمیشود که اثر آن زایل شود بلکه در موضع قرحه شیئی محکم میرود
[illegible] و از عضوهای دیگر کثیف تر و خشک تر و پس منع میکند
بینایی [illegible] آن نوع اثر که بعد از رمد یا درد سر از جهت تدبیر نا شایسته
که در رمد بر [illegible] چشم کرده باشند یا از جهت غلیظی ماده یا از جهت چشم را
پوشیدن بسیار باعث جمع شدن ماده شود اثر پدید شود علاج چشم را
به بخار دواهای تیز [illegible] دود داروهایی که چشم را جلا دهد در روز حمام
و حزم [illegible] صفر و شیاف [illegible] کشته بعد از حمام صفت درور همچنک
بگیرند سرطان بحری [illegible] زیا سر کلی سو سار پوست تخم شتر مرغ
[illegible] کرده از هر یکی ده [illegible] اسفیداج ارزیز توفال مس سوخته کف
[illegible] شسته [illegible] سوخته اقلیمیای زر [illegible] توتیا [illegible]

[illegible] یکی یکدرم بلغ ابزر [illegible] از هر یکی [illegible] درم [illegible]

یکی نیم درم [illegible] سنگ نیم درم استعمال باید صفت [illegible]

[illegible] بگیرند [illegible] درده خاکستر صدف مروارید با اسفید [illegible]

مقدار [illegible] [illegible] سنبل کلی [illegible] فرنگ اقلیمیای نقره

اقلیمیای زر [illegible] از هر یکی یک جزو سنگ [illegible] ربع جزو [illegible]

[illegible] صفت [illegible] الکوهل [illegible] وقت حاجت بکار برند

صفت [illegible] پوست تخم مرغ را در آتش گدازند چنانکه [illegible]

بگردد باز [illegible] اندازند [illegible] نمک [illegible] تا [illegible]

[illegible] آن [illegible] گرده [illegible] کنند [illegible] وزن او [illegible]

[illegible] باز [illegible] گرده بوقت حاجت بکار برند صفت [illegible]

[illegible] سنبل [illegible] پوست [illegible] مرغ [illegible] صدف سوخته [illegible]

[illegible] از هر یکی یک مثقال [illegible] الکوهل [illegible] برند

باز [illegible] [illegible] [illegible] سازند و باز [illegible]

[illegible] و با عسل که از [illegible] باشد آمیخته چون در چشم

[illegible] کنند صفت شیاف [illegible] کبیر [illegible] [illegible] اقلیمیا

زر [illegible] [illegible] [illegible] زنگار [illegible] روی

سوخته [illegible] [illegible] [illegible] قلقطار

از هر یکی درم [illegible] روی سوخته [illegible] از هر یکی دو درم

[illegible] سنبل سوخته از هر یکی [illegible] [illegible] مثقال [illegible]

آب [illegible] حل کنند [illegible] افکنند و [illegible] کنند و شیاف

بندند و بوقت حاجت بکار برند صفت شیاف [illegible] صغیر بگیرند

[illegible]

[illegible] از هر یکی چهار درم اقلیمیای زر

[illegible] شیاف [illegible] دو درم [illegible] بکوبند و [illegible] آب

[illegible] سازند و بکار برند فصل [illegible] سبلغ [illegible] علاج [illegible]

[illegible] چشم سبلغ [illegible] که [illegible] تا [illegible]

[illegible] باشد [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] چشم [illegible]

[illegible] کنند [illegible] چشم [illegible] سبب [illegible] از خارج [illegible]

چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] علاج [illegible] [illegible]

[illegible] سبلغ [illegible] [illegible] [illegible] شیاف [illegible] در چشم کنند

[illegible] چشم [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دو درم [illegible]

چشم [illegible] بکوبند [illegible] اصفهانی

[illegible] شیاف [illegible] شیاف [illegible] سرمه [illegible] در

[illegible] کنند [illegible] رنگ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] چشم [illegible] سرمه [illegible]

[illegible] [illegible] از هر یکی

[illegible] یکی سه درم بکوبند و [illegible] شیاف

باب ه و نو

ست زنند و اگر کنار [illegible] انار کنند و سنبل او و بکار برند [illegible]

اکحال تحیا و سماروسا [illegible] بنهند و باب لاله چشم را زنند و باز صاف [illegible] زنند

و انزروت [illegible] در چشم [illegible] سپید دارد و بعضی گویند و بعضی گویند که اگر آب

کند هم [illegible] سپید [illegible] بحکنند سپید را تنگ کند باب چهارم

در امراض طبقه [illegible] عنبیه و بسبب ضعف چشم و آنچه در میان عنبیه و رطوبت

جلیدیه حادث شود و این باب مشتمل بر هشت فصل است فصل

اول در اتساع حدقه و علاجش بدانکه اتساع گشاده شدن ثقبه

عنبیه [illegible] بود زیرا که [illegible] پس چون [illegible] آید گشاده شدن حدقه

بر دو نوع بود یکی طبیعی و دیگر عرضی اما طبیعی را علاج نبود

و عرضی آنست [illegible] علاجش سبب [illegible] بود که [illegible] رگ بود

عنبیه و چرا [illegible] این علت از [illegible] بسبب [illegible] باشد

که در طبقه عنبیه پیدا آید یا از رطوبت غلیظ بود [illegible]

ثقبه عنبیه را [illegible] پیدا بود یا از بسیاری رطوبت بیضیه باشد که گشاده سازد

علامتش آنست که دیده میشود ثقبه را گشاده شده و [illegible]

جرم [illegible] آفتاب آید و [illegible] این علت چون [illegible] کمتر

[illegible] باشد علاج در نوع اول آنست که رگ [illegible] از قیفال [illegible]

[illegible] کنند [illegible] پس برگ در چشم چکانند و اگر در چشم [illegible] باشد

[illegible] کنند و [illegible] آب سرد [illegible] این طلا [illegible] صندل

[illegible] نیلوفر [illegible] و صمغ عربی همه را با گلاب [illegible]

و [illegible] سر [illegible] بر حجامت [illegible] از جماع و از خواب بر [illegible]

و اگر این مرض از جهت [illegible] حجامت [illegible] از مهره گردن و [illegible]

یکبار بینایی [illegible] رطوبت [illegible] باشد بینایی کم شود و باشد که

[illegible] علاجش آنست که [illegible] کند [illegible]

[illegible] همه انواع اتساع [illegible] باشد و باید که [illegible]

[illegible] علاج کنند چون [illegible] بینایی [illegible]

[illegible] در ضیق حدقه و علاجش ضیق حدقه [illegible]

[illegible] پس [illegible] آید چون ثقبه تنگ گردد

[illegible] باشد [illegible] بینایی ضعیف گردد

[illegible] غالب شود

[illegible] را بهم کند [illegible] است که [illegible] کلاه [illegible] شود از انجه
[illegible] باران [illegible] از این [illegible] اصلح باشد بسیار [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] کند که سبب [illegible] و [illegible]
[illegible] پس [illegible] سبحه یا [illegible] و [illegible] در چشم کشند
[illegible] [illegible] از هر یک [illegible] زعفران چهار [illegible]
[illegible] با [illegible] سازند [illegible]
[illegible] شاف [illegible] [illegible] کحال [illegible] ان
[illegible] [illegible] صمغ عربی [illegible] انزروت
[illegible] علت [illegible] شیاف سازند [illegible] حاجت بکار برند
[illegible] باید که [illegible] و [illegible] علاج [illegible] علاج
[illegible] [illegible] روغن کنند [illegible]
[illegible] چشم [illegible] آب [illegible] گرم [illegible] شیر
فصل سیم [illegible] علاج [illegible] [illegible]
[illegible] آمدن [illegible] [illegible] از [illegible] بیرون
بر آید [illegible] [illegible] از [illegible] آنچه از عنبی
[illegible] [illegible] شود [illegible]
[illegible] [illegible] است که برون
اول [illegible] گویند [illegible] انکه [illegible] بود دوم [illegible] نوع
گویند [illegible] اگر [illegible] سر [illegible] سیوم [illegible] انکه [illegible] بود
[illegible] چهارم [illegible] گویند [illegible] انکه [illegible] بود و این نوع [illegible] علاج نبود
اما نوع اول و دوم علاج آن [illegible] [illegible] یا [illegible]
از حرکت کردن [illegible] و بلند [illegible] کردن [illegible] غذا [illegible] آب
گوشت مرغ یا گوشت [illegible] فرمایند [illegible] [illegible]
چشم نهند [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مثقال یا ده مثقال [illegible] [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] بالای [illegible]
[illegible] در چشم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] چشم بر آید [illegible] از [illegible] [illegible]
صمغ عربی از هر یکی دو درم [illegible] [illegible] مثقال
[illegible] یک مثقال [illegible] بوقت حاجت بکار برند فصل
[illegible] [illegible] رطوبت جلیدی [illegible] است
[illegible] مشترک ضعف [illegible] [illegible] مزاج بد [illegible]
[illegible] است [illegible] یا [illegible] است یا [illegible] یا
[illegible] است [illegible] لیکن بیشتر از خشکی است و این خشکی [illegible]
[illegible] امراض [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از جماع [illegible] پس از [illegible] خشک میشود
[illegible] [illegible] علامت ضعفی که از خشکی در چشم پیدا آید چشم
[illegible] [illegible] خشک گردد [illegible] چشم [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] ضعف چشم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ضعف [illegible]

[illegible] رطوبتی که در هوا [illegible] [illegible] بیشتر ورز کرده علاج آنست که او
[illegible] سود شرف باشد [illegible] از ضعف که از خشکی باشد چون آب چشم
[illegible] مانش کرده [illegible] بود آن سرد و عهال سرد تر جبین و سر را
[illegible] میکنند [illegible] و بنفشه و عنبرها و روغن بادام شیرین را
در چشم [illegible] چشم را اسیر شود و عادت میشود و این ضعف
چشم از جهت [illegible] در چشم علتی باشد علاجش آنست که این ضعف
دایم نباشد [illegible] و فی [illegible] از طعام [illegible] از برای آنکه کار بسیار
[illegible] آن وقت و این ضعف [illegible] شود [illegible] خالی بودن
از طعام علاج او آنست که تنقیه معده کند و تقویت او کنند بجوارشات که مناسب
[illegible] جوارش عود [illegible] جوارش [illegible] کند معده را و بادی که باشد
قوی کند و هم [illegible] گرم کنند بگیرند سنبل و قرنفل و قرفه و جوز بوا
[illegible] جوز بوا و جوانی از هر یکی دو مثقال زعفران مصطکی زیره از هر یکی
سه مثقال عود هندی عنبر از هر یکی یک مثقال مشک نیم مثقال زنجبیل [illegible] مثقال
همه را [illegible] و [illegible] همه ادویه عسل صاف کرده [illegible]
شربتش [illegible] یک مثقال [illegible] نیم مثقال و اگر این ضعف چشم از رطوبت
بود علامت او آن باشد که چشم [illegible] و اشک از وی می آید [illegible]
و [illegible] در چشم [illegible] و چشم [illegible] شود از آن زمان که در حرکت [illegible]
زیاده میشود و [illegible] زمانی که معده [illegible] باشد و در زمانی که معده ترش شود
[illegible] وقتی که در روز خواب کند علاجش آنست که به تنقیه دماغ مشغول
شوند بحب ایارج و غرغره [illegible] و مصطکی و [illegible] خایند و این داروها
در چشم کشند چون کحل باسلیقون [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] کمیو غیره
[illegible] از [illegible] این ضعف از جهت [illegible] و رطوبات چشم باشد
و [illegible] او بسیار شود [illegible] علاجش آنست که اول [illegible]
[illegible] تنقیه دماغ کنند بایارج فیقرا و اطریفل هر شب دو مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] باشد بکشیدن [illegible] در چشم که بسیار نفع عظیم
دارد و [illegible] میکند قوت چشم را [illegible] داروی که نافع است ضعف چشم را و
[illegible] تیز کند [illegible] بگیرند آب انار ترش و شیرین
از هر یکی [illegible] و در شیشه کنند و سر شیشه را [illegible] و در آفتاب
بنهند مدت چهار ماه و هر ماه از شیشه بشیشه صاف کنند و از دردی که
در شیشه [illegible] باشد پاک کنند و باز بجای دیگر اندازند و در آفتاب
بنهند چهار ماه [illegible] و بعد از چهار ماه [illegible] آب انار ترش و
[illegible] آب انار شیرین با هم بیامیزند و دیگر این داروها بدان آب
[illegible] فلفل و پلپله زرد و [illegible] از هر یکی [illegible] همه را [illegible]
[illegible] بیامیزند هر روز یک میل از آن دارو در چشم کشند
هر چند که این [illegible] کهنه گردد بهتر و خوردن شلغم [illegible]
[illegible] و [illegible] قوت [illegible] چشم را و بینائی را خصوصا [illegible] و آن
[illegible] چشم را امتلا [illegible] خصوصا خواب کردن بر
امتلا [illegible] بسیار [illegible] کردن و بسیار [illegible]
[illegible] و [illegible] و ما [illegible] نشستن در خلا [illegible]
[illegible] و [illegible] و مانند آن در [illegible] سعید [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] و [illegible] بسیار کردن خاصه

[illegible] که سبز باشد و از خوردن [illegible] پرهیز کند [illegible]

[illegible] باید و از خوردن طعامهای شور و ترش پرهیز کند و فصل پنجم در خیالها

که در چشم بر می آید و علامتش [illegible] آنکه خیالات دیدن شکلهاست در هوا چون مگس

و پشه و موی [illegible] سبب این خیالات پیدا شدن رطوبت است

[illegible] نزول کویند [illegible] آمدن [illegible] [illegible]

[illegible] در ابتدای [illegible] که از [illegible] ظاهر شود از [illegible]

[illegible] چشم [illegible] در هوا چیزهایی ببیند که عادت نیست دیدن او

و این از [illegible] باصره است و علامت آنکه این خیالات از جهت [illegible] و از جهت

[illegible] باصره باشد [illegible] و هر گاه که [illegible]

[illegible] علاج او آنست که پرهیز فرمایند از طعامهای بخار انگیز

[illegible] و [illegible] طعام [illegible] و [illegible] از امتلا خواب کردن و زیر سر

پست کردن [illegible] و بر پشت [illegible] تکیه کردن و رگ زدن و حجامت کردن

[illegible] آن به اطریفل [illegible] صغیر اطریفل صغیر [illegible] هلیله

زرد و پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر هلیله سیاه از هر یک ده مثقال

اسطوخودوس و گل سرخ از هر یکی [illegible] کشنیز [illegible] یک مثقال [illegible]

[illegible] بادام شیرین چرب کرده و اگر روغن بادام شیرین [illegible]

[illegible] عسل یا شیر [illegible] همه را [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] دو مثقال [illegible] کرده میل فرمایند [illegible] روز [illegible]

[illegible] در چشم کشند [illegible] اطریفل را با [illegible] همراه کرده میل فرمایند [illegible]

فصل ششم در نزول آب و علاجش [illegible] است که [illegible]

[illegible] میان رطوبت جلیدیه و طبقه عنبیه [illegible]

[illegible] رطوبت [illegible] بجهت

آید [illegible] میان [illegible] جلیدی [illegible] کرد و [illegible] باصره [illegible]

[illegible] شود [illegible] جالینوس آنست که از رطوبت [illegible]

از [illegible] در خلف قرنیه [illegible] و از آنجا غلیظ گردد و [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] شود و این حال

را نزول آب نام نهاده اند سبب این مرض یا از ضربت باشد که در سر

[illegible] یا از [illegible] که [illegible] شود [illegible] کردن [illegible]

[illegible] تغیر [illegible] آن [illegible] چون [illegible] در [illegible]

[illegible] دایره [illegible] در نظر او [illegible] و خیالات چون مگس

و پشه [illegible] و موی [illegible] باشد یعنی در [illegible]

[illegible] و [illegible] چون [illegible] ابتدای آب [illegible]

[illegible] تاریکی او [illegible] باشد و [illegible] نوع باشد آب مروارید و

[illegible] این دو نوع را علاج توان کردن و [illegible] سفید و زرد

[illegible] سرخ و [illegible] و [illegible] و سیاه و [illegible] اینها [illegible]

[illegible] ابتدای [illegible] و چون مشغول شود

[illegible] بسیار [illegible] و ایارج [illegible] و بعد از آن شیاف [illegible] است

[illegible] چشم کشند و [illegible] میل فرمایند صفت معجون [illegible]

[illegible] و [illegible] از هر یکی [illegible]

عسل [illegible] میل فرمایند [illegible] مثقال

[illegible] صفت شیاف [illegible] زهره [illegible] و زهره عقاب

[illegible] و زهره [illegible] همه را با هم [illegible] سایند

[illegible] باران برورد [illegible] بهم سنبل سازند او وقت حاجت
ببید و بدر چشم کنند [illegible] حب بسیار بکنند صبر سقوطری دو مثقال
[illegible] اشسته [illegible] هلیله زرد [illegible] هر یک پنج مثقال کل سرخ و بادیان
و مصطکی و فلفل [illegible] [illegible] بهم مثقال [illegible] کنند و بر سر هم و با آب
[illegible] [illegible] مثقال یا دو مثقالی میل فرمایند خفقه
[illegible] بسیار [illegible] ضعیف باشد و این [illegible] را [illegible] لوغاذیا
[illegible] [illegible] [illegible] بیرون نزدیک کنند
[illegible] [illegible] علاج را از دعشه و لقوه و تشنج و صرع
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و درد شقیقه و صداع و
[illegible] [illegible] و [illegible] عقل و [illegible] نفس و [illegible] و [illegible] و
[illegible] [illegible] و در [illegible] الغلب [illegible] الحبه و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسقیل [illegible] و غار [illegible]
[illegible] [illegible] سیاه و [illegible] و اسقولوقندریون از هر یک ده درم و
[illegible] [illegible] [illegible] صبر سقوطری از هر یک [illegible] درم
[illegible] [illegible] [illegible] فلفل سفید فلفل سیاه و دار فلفل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صافی فقط [illegible] [illegible].
[illegible] [illegible] [illegible] افسنتین افتیمون [illegible] [illegible] خطمی یا
رومی اسطوخودوس از هر یکی ده درم همه را [illegible] و [illegible] [illegible]
باشد [illegible] [illegible] [illegible] حل شود و همه را [illegible] کف گرفته [illegible]
و چهار مثقال [illegible] تمام باشد و بعد از شش ماه استعمال نمایند و قوت
او تا چهار سال باقی ماند شیخ ابو المظفر رحمة الله علیه گفته که اگر [illegible] را
[illegible] [illegible] غبار و در چشم کشند چون سرمه خاصیت عجیب دارد
[illegible] [illegible] باید که اجتناب نماید از غذاهایی که [illegible] [illegible]
باشد و نشاید که رگ زنند و حجامت کنند و پرهیز کنند از گوشت گاو و
[illegible] [illegible] [illegible] گاو و عدس و شراب و جماع و حمام [illegible]
[illegible] آب را در چشم [illegible] [illegible] [illegible] چون خواهند که آب
در چشم تمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماهی خورد و از [illegible] حجامت کنند
و بعد از آن علاج کنند آن را [illegible] و [illegible] خوردن و آب یخ خوردن
و [illegible] را از طعام [illegible] [illegible] و هر پرهیزی که در علاج [illegible] گفته شد
[illegible] [illegible] [illegible] و چون آب تمام فرود آمده باشد قابل قدح باشد
علامتش آنست که مریض روشنی آفتاب [illegible] چراغ [illegible] دید
و دیگر [illegible] [illegible] [illegible] گرم کنند و بر پشت چشم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باشد قابل قدح بود [illegible] [illegible] که هوا بسیار
گرم و سرد نباشد [illegible] [illegible] [illegible] حجامت فرمایند و [illegible] ماهی
[illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] خورد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بلند تر
[illegible] در چشم او نیکو تواند [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بگیرد [illegible] [illegible] [illegible] گوش [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آن میل که آب [illegible] آن [illegible] باید که از
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طریق ساختن [illegible] اسباب
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نگاه کنند [illegible] برابر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برابر او در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] را [illegible]

مثل سرد روی بیداز بند ... انبانه آب گشاید و در میان انگشت نهد
سپید ... حد ... بیمار را سرهای خویش ... [illegible] خویش میسازند
بیمار ... نشود [illegible]
... و نگاه کنند اگر [illegible] ... که وارد چون بیمار ... نشود ... چپ چشم را
... با آب رسیده است یا اگر رسیده باشد پاره ...
... آب بود پس ... انگشتان از حد آب در گذشته باشد پس ...
... را ... با ... را از ... بیرون ... تخم مرغ ...
... بر چشم گذارند و باید که ...
... از ... کردن بلند و حرکت کردن ...
... آید سر ... خود را بمالد و چون ... آید و او را ... دهد گلاب
... گل همراه ... گلاب
طعام بسیار نخورد والله اعلم ... باید که احتیاج ... بود
... روح ... فصل هفتم در شبکوری و علاج آن سبب او غلظ
... است یا از بسیاری رطوبت ... است یا غلیظ ... رطوبت
در روز ... چون شب در آید ستاره را ...
در آخر روز ... و غروب آفتاب ... شب نبیند
دیدن چندانکه در آفتاب ... ضعیف گردد
... و حرارت آفتاب روح بینایی را ضعیف کند
... لطف باشد بمالد پس چون شب در آید افسرده شود

... علاج آن است که استفراغ کند ... غرغره
کنند و سر خود را در بخار ... که اندر آن ... باشند مثل
بادیان و بابونه و ... و شراب و اگر ... کند جگر ... را
... آرند بسیار نافع است و اگر جگر ... سر خود را بر بالای بخار
... کنند و آن خون ... آید بگیرند ... چشم
نشود شیاف ... در چشم کنند ... باشد و اگر ...
... هلیله سیاه ... شیاف ... بگیرند ...
... ما ... هلیله زرد ... و ... جمع
... از هر یک ... هر ...
... ده درم ... بکوبند ... بسرشند ... شراب ...
... بر اید چشم ... و علاج آن بدانکه روز کوری ... باشد که چون
... دیدن سبب ... نتواند دیدن ... ستاره را چنانچه عادت ...
... روح ... باشد ... و ... الله ...
... بینایی چشم ... دماغ ... روح
... چون شب ... باشد ...

... [illegible] شده و [illegible] [illegible] اندرون و بیشتر این علت چشمهای [illegible] اندرون

... [illegible] باشد علاج [illegible] آنست که طعامهای [illegible] نخورند و [illegible] [illegible]

... [illegible] [illegible] بنفشه [illegible] و همچنین لعابها [illegible] [illegible]

... [illegible] شراب [illegible] و بنفشه همچنین در آب [illegible] [illegible] زند و چشم را میکشد

... و خون را غلیظ [illegible] بخوردن هریسه و کله و نان خمیر و گوشت [illegible] از

... [illegible] این نوع از طعامها خون غلیظ میشود چون سطح [illegible] گوشه

... [illegible] الید غلیظ باشد [illegible] این نوع [illegible] [illegible] متحلل نشود

... [illegible] نشود [illegible] کتاب و این مشتمل است بر [illegible] نوع نوع

[illegible] بیان سوختن دارو و باز شستن و طریق ساختن [illegible]

طریق ساختن [illegible] [illegible] و طریق ساختن [illegible]

دارو با چون [illegible] [illegible] و طریق استعمال کردن [illegible] و اول سوختن

طلا یا [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] و عقیق و [illegible] [illegible] [illegible] آنست که در [illegible]

[illegible] سوخته باشد [illegible] [illegible] [illegible] تا کامل و پخته شود طریق سوختن [illegible] آنست که ازرا

[illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] پس پاکیزه را [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

آتش [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] کنند و [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] و در

پس تنگ [illegible] را [illegible] [illegible] طریق سوخته [illegible] آنست که پاره [illegible]

پاره پاره [illegible] آنجا نهند تا گرم شود [illegible] [illegible] آتش [illegible] نهند تا گرم شود و [illegible]

[illegible] که بسیار در آتش

٦٦

نهند که از [illegible] که [illegible] جدا شود و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] آنست که [illegible] [illegible] [illegible] طریق سوختن

[illegible] بعد از آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آتش برافروزند تا آتش [illegible] [illegible]

[illegible] یا چوب [illegible] [illegible] [illegible] سوخته شود [illegible] [illegible] [illegible]

جدا کنند و چند بار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد

[illegible] [illegible] سفال آب [illegible] [illegible] [illegible] و بعد [illegible] آتش گذارند و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفال [illegible] [illegible] سفال [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنست که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کنند و با [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] طریق

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد در آخر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خشک کنند و بکار برند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] احتیاج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طریق

[illegible]

... آن آب ... [illegible] ... آنچه جز این دارو باشد ... [illegible]

و اشیاف ... آنکه آب تر کنند ... [illegible]

دارها ... صمغ عربی ... کتیرا ... نشاسته سفید ... [illegible]

... صمغ ... و کتیرا ... افکنند بکوبند و با سفیده تخم مرغ ... [illegible]

و ... کنند ... [illegible] ... شیاف ... [illegible]

استعمال ... [illegible] ... باشد در سنگ که بسیار نرم ... [illegible]

سحج باشد ... [illegible] ... سبل ... [illegible]

در چشم کشند و اگر سبل ... باشد چنانکه ... گوید اگر کسی میل

از زر ... [illegible] ... در چشم کشد قوت باصره را

[illegible] ... در چشم ... [illegible]

و ... [illegible] ... دیگر ... و ناخنه و سبل را مفید باشد

و ... سبل ... [illegible] ... در چشم کشی ... نیز عمل کند

[illegible]

[illegible]

حرف الالف اثمد [illegible] سنگی است که سرمه خوانند و آن [illegible] اصفهانی باشد و بهترین
[illegible] آن بود که [illegible] باشد و بهتر آن بود که شکاف وی [illegible]
[illegible] سرمه [illegible]
[illegible] آن سرد است در اول و خشک
در دوم و گویند سرد و خشک است در دوم منفعت او آنست که اگر در چشم
کشند [illegible] چشم [illegible] دارد و گوشت زیادتی
[illegible] گوشت [illegible] اندر ریشهای چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] الف و عین [illegible] گرم است در
درجه اول و خشک است در درجه دوم و علت [illegible] تحلیل کند
و ریشها که اندر چشم باشد پاک کند و گوشت برویاند و ریشها [illegible] اسود دارد

[illegible]

... کنند ... [illegible] ... از ... [illegible]
امثال ... [illegible] ... آنست که ... [illegible]
... [illegible] ... آنست که ... اکحل ... [illegible]
... [illegible] ... طلا کنند و اگر با شیر ... در چشم کنند
... چشم را ... [illegible]
... زیاده ... [illegible] ... از منفعت او آنست که خواب آرد ... [illegible]
بغایت ... [illegible] ... و اگر ... تخم مرغ ... [illegible]
آن ... [illegible] ... نافع است ... [illegible] ... تفاح است
... زعفران ... [illegible] ... اقاقیا ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... کنند ... [illegible]
و ... از موضع خود انتقال کند ... [illegible] ... دفع کند و چون در
چشم کشند در چشم ... [illegible]
و سیاه کند ... [illegible]
... آن سرد و خشک است در درجه دوم ... [illegible]
... منفعت ... چشم را و اگر در ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... زهره ... [illegible]
... [illegible]
... گرم است در درجه ... و خشک است در درجه اول
... در چشم ... چون در چشم کشند رفع کند ... [illegible]
... تحلیل کند و اگر با عسل ... کنند ... نفع کند ... [illegible]
... [illegible]
بود گرم ... استسقا را نفع بود و اگر با سرکه حل کنند ... [illegible]
... آن طلا کنند تحلیل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... اکحل الملک بلغت سریانی است ... [illegible]
... گرم و خشک است در درجه اول
... [illegible]
... چشم ... [illegible]
و چون با شراب بجوشانند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... سرد است در درجه اول ... منفعت او آنست
... [illegible]
چشم را ... کند و خشک ... [illegible]
... بجوشانند و در آن ... [illegible]
نافع بود ... [illegible]
... لون او ... قوت است و صاحب تقویم گوید
... است ... طبیعت آن گرم و خشک است در
درجه دوم ... چشم ... [illegible]
... و اگر ... [illegible]
... در چشم ... نافع بود
... چشم و مؤلف کتاب اختیارات گوید که
... [illegible]

... و اگر بیاشامند سنگ گرده و مثانه را بریزاند [illegible]
... [illegible] خشک گرداند [illegible] ... است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... چون ... [illegible]
... [illegible] ... کنند
... چشم ... [illegible] ... تجربت [illegible]
[illegible]
... [illegible] سیاه بود حرف الباء [illegible]
... [illegible] خشک است در سیوم [illegible]
... [illegible] ... کنند و [illegible] حکمت [illegible]
... خشک و [illegible] رشته ... قبض بود و در وی قبض بود [illegible] خشک
... [illegible] ... چون در چشم کشند
... [illegible] ... تازه را
نافع بود ... [illegible] ... مانند جلای
... [illegible] ... که [illegible]
... [illegible] خواص اسکندر [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... سیاه و [illegible]
... [illegible] ... طبیعت آن

گرم و خشک است در سیوم و گویند [illegible] در سیوم
... چون آب [illegible] ... کنند
و سود مند بود [illegible] ... نافع بود و چشم را جلا دهد
... [illegible] ... و سپیدی چشم چون در چشم کشند و چون
... [illegible] ... طلا کنند نافع بود [illegible]
... [illegible] ... سود مند بود [illegible] ... طلا کنند [illegible]
... [illegible] ... نافع [illegible]
... [illegible] ... مسهلات
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... گشته باشد
... [illegible] ... چون ضماد کنند [illegible]
... عسل [illegible] ... نافع بود [illegible]
... [illegible] ... و چون [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... ضماد کنند [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... گرم است در سیوم
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... ضماد کنند نافع بود و اگر [illegible]
... [illegible] ... ضماد کنند [illegible]
... [illegible] بود

[illegible] را نافع [illegible] که در چشم است [illegible] کند و چشم را جلا دهد

نافع [illegible] نافع بود و بدل [illegible]

طبیعت [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چون [illegible] کند [illegible]

[illegible]

[illegible] بود [illegible] جهات [illegible]

[illegible] که [illegible] نافع بود

[illegible] چون [illegible] کند

[illegible] است [illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] است و [illegible]

[illegible] چشم [illegible] اما [illegible] چشم

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] بفارسی [illegible] گویند [illegible] چون

[illegible] طبیعت او معتدل بود در [illegible]

[illegible] و تر است [illegible]

[illegible] چون [illegible] را [illegible] کند

[illegible] در چشم [illegible] باشد

[illegible] نافع بود [illegible] مرض [illegible]

[illegible] کند [illegible] بفارسی

[illegible] چشم [illegible]

چون [illegible] کنند [illegible]

در چشم [illegible] چشم [illegible] کند [illegible] است [illegible]

آن [illegible] بود و [illegible] آن [illegible] سرد است در اول و

خشک است در دوم [illegible] سیاه [illegible]

بود و در [illegible] چشم را نافع بود و منع نزول آب کند و [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] چشم [illegible] کند [illegible]

[illegible] بود [illegible] آن [illegible]

[illegible] چون [illegible]

چشم [illegible] طبیعت آن گرم و خشک است [illegible] بود [illegible]

[illegible] بود [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم بود در درجه اول و تر است [illegible]

طلا کنند نافع بود [illegible]

[illegible]

[illegible] در چشم [illegible]

نافع بود [illegible] بفارسی [illegible] گویند [illegible]

[illegible] گویند [illegible] طبیعت آن گرم

و تر بود [illegible] نافع [illegible] بود [illegible]

[illegible] تعلب بفارسی روباه گویند چون [illegible]

[illegible] نشیند [illegible] نافع

... وی چون [illegible] بر درد دندان [illegible] کند و چون در چشم
کشند [illegible] و چون با پوست تخم مرغ سوخته بیامیزند
و بر [illegible] موی [illegible] بود و چون زهره وی را با [illegible] کنی که [illegible]
باشند بچکانند [illegible] و گوشت وی در [illegible]
[illegible] ماند نافع بود [illegible] و [illegible] موضعی که موی [illegible] باشد
طلا کنند [illegible] بوم [illegible] گویند طبیعت وی گرم و خشک است
در چهارم [illegible] سوم [illegible] بود و چون
[illegible]
طلا کنند نافع بود [illegible] و خوردن [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] خواه ضماد
[illegible] حرف الجیم جاوشیر گرم است در درجه سوم
و خشک است در درجه دوم [illegible] سود دارد [illegible] علت [illegible] و بر دندان کرم
خورده نهند درد را ساکن کند و چون در چشم کشند جلا دهد و روشن
گرداند و چون ضماد [illegible] گزیدن جانوران کنند نافع بود و بدل وی سکبینج
بود و رازی گوید بدل وی [illegible] شیخ الرئیس گوید
[illegible] پارسی [illegible]
گویند گرم و خشک است سود دارد و تحلیل کند [illegible] طبیعت [illegible]
باشد و چون [illegible] کنند و در چشم کشند جلا دهد
و بر گزیدن عقرب طلا کنند نافع بود بدل آن [illegible]
[illegible] آن فلفل را گویند [illegible] پارسی [illegible] بود اگر [illegible]
عدسی [illegible] دارد بر دندان طلا کنند [illegible] در حال درد
دندان ساکن کند و در چشم که بلغمی بود [illegible] چشم بچکانند

[illegible] پارسی [illegible] است که طبیعت
او سرد و خشک است در دوم چون طلا [illegible] را از چشم باز دارد
[illegible] سود دارد
[illegible] گویند [illegible]
جوز بوا جوز الطیب [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]
حرف [illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کنند [illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] پارسی [illegible] طبیعت [illegible] است
در درجه سوم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] لطيف [illegible] دفع كند ماده [illegible]
دفع كند حاجب [illegible] كويند كوشت [illegible] كرده [illegible]
[illegible] با ليموي [illegible] صلابه كنند [illegible]
كنند شكوري [illegible] چشم [illegible] كويند چون
[illegible] در چشم [illegible] كند حنظل
طبيعت آن گرم [illegible] در سيوم وخشك است در دوم [illegible]
علت [illegible] چون [illegible] جهل [illegible] حنظل [illegible]
[illegible] خوردن [illegible] نهايت نافع بود [illegible] آن
[illegible] طبيعت آن گرم وخشك است در اول [illegible]
چون [illegible] كند لعاب وي بازو [illegible] كند و
[illegible] در چشم [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] كويند طبيعت آن گرم وخشك است در درجه سيوم نافع بود
[illegible] خاصه طلا كردن [illegible] صلابه كنند با عسل [illegible] زعفران
وآب [illegible] در چشم كشند نزول آب را [illegible] نافع بود [illegible]
حرف الخاء خطاطيف بفارسي [illegible] كويند چون بسوزند وخاكستر
اورا با عسل [illegible] در چشم كشند سود دارد [illegible] چشم [illegible]
علت [illegible] خفاش بفارسي شب پرك كويند ودر روز پنهان [illegible]
در وقت [illegible] پريدن آغاز كند از غرايب [illegible] آنكه در آن وقت
[illegible] جانوران را خوردد خفاش اورا
[illegible] خون خفاش با تازه در چشم كند چشم را روشن كند و
نزول را نافع بود [illegible] گرم وخشك است سود دارد علت
چون در چشم كشند قوت [illegible] دهد [illegible] چون طلا كنند [illegible]
[illegible] سود دارد حرف الغار [illegible] كويند طبيعت او گرم [illegible]
در درجه دوم چون [illegible] طلا كنند [illegible] كند چون در چشم كشند
[illegible] در [illegible]
[illegible] بفارسي [illegible] كويند
كفته اند كه از انواع نباتات [illegible] او گرم [illegible]
[illegible] طبيعت او سرد [illegible] آن جهت [illegible] اختلاف [illegible] سرد است [illegible]
خشك است [illegible] چون آب [illegible] در چشم كشند سود دارد
[illegible] چشم [illegible] اورا [illegible] كنند سود دارد [illegible]
[illegible] خيار [illegible] معتدل است [illegible]
[illegible] كند از اخلاط [illegible] گرم [illegible] در هر عضو [illegible] چون طلا
كنند نافع [illegible] چون [illegible] غرغره كنند ورم حلق را
نافع ومجرب است حرف الدال [illegible] گرم است در سيم درجه
وخشك است [illegible] در [illegible] كه در [illegible] جمله [illegible] كند و
[illegible] سود [illegible] بود [illegible] در چشم كشند
[illegible] برد [illegible] بود [illegible] طبيعت وي گرم
[illegible] بود در سيوم [illegible] در دوم [illegible] لطافت بود [illegible]
[illegible] نافع [illegible] خوردن وي [illegible] كردن [illegible]
چشم [illegible] بود [illegible] بود [illegible]
[illegible] نافع بود در چشم [illegible] دارد [illegible]
[illegible] كند زهرهاي [illegible] را نافع بود [illegible]
عقرب [illegible] كشند لعابت سود [illegible] بود [illegible] كويند [illegible]
او چشم را روشن كند [illegible] بود [illegible] دارد [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] بفارسي [illegible] كويند
طبيعت او سرد وخشك است در [illegible] بود [illegible] منفعت وي آنست [illegible]
در چشم كشند [illegible] كنند [illegible] جهت
[illegible]

[illegible]

سبل فراشرکت ... چون با یکی ... شود ... اینها علت آخر را

دوم الحام بفارسی ... طبیعت اولی و ترابت ...

تحلیل ... البلبان ... بلبان گرم و خشک است

و در درجه سیوم ... چون ... صوف ...

اکثر صوف ... اکر ... در چشم ... تر و دل

آب و زرد ... چشم ... آن ... است

بفارسی ... طبیعت آن سرد و خشک است جهة سفیدی چشم

... از ... بفارسی ... در ... چشم ...

... بفارسی ... چون ... کند ... نافع بود

... بفارسی ... فراشترک گویند ... چشم ... نافع بود

... در ... جهة ... بفارسی ...

طبیعت ... خشک است ...

به کلف ... چون ... کند و ... باب ... کند

بگذارد و ... چون ... باب ... کند ...

را ... گرم است ... از دل ...

اجزای ... علت ... چون ... چشم ... در درجه اول سرد و خشک

... بفارسی ... چشم ... بفارسی ... چشم ...

در درجه اول ... چون ... طبیعت ...

معلق ... چون ... در ... نافع بود

چون ... چشم ... سرد و ...

... ترساختاب

... چشم ... کند ... چون ...

... بفارسی ... طبیعت ... سرد و خشک ...

بکنند ... خشک ... سرد و ...

... نافع بود و چون

... چشم ... طبیعت ... سرد و خشک

در ... چشم ... چون ... سرد ...

... جالینوس ... چون ... باب ...

... در چشم ... باب ...

... چون ... کنند

... گرم و خشک

... جالینوس ... تحلیل کنند ... چشم ...

... کنند ... چشم ...

... چون ... کنند ...

... گرم و خشک ...

... در درجه ... چون ...

... کنند ...

... حرکت ... چند ... رنگ ...

... کنند و ... ساز ...

... ایشان ...

[illegible] او [illegible] منافع آن [illegible] سرد [illegible] چشم [illegible]
چشم را روشن [illegible] سنج بنادس پس صمغ کوبند [illegible]
گوشت [illegible] ضعف [illegible] را نافع بود [illegible] چشم
[illegible] چون [illegible] چشم [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] بنادس [illegible] کند
[illegible] چون [illegible] نافع بود [illegible] چشم را
[illegible] چشم [illegible] سلاق [illegible]
[illegible] چشم [illegible] نافع [illegible] سود دارد [illegible]
[illegible] [illegible] بود [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] بود [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] چون [illegible] کنند [illegible]
چشم استعمال کنند [illegible] باصلاح [illegible] و درد [illegible]
[illegible] چشم [illegible] نافع [illegible] بود
[illegible] سنج [illegible] چشم [illegible] جبه [illegible]
[illegible] کنند [illegible] چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و آب [illegible] بود [illegible] چون کنند [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] چشم [illegible] روشنایی را زیاده کند
[illegible] بود چون با آب [illegible] با شیح و با عسل
[illegible] و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو کند [illegible]
بنادس پس [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] چشم [illegible]
کنند و در چشم کشند سود دارد [illegible] چون [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] چشم [illegible] رطوبات [illegible]
[illegible] روشنایی [illegible]
[illegible] چشم [illegible] سود دارد [illegible] چشم
[illegible] چون در چشم کشند [illegible] آب [illegible]
[illegible] چشم [illegible] تحلیل [illegible] چون [illegible]
[illegible] درجه [illegible] چون در [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] کنند [illegible] با عسل [illegible] در چشم کشند سود دارد [illegible]
[illegible] چون [illegible] سود [illegible] چشم [illegible]
[illegible] بود [illegible] آب [illegible]
[illegible] چون [illegible] گلاب [illegible] بود [illegible] درجه
[illegible] چشم [illegible] گلاب [illegible] چشم کشند سود [illegible]
[illegible] بود [illegible] سود دارد ابتدای [illegible]

[illegible] پس از آنکه کنده باشی
[illegible]
[illegible] چند روز متواتر [illegible]
[illegible]
[illegible] پاک کند [illegible] چشم را
[illegible] در چشم [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون در چشم کشند [illegible]
[illegible] بفارسی [illegible] خوانند طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم چون در [illegible] از سرد در چشم کشند در ابتدای
نزول آب نافع بود و با [illegible] سعوط کنند منع آن بکند و اگر ضماد کنند
[illegible] نافع بود و [illegible] طلا کردن [illegible]
که از سردی باشد سود دهد [illegible] بفارسی موم خوانند طبیعت وی معتدل
بود و گویند گرم بود چون طلا کنند [illegible]
[illegible] باشد چون بر آن طلا کنند بغایت نافع بود [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم چون در چشم کشند سفیدی
از چشم ببرد [illegible] چون با آب [illegible] خارش بدن [illegible]
نافع بود [illegible] که از سرما باشد سود دهد چون طلا کنند
حرف الصاد صبر سقوطری طبیعت صبر گرم و خشک است در درجهٔ سیوم
گویند خشکی او در سیوم و گرمی او در اول چون با آب [illegible] طلا کنند
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] چون در چشم کشند
[illegible]
[illegible]
پاک کند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] چون طلا کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]
[illegible] چون
[illegible] سود مند بود [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] طلا [illegible]
نافع بود حرف الضاد ضفدع بفارسی [illegible] گویند گوشت وی گرم و
[illegible]
[illegible] طلا کنند
[illegible] چشم را زایل کند


بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] روساي [illegible] چشم را زياده كند [illegible]
[illegible] گويند [illegible] طلف [illegible]
[illegible] چون طلا كنند [illegible] كنند چون در چشم كشند
سفيدي چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] گويند [illegible]
[illegible] سرد [illegible] بود حرف الطاء طلق [illegible]
طبيعت آن سرد و خشك بود [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] سرخ در دندان [illegible] دندان
[illegible] چشم [illegible] چون طلا كنند نافع بود [illegible]
[illegible] خشك است [illegible] چون طلا كنند [illegible] در حقيقت
[illegible] طلا كنند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] از اين گل [illegible] بپارسي [illegible] خوانند طبيعت وي سرد
و خشك است [illegible] خشك [illegible]
[illegible] بود [illegible] نافع بود حرف الطاء
طلق [illegible] سرد است [illegible] خشك است در درجهٔ سوم چون [illegible]
[illegible] طلا كنند [illegible] نافع بود و اگر ضماد كنند [illegible]
جانوران [illegible] نافع بود و اگر سحق كنند با عسل طلا كنند [illegible]
[illegible] نافع بود و اگر [illegible] كودكان [illegible] ضماد كنند قولنج [illegible]
[illegible] طلف [illegible] چون بسوزند و ضماد كنند
و با عسل [illegible] و آب [illegible] نافع بود [illegible] در جا
[illegible] حرف العين عسل بپارسي انگبين گويند
طبيعت وي گرم و خشك است چون در چشم كشند چشم را روشن كند [illegible]
دارد چون گرم كرده [illegible] نافع بود [illegible] عفص بپارسي
مازو گويند طبيعت وي سرد و خشك است در درجهٔ سيوم چون در [illegible] طلا كنند
[illegible] كند و چون در چشم كشند [illegible] باز دارد و اگر [illegible]
[illegible] چون مازو را بسوزانند [illegible] گردانيدن [illegible]
[illegible] عقيق [illegible]
كند سرد و خشك بود و چون در چشم كنند [illegible] چشم را زياده كند و خفقان [illegible]
[illegible] نافع بود و قوت دل دهد و دندان را [illegible] و اگر انگشتري عقيق [illegible] انگشت
كنند [illegible] خشم [illegible] خون [illegible] كند [illegible] عفص
[illegible] سازند [illegible] دندان را [illegible] باز دارد [illegible]
[illegible] عقرب بپارسي كژدم خوانند طبيعت آن سرد و خشك
[illegible] ضعف چشم را نافع بود [illegible]
[illegible] كنند [illegible] آن [illegible]
روشنايي چشم را زياده كند [illegible] عنب الثعلب بپارسي
انگور روباه و انگور سگ نيز خوانند طبيعت آن سرد بود در درجهٔ دوم و
[illegible] غرغره كنند ورم زبان و [illegible] را نافع بود و چون [illegible]
در چشم كشند [illegible] زياده كند و استسقا و ورم [illegible]
كند نافع بود عنبر طبيعت آن گرم [illegible] خشك است در درجهٔ
اول [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] از [illegible] طلا كنند [illegible]

[illegible] آن [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] بود [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دل [illegible]

[illegible] از آن [illegible]

[illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible] نافع [illegible]

[illegible] نافع [illegible] حرف الفاء فلفل سیاه بفارسی

[illegible] گرم و خشک است در [illegible] علتی که از

نافع [illegible]

لطیف کند و [illegible]

بود [illegible] نافع [illegible]

نافع بود و [illegible]

[illegible] آن [illegible] بفارسی [illegible] گرم بود در

خشک بود در دوم [illegible] طعام [illegible]

کند و غذا را یاری دهد در گذشتن [illegible]

را آب [illegible]

بود و چون در چشم طلا کنند جلا دهد [illegible]

و بیاشامند [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] بفارسی [illegible] آن گرم بود

[illegible] دوم و خشک بود در سیوم و با عسل در چشم طلا کنند چشم را قوت

دهد و عصاره وی درد [illegible] چشم را [illegible]

[illegible] چون در چشم [illegible] حرف القاف [illegible]

بفارسی [illegible] گرم و تر بود [illegible]

[illegible] غذا [illegible] حرف [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع [illegible]

[illegible] بود [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] گرم و خشک بود در سیوم [illegible] کند و چشم را [illegible]

[illegible]

[illegible] بود در [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کنند [illegible] در چشم [illegible]

[illegible] حرف الکاف [illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] خشک بود در درجه سیوم [illegible] بفارسی [illegible]

[illegible] چون [illegible] آب [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] آن [illegible] کند و [illegible]

[illegible] بسیار در روها [illegible] در چشم [illegible]
نافع بود [illegible] عضوی [illegible] و کبد المعز [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] و چون [illegible] بریان کردن [illegible]
[illegible] آن نافع بود [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] استعمال کنند چون در چشم [illegible] علت [illegible] چشم [illegible]
[illegible] نافع [illegible] گویند طبیعت [illegible]
گرم و خشک [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] از [illegible] چشم [illegible]
بفارسی گشنیز [illegible] طبیعت آن سرد [illegible]
[illegible] آن در چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
بفارسی [illegible] گویند طبیعت آن سرد و خشک بود [illegible] چشم را نافع
بود [illegible] آن بود [illegible] چشم را [illegible]
چون در درون نگاه دارند قوت [illegible] حرف الکاف [illegible] گرم در درجه
اول و خشک است [illegible] چون در چشم کشند [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] سپید و سفیدی [illegible] را زایل کند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] بفارسی [illegible] گویند طبیعت آن سرد [illegible] گویند گرم بود [illegible]
[illegible] و طلا کردن آن نافع بود [illegible] کنند [illegible] چشم را [illegible] کند
[illegible] آن [illegible] چشم بود [illegible] طبیعت آن گرم است
و [illegible] چون در چشم کشند [illegible] چشم [illegible] سفیدی آن را زایل کند
[illegible]
دارو ها به [illegible] چشم رساند [illegible] آماس را تحلیل کند و [illegible]
نگاه دارد [illegible] بفارسی [illegible] طبیعت آن گرم و خشک است چشم را جلا
[illegible] است [illegible] گرم و خشک [illegible] کند [illegible]
[illegible] حرف النون [illegible] بفارسی [illegible] گویند طبیعت [illegible] خشک است
چون آن [illegible] در چشم [illegible] در چشم [illegible] باشند [illegible] چشم
[illegible] گویند و با عسل [illegible] و طلا کنند [illegible]
[illegible] تحلیل کند [illegible] سوخته گویند
طبیعت او گرم است [illegible]
بفارسی [illegible] گویند [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible]
[illegible] در چشم کشند [illegible]
[illegible] چشم طلا کنند [illegible]
[illegible] است چون [illegible] در چشم کشند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] طبیعت آن گرم و خشک است چون در چشم کشند
[illegible] چشم را نافع بود و اگر [illegible] مژه را
[illegible] بفارسی [illegible] علت را
تحلیل کند و سفیدی از چشم ببرد حرف الواو [illegible] بفارسی [illegible] طبیعت
آن گرم و خشک است [illegible]
چشم را زایل کند و [illegible] نافع [illegible] کند [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible]
[illegible]

[illegible] در و بپارسی [illegible] خوانند طبیعت آن [illegible]
[illegible] در اول دوم [illegible] مسهل [illegible] ازوی [illegible] جوان در [illegible]
کشند ماده را از چشم باز دارد و سود [illegible] روغن زرد [illegible]
[illegible] بود [illegible] بود و غشی خفقان گرم را نافع بود چون
آب وی [illegible] چرعه کنند [illegible] بپارسی [illegible]
گوشت وی [illegible] بود و خوردن وی [illegible] چشم [illegible]
[illegible] نافع بود حرف الهاء هندبا بپارسی کاسنی خوانند طبیعت آن سرد است
و اندکی [illegible] دارد [illegible] سود دارد و چون [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] استسقا را نافع بود [illegible] بگشاید و دفع [illegible] کند
[illegible] و طلا کنند جهت سم عقرب و زنبور و مار [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] جمیع اصناف هلیلها سرد است در درجه اول هلیله [illegible]
بینائی را تیز کند چون [illegible] چشم سرمه کنند و هلیله زرد [illegible] اقوی کند و [illegible]
باز دارد و حرارت [illegible] و قوت [illegible] هلیله [illegible]
ابو جعفر [illegible] هر روز یک هلیله کابلی خورد [illegible] مداومت کرد [illegible]
[illegible] سفید [illegible] دندان را محکم کند و حفظ [illegible] کند [illegible] بپارسی
[illegible] خوانند [illegible] چون [illegible] پشت [illegible]
[illegible] بخورد و آن آب [illegible] نافع بود و چون [illegible]
در چشم [illegible] سفیدی را ببرد و اگر [illegible] دارد [illegible]
طفر باید حرف الیاء یاقوت و خاصیت یاقوت آنست که [illegible]
طاعون [illegible] یا خود دارد دفع کند و [illegible] آورد و [illegible]
[illegible] نیکوترین آن سرخ و [illegible] بود و [illegible] خفقان
و ضعف دل [illegible] نافع بود و چون [illegible] چشم استعمال کنند
نافع بود [illegible]
[illegible]
خوشنما [illegible] است [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] تمام رسید والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم حمد و سپاس [illegible] حکیمی را که [illegible]
حکمت [illegible] علاج [illegible] انواع امراض [illegible] انواع اصناف اعراض [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] الطیبین الطاهرین [illegible] صلی الله علیه و آله
[illegible] اجمعین الی یوم الدین چنین گوید بنده [illegible]
[illegible] الله تعالی یوسف بن محمد یوسف الطبیب المشهور
[illegible] علاج الاعراض [illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] ما [illegible] اشغال [illegible] تشریف معالجه
[illegible] النسا [illegible]
[illegible] در شرح [illegible] این طریق
نوشته تا از [illegible] رساله [illegible] بود باید
[illegible] معالجه آن [illegible] اعراض [illegible] نماید

[illegible] مستفید و بهره‌مند گردند لاجرم چنان حکم بموجب این حرف [illegible]
بجامع الفواید موسوم [illegible] معروف گشت امیدوار این [illegible]
علت [illegible] ایست که بعد [illegible] حین رضا [illegible]
[illegible] و وقت التروح فی [illegible]
مشتمل است [illegible] المعمور بعون الملک المعبود و این [illegible]
[illegible] بر سیم در علاج [illegible] باب اول در امراض [illegible] مطلق باب
[illegible] باب [illegible] باب سیم در علاج [illegible] باب چهارم در علاج
[illegible] هفتم در علاج [illegible] این باب ششم در علاج [illegible] باب
[illegible] در علاج [illegible] باب هشتم در علامت [illegible] در علاج باب نهم
[illegible] باب دوازدهم [illegible] باب دهم در [illegible] باب یازدهم در علامت
علامت [illegible] سیزدهم در علامت [illegible] باب [illegible] دهم در انواع
باب پانزدهم [illegible] باب چهاردهم در علامت [illegible]
باب [illegible] باب شانزدهم در [illegible]
[illegible] در [illegible] باطل [illegible] باب [illegible]
[illegible] باب [illegible] در علاج [illegible] باب
[illegible] باب بیست و یکم در علامت [illegible]
باب بیست [illegible] باب بیست [illegible] در علاج [illegible]
[illegible] در [illegible] باب [illegible]
[illegible] باب بیست [illegible]
باب بیست [illegible] باطل [illegible]
باب بیست هشتم در [illegible] باب بیست و نهم در [illegible] باب سیم در [illegible]
در [illegible] باب سی یکم در علاج [illegible] باب سی و دوم در علاج [illegible]
باب سی چهارم در علاج [illegible] باب سی [illegible]
[illegible] باب سی پنجم در علاج [illegible]
باب سی [illegible] باب سی [illegible] در [illegible]
[illegible] سی نهم در [illegible] سی هشتم [illegible]
[illegible] چهل [illegible] باب چهل یکم [illegible]
چهل و دوم در [illegible] باب چهل [illegible] در علاج [illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible] باب چهل سیوم در [illegible]
چهل و ششم [illegible] باب چهل پنجم [illegible] باب چهل چهارم در [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] باب چهل هفتم [illegible] باب چهل هشتم در [illegible]
پنجاه یکم در [illegible] باب چهل
[illegible] باب پنجاهم در [illegible] باب
[illegible] باب پنجاه و پنجم [illegible] باب پنجاه دوم در [illegible]
[illegible] باب پنجاه چهارم در [illegible]
[illegible]

[illegible] فی [illegible]

یعنی [illegible] در [illegible] الاذان و رحیم باب پنجاه و ششم در [illegible]

[illegible] یک باب پنجاه و هفتم در جهر یعنی روز [illegible] کوری باب

پنجاه و هشتم در جهر یعنی شب کوری باب پنجاه و نهم در ضعف البصر باب

[illegible] یعنی [illegible] گوش باب شصت در [illegible] یعنی آواز

[illegible] در [illegible] الاذن یعنی [illegible] گوش باب شصت و یکم

در [illegible] الاذن باب شصت و دوم در [illegible] باب شصت و سوم در دخول

[illegible] الماء فی الاذن باب شصت و چهارم در [illegible] یعنی [illegible] باب

شصت و پنجم در رعاف یعنی [illegible] باب شصت و ششم در نتن الانف یعنی بوی

[illegible] الانف یعنی [illegible] باب شصت و هفتم در قرحة الانف یعنی ریش بینی

باب شصت و هشتم در رعاف یعنی خون [illegible] از بینی باب شصت و نهم در [illegible]

دوم در [illegible] دیگر باب هفتاد و یکم در [illegible] باب هفتاد و دوم در [illegible]

باب هفتاد و سوم در امراض [illegible] باب هفتاد و چهارم در [illegible]

باب هفتاد و پنجم در تشقق الشفه باب هفتاد و ششم در [illegible] الشفه

باب هفتاد و هفتم در قلاع باب هفتاد و هشتم در [illegible] باب هفتاد و نهم

در [illegible] القم باب هشتادم در [illegible] باب هشتاد و یکم در وجع

السن باب هشتاد و دوم در [illegible] باب هشتاد و سوم در [illegible] السن

باب هشتاد و چهارم در [illegible] السن باب هشتاد و پنجم در [illegible] باب هشتاد و

ششم در ورم اللثة باب هشتاد و هفتم در [illegible] اللثه باب هشتاد و هشتم

در [illegible] و [illegible] باب هشتاد و نهم در ثقل اللسان

یعنی [illegible] زبان باب نودم در [illegible] اللسان باب نود و یکم در [illegible]

اللسان باب نود و دوم در [illegible] اللسان یعنی [illegible] زبان باب نود و

سوم در [illegible] اللسان [illegible] باب نود و چهارم در [illegible] باب نود و

پنجم در [illegible] اللهات یعنی [illegible] باب نود و ششم در [illegible]

باب نود و هفتم در خناق باب نود و هشتم در [illegible] باب نود و نهم در [illegible]

باب صدم در [illegible] الحلق باب صد و یکم در [illegible] یعنی [illegible] آمدن [illegible]

باب صد و دوم در [illegible] یعنی [illegible] باب صد و سوم در [illegible] الحلق

یعنی [illegible] باب صد و چهارم در [illegible] یعنی [illegible] باب

صد و پنجم در [illegible] باب صد و ششم در [illegible] یعنی [illegible] باب صد و هفتم

در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از گلو باب صد و هشتم در امراض [illegible]

[illegible] باب صد و نهم در [illegible] الصدر باب صد و دهم در [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] باب صد و یازدهم در [illegible] الصدر

باب صد و دوازدهم در امراض خفقان یعنی طپیدن دل باب صد و سیزدهم

در علاج خفقان که چون از غلبه خون باشد باب صد و چهاردهم در خفقان

که چون از [illegible] باب صد و پانزدهم در [illegible] یعنی سستی دل باب صد و

شانزدهم در امراض پستان که ورم الثدی است باب صد و هفدهم در قلة

اللبن یعنی کم شیری باب صد و هجدهم در امراض معده و وجع المعده باب صد و

نوزدهم در علاج درد معده که چون از صفرا بود باب صد و بیستم در علاج درد

معده اگر از سودا [illegible] باب صد و بیست و یکم در ورم المعده باب صد و بیست و

دوم در قی الدم یعنی بر آمدن خون از معده باب صد و بیست و سوم

[illegible] باب صد و بیست و چهارم در ضعف معده باب صد و [illegible]

[illegible] بیست و ششم در [illegible] الکلیه یعنی [illegible]
باب صد و بیست و هفتم در [illegible] الشهوه باب صد و بیست و هشتم در [illegible]
باب صد و بیست و نهم در ورم الکلیه باب صد و سیم در عطش مفرط یعنی تشنگی
بسیار باب صد و سی و یکم در ضعف جگر باب صد و سی و دوم در سوء القنیه باب
صد و سی و سیوم در استسقا باب صد و سی و چهارم در یرقان یعنی زردی باب
صد و سی و پنجم در [illegible] یعنی ورم الطحال باب صد و سی و ششم در [illegible] الطحال
یعنی [illegible] باب صد و سی و هفتم در امراض روده باب صد و سی و هشتم
در اسهال [illegible] باب صد و سی و نهم در سحج یعنی ریش روده باب صد
و چهلم در مغص یعنی درد روده باب صد و چهل و یکم در قولنج باب صد و چهل و دوم
در [illegible] یعنی کرم معده باب صد و چهل و سیوم در حب القرع یعنی کدو دانه
باب صد و چهل و چهارم در [illegible] باب صد و چهل و پنجم در زحیر صادق باب صد
و چهل و ششم در زحیر کاذب باب صد و چهل و هفتم در بواسیر باب صد و چهل و هشتم
در تشقق المقعد باب صد و چهل و نهم در ورم المقعده باب صد و پنجاهم در حصاة
الکلی باب صد و پنجاه و یکم در ریح الکلی باب صد و پنجاه و دوم در ضعف الکلیه
باب صد و پنجاه و سیوم در ورم الکلیه باب صد و پنجاه و چهارم در قرحة الکلیه باب
صد و پنجاه و پنجم در ورم المثانه باب صد و پنجاه و ششم در حصاة المثانه باب صد
و پنجاه و هفتم در قرحة المثانه باب صد و پنجاه و هشتم در ریح المثانه باب صد و پنجاه و نهم
در جرب المثانه باب صد و شصتم در خلع المثانه یعنی از جای رفتن مثانه باب صد
و شصت و یکم در تقطیر البول باب صد و شصت و دوم در عسر البول یعنی دشوار آمدن بول
باب صد و شصت و سیوم در حرقة البول یعنی سوزش بول باب صد و شصت و چهارم
در سلس البول یعنی بی اختیار آمدن بول باب صد و شصت و پنجم در بول الفراش
باب صد و شصت و ششم در ذیابیطس باب صد و شصت و هفتم در بول الدم
یعنی بول خون باب صد و شصت و هشتم در امراض که آلت جماع مردان است در
ضعف الباه باب صد و شصت و نهم در کثرة الاحتلام باب صد و هفتادم در ابنه
باب صد و هفتاد و یکم در عنه باب صد و هفتاد و دوم در فتق یعنی [illegible] باب صد و هفتاد و
سیوم در ورم الخصیه باب صد و هفتاد و چهارم در قرحة القضیب یعنی ریش ذکر
باب صد و هفتاد و پنجم در [illegible] ذکر باب صد و هفتاد و ششم در امراض که خاص
زنان است باب صد و هفتاد و هفتم در احتباس الدم یعنی بسته شدن خون
حیض باب صد و هفتاد و هشتم در [illegible] باب صد و هفتاد و نهم در نزف الرحم یعنی
بسیار آمدن خون [illegible] باب صد و هشتادم در رحا باب صد و هشتاد و یکم
در اختناق الرحم باب صد و هشتاد و دوم در نتو الرحم یعنی [illegible] باب
صد و هشتاد و سیوم در [illegible] الرحم یعنی [illegible] باب صد و هشتاد و چهارم
در [illegible] الرحم باب صد و هشتاد و پنجم در تشقق الرحم باب صد و هشتاد و ششم در
[illegible] باب صد و هشتاد و هفتم در ورم الرحم باب صد و هشتاد و هشتم
در [illegible] که [illegible] آبستنی [illegible] شود باب صد و هشتاد و نهم در [illegible]
[illegible] فرزند نشود باب صد و نودم در بیان [illegible] که زنان [illegible]
باب صد و نود و یکم در علامات زنان در باب فرزند باب صد و نود و دوم در
علاج [illegible] دشوار زاید باب صد و نود و سیوم در علاج [illegible]
باب صد و نود و چهارم در وجع الظهر یعنی درد پشت باب صد و نود و پنجم در
وجع المفاصل یعنی درد بندها باب صد و نود و ششم در وجع الورک
باب صد و نود و هفتم در عرق النسا باب صد و نود و هشتم در نقرس باب
صد و نود و نهم در داء الفیل باب دویستم در دوالی [illegible] باب
[illegible] باب دویست و یکم [illegible] باب

باب دویست ... باب دویست و چهاردهم در سعی بلیغی پیش بست ...

دویست و پانزدهم در حمی سودائی باب دویست و شانزدهم در حمی دق باب

دویست و هفدهم در علاج اعراض باب دویست و هجدهم در تقلیع ... که ادا سبب

... نوزدهم در ... سرخی باب دویست و بیستم در حمره ... باد سرخ باب دویست

و بیست و یکم در ... باب دویست و بیست و دوم در نفاخ باب دویست و بیست

و سوم در ... باب دویست و بیست و چهارم در ... سیخ احاس

باب دویست و بیست و پنجم در سلعه باب دویست و بیست و ششم در ... باب دویست

و بیست و هفتم در ... باب دویست و بیست و هشتم ...

... حوانند باب دویست و سی ام در تعاطه باب دویست و سی و یکم در ...

در بثت اللیل باب دویست و سی و دوم در ... باب دویست و سی و سیوم در ...

دویست و سی و چهارم در ... باب دویست و سی و پنجم در ...

باب دویست و سی و ششم در ... باب دویست و سی و هفتم در ... باب

باب دویست و سی و هشتم در ... باب دویست و سی و نهم در حکه الاعین

باب دویست و چهلم در ... باب دویست و چهل و یکم در داء ...

باب دویست و چهل و دوم در ... باب دویست و چهل و سوم در خراج

باب دویست و چهل و چهارم در ... باب دویست و چهل و پنجم در اکله باب

دویست و چهل و ششم در ... باب دویست و چهل و هفتم در ...

مجدر ... باب دویست و چهل و هشتم در ... باب دویست و چهل و نهم در

جنان ... باب دویست و پنجاهم ... باب دویست و پنجاه و یکم در

باب دویست و پنجاه و دوم در ... باب دویست و پنجاه و سوم در ...

باب دویست و پنجاه و چهارم در ... باب دویست و پنجاه و پنجم در کثرت العرق

... در حرق النار باب دویست و پنجاه و ششم در ... باب دویست و پنجاه و هفتم

باب دویست و پنجاه و هشتم در ... باب دویست و پنجاه و نهم در ... باب

دویست و شصتم در ... باب دویست و شصت و یکم ...

یعنی بسیاری ... باب دویست و شصت و دوم در ... باب

... باب دویست و شصت و سوم در ... معقد

دویست و شصت و چهارم در ... باب دویست و شصت و پنجم در افراط ... باب دویست

و شصت و ششم در ... باب دویست و شصت و هفتم در لسع العقرب باب

دویست و شصت و هشتم در ... باب دویست و شصت و نهم در لسع الزنبور

... باب اول در علاج ... باب دویست و هفتادم در علاج

... آن ... در علاج اعراض ... اخلاط

طلب ... و ... و ... و ... باد ...

باحث ... و ... حرکت ...

در چهار ... باب ... و ...

... دوازده ... باب ... و ...

... باشد ... علامت ...

[illegible] ان به اصل السوس و [illegible] نیم کوفته [illegible] یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] اگر [illegible] عدد [illegible] آب جوشانند تا [illegible] یک [illegible]

صاف کنند [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] سه مثقال [illegible] تا نیم [illegible]

[illegible] همه را [illegible] یک درم [illegible] حب [illegible]

[illegible] ایارج فیقرا [illegible] همه را [illegible]

[illegible] هر یک یک مثقال [illegible] زعفران [illegible]

[illegible] هشت مثقال [illegible] مثقال

[illegible] یک درم [illegible]

موره و تخم حنظل از هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته با آب کرفس

خمیر کنند و حبها ساخته بطریق حب ایارج فیقرا [illegible] با آب تخم [illegible] علاج

[illegible] سودا [illegible]

[illegible] بیاشامند [illegible]

[illegible] درم [illegible] آب

[illegible] جوشانند تا [illegible] یک [illegible]

[illegible] درم [illegible]

[illegible] سودا [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] بجوشانند تا [illegible] یک [illegible]

[illegible] سودا [illegible] خواهی که تنت [illegible] شود

[illegible]

علامتش تقدم ممارست آفتاب و گرمی سر و خشکی دهان است [illegible] باب ششم در صداع که از تابش آفتاب شود

[illegible] آفتاب هر که را [illegible] مزاج و درد در سر [illegible] پیدا [illegible]

خطمی و لعاب اسپغول [illegible] [illegible] باب هفتم در صداع که از سردی هوا عارض شود علامتش تقدم ملاقات سردی هوا است

[illegible] از ان شود [illegible]

[illegible]

باب [illegible] علامت [illegible] صداع [illegible]

[illegible]

[illegible] هذیان و بد خویی و بی خوابیست چون از سودا باشد و هذیان
[illegible] و وحشت [illegible] است و باشد
[illegible] بیاید کرد [illegible] سوداست باید که [illegible] علاج [illegible] شود از خون است
[illegible] باید [illegible] علاج و [illegible] باب [illegible]
[illegible] در علامت [illegible] چون از بلغم باشد علامتش [illegible] باب [illegible]
[illegible] خواب [illegible] بیاید کرد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] از بلغم [illegible]
[illegible] علاج بلغم باید کرد شاید که [illegible] است
[illegible] در علاج [illegible] باب [illegible] در علامت [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] است [illegible] دلیل [illegible] است
باب [illegible] بول [illegible] دلیل [illegible] است
[illegible] در علامت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باب [illegible]
[illegible] علامتش [illegible] است باب [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] احوالت باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نسیان [illegible] شود
[illegible] باشد [illegible] حالت [illegible] روز برای
[illegible] عادت [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] بر [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] و از [illegible]
[illegible] و [illegible] باید [illegible]
[illegible] درم [illegible] بکوبند [illegible]
باب [illegible] در [illegible] ده مثقال [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در علاج [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] چون از بلغم باشد علامتش [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible] است [illegible]
[illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] بلادر [illegible] که [illegible]
[illegible] بلادر [illegible] و [illegible]
[illegible] سداب و [illegible] او [illegible]
[illegible] است و [illegible] و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible] بلادر [illegible]
[illegible] به [illegible] روغن [illegible]
طریق روغن بادام [illegible] درم [illegible] چند [illegible] بر [illegible]
[illegible] روغن بلادر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] ظرف بلادر که از [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] بلادر را [illegible]
[illegible] باب [illegible] که [illegible] است [illegible] شد
[illegible] باشد [illegible] که [illegible] بوده است
[illegible]

... [illegible] ...

[illegible] دیگر ... تاویث دیگر علاج و عملی که درین مرض و جمیع مرضهای سودا[وی]

[illegible] ... مکی خاصه ... [illegible] ... پنج درم افتیمون ده [illegible]

[illegible] ... تخم خطمی ... درم ... [illegible] ... و بابونه هر یک

[illegible] ... پیراب ... [illegible] ... صاف کنند [illegible]

مثقال ... [illegible] ... حل کرده صاف کنند ... درم ... بادام [illegible]

و بابونه ... [illegible] ... اضافه نمایند ... [illegible] ... عمل نمایند [illegible]

[illegible] سودا ... [illegible] ... علاج ... [illegible]

[illegible] ... صحت ... علاج ... [illegible] ... علاج [illegible] شوند

[illegible] خلط سودا ... اخراج سودا ... [illegible] ... عمل کنند [illegible]

[illegible] ... گذشت ... [illegible] ... عمل کنند [illegible]

باب ... [illegible] ... مرضها است که در ... سودا [illegible]

بلغمی ... [illegible] ... علاجش در

[illegible] ... رطوبت ... [illegible]

و مثل ... [illegible] ... علاج باید که ... [illegible]

[illegible] ... باب صحت ... [illegible]

[illegible] ... هر یک ... [illegible]

[illegible] ... باب ... و هم در علاج ... [illegible] ... و باب

[illegible] ... [illegible] ... از [illegible]

[illegible] ... نکنند ... [illegible] ... پنج ... عمل اگر

[illegible] ... ذکر عملی که درین مرض و جمیع

مرضهای بلغمی ... سنای مکی خاصه ... [illegible]

[illegible] ... هر یک پنج درم ... چهار درم ... پنج [illegible]

و بابونه ... هر یک ... درم تخم خطمی ... پنج ... [illegible]

پیراب ... [illegible] ... صاف کنند ... مثقال [illegible]

[illegible] ... درم ... [illegible] ... حل کرده ... پنج درم ... [illegible]

و ... [illegible] ... باب ... [illegible]

[illegible] ... چشم ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

در ... بادام ... حل کن ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... روغن بادام [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... خشک ... [illegible]

[illegible] ... روغن ... [illegible]

[illegible] ... روغن ... باب

[illegible] ... بیمار ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... خشک

باب ... [illegible]

[illegible] ... از زیاده ... [illegible] ... عمل [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] کوفته کرامت نشان را بخورد دیوانه [illegible]

[illegible] بیت [illegible] علاج ... چون در دل تو خلط

[illegible] از آن سبب [illegible] آدمی بری لعل

[illegible] این مرض [illegible] ... بیست و چهارم در عشق که مرضی است

[illegible] ... مردم [illegible] ... اخلاط [illegible]

و افراط فکر در حسن و شمایل [illegible] عارض شود علامتش زردی روی و خشکی

[illegible] ... و اختلاف نبض است خاصه وقتی که معشوق

[illegible] رباعی هر کس که به راه عشق صادق باشد [illegible] عشق

[illegible] عاشق آن [illegible] علاجی که موافق باشد

[illegible] از معشوق [illegible]

[illegible] عاشق را از آن [illegible] با عاشق [illegible]

[illegible] منزل عشق [illegible] معشوق است [illegible] از اهل [illegible]

[illegible] عارض گردد [illegible] صورت [illegible] جمال [illegible] کنند و جمعی

[illegible] عارض شود [illegible] صورت [illegible] بیت بیست و پنجم

[illegible] و او یعنی گردیدن سر چون از بخار باشد یعنی بخار [illegible]

[illegible] سر و رطوبت [illegible] و سستی اعضا [illegible] رباعی از دست بخار

چون بگردد سر [illegible] اطریفل [illegible] باید کرد از [illegible] شراب [illegible]

[illegible] کباب [illegible] خورد صفت اطریفل [illegible] هلیله سیاه و [illegible]

و پوست هلیله کابلی زرد و پوست بلیله از هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] درم روغن بادام که در علاج [illegible] مذکور شد اضافه نموده [illegible]

[illegible] مثقال از وی [illegible] کرده فرو [illegible]

[illegible] باب بیست و [illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] چون از بخار [illegible] علامتش [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] رباعی [illegible] بخار [illegible]

باب بیست و [illegible] ... بخورد [illegible]

[illegible] علامتش [illegible] حسن [illegible] اعضا است چون [illegible]

[illegible] علامات [illegible] رباعی [illegible]

[illegible] علامت [illegible]

[illegible] رباعی چون [illegible] سکته [illegible]

[illegible] بیست و [illegible] ... افکندن [illegible] شود [illegible]

[illegible] بخواب [illegible] علامتش [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

[illegible] ماده [illegible]

[illegible] رباعی [illegible]

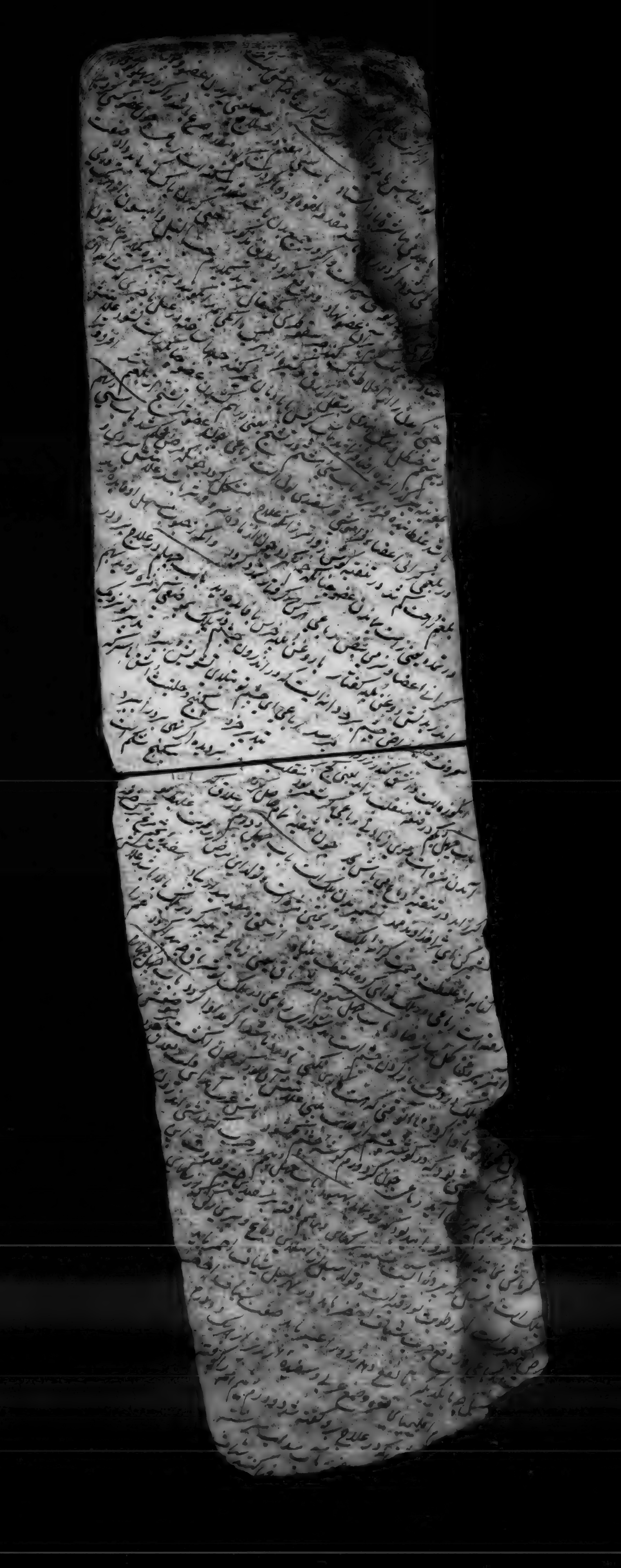
[illegible] باب بیست و [illegible] ... شود

[illegible] علامتش [illegible] اعضا [illegible]

[illegible] و رطوبت [illegible]

[illegible] سی [illegible] اززرد و [illegible]
[illegible] از ان روغن قسط چندانکه زحمت [illegible] باد مقصود
[illegible] انکی دفع کنند تخم [illegible] شبت و پنج [illegible] از هر یک ده
درم در [illegible] سیر آب بجوشانند تا بده سیر آید [illegible] کنند و آنرا
صاف کنند و سی درم سکنجبین عسلی و یک درم بوره با نمک حل کرده نیم گرم
بیاشامند و چشم و شکم بسته دارند صفت سکنجبین عسلی [illegible] عسل
چون [illegible] تا غلیظ شود پنج سیر سرکه عنصل که پاره پاره کرده باشند اضافه
[illegible] دیگر [illegible] صفت سرکه عنصل پیاز عنصل چنان که گذشت
یعنی پاره پاره [illegible] شیشه [illegible] در شیشه کنند و آنرا با [illegible] سرکه کهنه
[illegible] دو ماه در آفتاب نهند یا آنکه [illegible] پیاز عنصل را ریزه کرده
[illegible] سرکه کنند تا [illegible] شود صفت روغن قسط در علاج صداع

باب [illegible] ام در علاج فالج یعنی باطل شدن حس و حرکت
نصف بدن [illegible] طول علامتش در بلغمی سپیدی [illegible] رطوبت
[illegible] و فراموشی و غلبه خواب رباعی چون [illegible] فالج [illegible] بهفت
[illegible] از حرکت افتد فرد از روز نخست تا بروز چهارم [illegible] عسل [illegible]
[illegible] عسل یکمن در ده [illegible] آب بجوشانند تا بهفت من آید و در مدت چهار روز
[illegible] رباعی چون صاحب فالج را چهارم آید از ماء الاصول [illegible] باید
از [illegible] و آب نخود [illegible] زعفران غذا می شاید صفت ماء الاصول [illegible]
پنج بادیان [illegible] پنج [illegible] از هر یک سه درم [illegible] بیرون کرده
[illegible] ده درم [illegible] و بکوبند [illegible] تا به نیمی آید
صاف کنند و یکمن عسل حل کرده و در آن بقوام آورند و هر صباح دو مثقال از
وی در پنج سیر گلاب حل کرده نیم گرم بیاشامند باب [illegible] در علاج فالج
رباعی چون روز چهارده ز فالج گذرد باید که معالج [illegible] دست برد
[illegible] که مریض را [illegible] نکرد
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible] نیم کوفته و [illegible] از هر یک [illegible] درم کرفس و بادیان
و انیسون و [illegible] و شبت از هر یک سه درم شحم حنظل دو درم [illegible]
در سی سیر آب بجوشانند تا بده [illegible] صاف کنند و [illegible] درم [illegible]
و پانزده درم عسل [illegible] حل کرده و صاف کرده و پنج درم روغن [illegible]
[illegible] اضافه کنند [illegible]
[illegible] نیم گرم باب [illegible] در علاج
[illegible] روغن قسط [illegible] مسهل [illegible] فایده [illegible]
[illegible] در علاج [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] سیاه [illegible] در صداع بلغمی مذکور [illegible]
[illegible] بالنگو [illegible] سه [illegible]
[illegible] کنند باب [illegible] در علاج [illegible]
[illegible] باب [illegible] در علاج لقوه [illegible]
[illegible] رباعی لقوه [illegible]
[illegible] مریض [illegible] باید که [illegible]
باب [illegible] در علاج لقوه [illegible] ایارج [illegible] صداع بلغمی [illegible]
[illegible] از مرض لقوه [illegible]
[illegible] ساخته باشند باب [illegible]
[illegible]





[illegible]

باب پنجاه و [illegible] در [illegible]

[illegible]

باب پنجاه و هشتم در عشا یعنی شب کوری [illegible] و این بیشتر در [illegible] حادث
شود که چشم ایشان سیاه باشد و سبب آن [illegible] خوردن [illegible] است

[illegible]

بینی و شمه یعنی با کل حسن که بوی بهار گیرد

بیاید خوش بش خود با خوشی بیچه ان از مواد غلیظ باشد علامتش آنست که باطل شده احساس

حواس دیگر این سدد غلیظ بجلا است رباعیه این اینکه تریاق قوت و استنشاق سهل شود

بجهت تکیف و اید مشکل شده اخلاط غلیظ که برود به جهت ان از وی دارو تنقیه خلط

صفت مسهل که جمیع خلطها غلیظ باد و نفع کند جهت بلیسان و مصطکی و افتیمون و محمود

عنوان تجویز و این دوا بسیار و ان و جهت مشایخ و مهماتی

نجه از هر یک وزن ... بجه گرفته و بیخته بآب حمیلی سازند

ان غلیظ نزد غرغره باید ساید باب شفت و به تنتشر در نتن الانف یعنی بدبوی بینی

بچه شخص خلطی باشد که در تجویف بینی بود و علامتش آنست که در کس

یاد و کم شود و بچه یک قرار بود رباعی از بینی

بدن اگر و باید تطبیب بسنبل کوفته ... چین دعا و ... میدان

... کند در نتن الانف اینچه ذره بینی ... باید

بسته باشد باب شفت ... الانف یعنی خشکی

بینی ... وجز ابود علامتش شور ریش و دماغ ... اضطراب ...

... ده بسیار طبع ... خشکی بینی ... خویش

... بجهت برای بر گشته ... جواب مهاد ... طلا باید ... صفت ... بادام

علاج ... باب بسیار شفت ... الانف یعنی ریش بینی

... خوان ... بینی ... خواهد ...

[illegible] ... پیش ... چون ... و اسم ... جهان

[illegible] ... چون ... پیش ... بحران ... [illegible]

... باشد علامتش آن است در روز بحران ... چهارم ... چون ... بحران ... باشد

... خون ... پیش ... [illegible] ... باشد چون ... [illegible]

... بحران بوده ... و حکیم ... [illegible]

... چنان باشد که ... بحران ... چنان باشد که ... و پخته ...

... که ... آنچه مذکور شد ... چنان ... [illegible]

... کنند ... پیش ... کنند ... باشد ... [illegible]

... بوده ... نسخه ... باب هفتاد ... [illegible]

... بابچه ... آنچه مشهور بود ... [illegible] ... فاروق ...

... و اقاقیا ... گلنار ... اقاقیا و کافور بوده باب هفتاد و یکم

در ... زکام یعنی ... رطوبت ... دماغ ... پس ... [illegible]

... و بعضی آن ... گویند چون ... علاجش ...

... دماغ فرود آید ... سینه ... از آنکه ... حادث ...

جس فایده ... شربت ... چون ساخت پس ... شربت مذکور ... غذا از

... و ... صفت شربت نیلوفر گل نیلوفر ... [illegible]

... آب ... تا بقوام آید باب هفتاد و دوم در ... [illegible]

... سردی بود علامتش سردی آنچه که از دماغ فرود آید ... [illegible]

... زانا چون زکام ... سردی ... شربت ... [illegible]

... در ... به ترتیب ... نخود آب تا ... رسیده ... [illegible]

صفت شربت زوفا نخود چهارم درهم پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و پوست

... آب ... تا ... صاف کرده و

... باب هفتاد و سیوم در ... [illegible]

... باشد ... علامتش ... [illegible]

... سرخ و سینه ... شربت ... [illegible]

... به ... ماش ... ببرند ... [illegible]

... چهار ... آب ... حل کرده

... باب هفتاد و چهارم در ... [illegible]

... [illegible] ... حادث ... شود ... [illegible]

... [illegible] ... آنکه ... [illegible]

... مطبوخ ... گرند ... [illegible]

... از هر یک چهار درهم ... گل بنفشه و گل عناب و سپستان

... پانزده درهم ... [illegible]

... صاف کرده ... باب هفتاد و پنجم در ... [illegible]

... چون ... بود علامتش ... [illegible]

[illegible] ... از ...

[illegible] باید ... صبح و ... [illegible]

[illegible] ... چون ... [illegible]

[illegible] ... رباعی ... [illegible]

[illegible] ... کنند ... [illegible]

[illegible] ... حاجت ... [illegible]

[illegible] ... باب ... [illegible]

[illegible] ... از راه ... باید کرد ... [illegible]

که سبکاه بباید مالید باب ... شقاق ... شود

در ... یعنی سفیدی و خوشی است ... از سردی بود

... اسباب ... مهیا گردد ... از سردی اگر ...

... باب ... در سیلان ...

الفهم یعنی آب رفتن از دهان چون از بلغم بود علامتش علامات عدم

تشنگی باشد و علامات غلبه بلغم است رباعی چون آب ز سردی از دهان

... بود چیزی که بود سرد مفید شود باید که ... کوارش زیره ... بود

تا آن وقتی که این مرض دفع شود صفت کوارش زیره ...

آب ... تا ... شود دیگر ... دو مثقال زیره که در سرکه

... باشند و ... چهار مثقال زنجبیل ده مثقال فلفل و یک مثقال

[illegible]

... مشهور ... ده مثقال ... آب ... تا به ...

صاف کنند و دو سیر ... سرکه اضافه کنند و از آن زبان غرغره کنند باب نود دوم در ورم

اللسان یعنی آماس زبان رباعی آماس زبان اگر ز عفونت باشد ...

ز صد فزونت باشد ...

باب ... در تشقق اللسان یعنی شق شدن زبان و چون از ماده گرم و خشک

... علامتش ... دهان است و تشنگی و بی‌رغبتی و بی‌خوابی بسیار رباعی

... که تشقق زبانت باشد ... از آتش ... باید که ...

... حل کرده مدام در دهانت باشد باب نود و ... در ...

یعنی سوزش زبان که چون از غلبه صفرا باشد علامتش تلخی دهان و درشتی

... رباعی هرگاه که سوزش زبانت ... اگر ...

... به ... باشیره ... در دهانت ... باب

... در جفاف اللسان یعنی خشک شدن زبان اگر از گرمی و خشکی ...

... با آب ... زردی ... رباعی

... زبانت ... که باعث آن حرارت ...

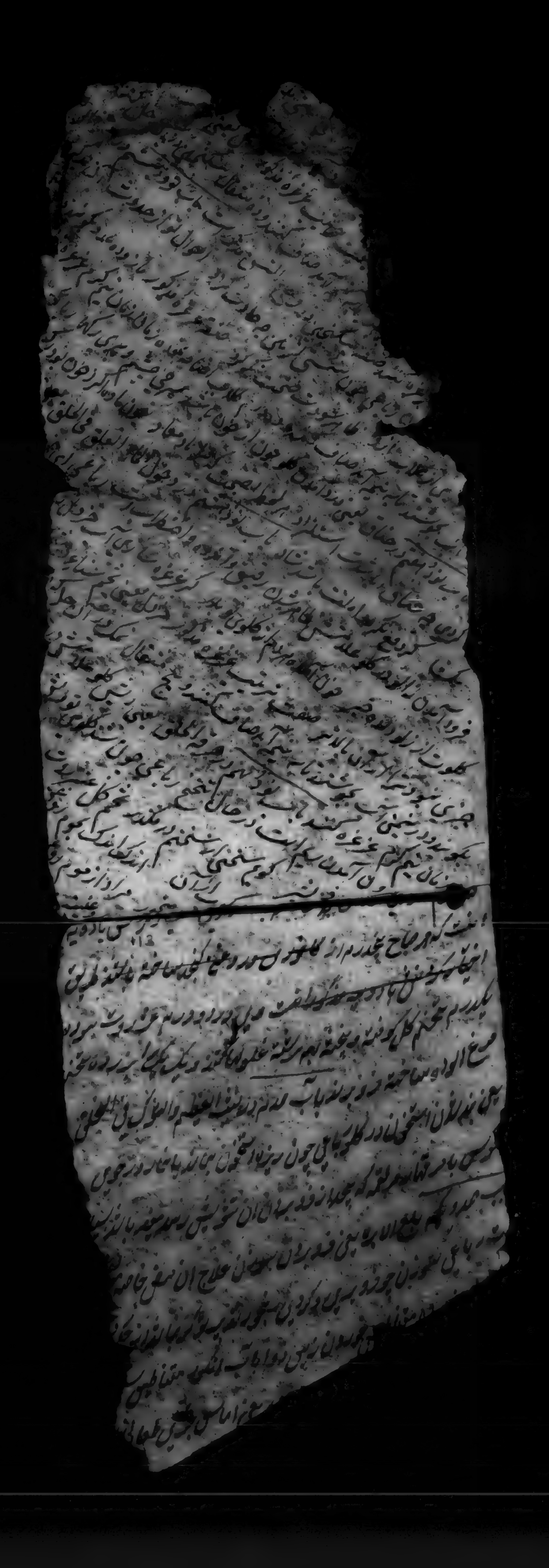
لعاب ... باشیره ... خواهد شد باب ...

... مراد ... فضایل است که ورم ...

... اللهاة یعنی آماس ... از ...

... است ... رباعی ...

[illegible]



[illegible]

... [illegible] خلق [illegible]

[illegible] آب خشخاش پوست خشخاش [illegible] تخم خشخاش

[illegible] بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند [illegible]

[illegible] آب [illegible] شود در آن [illegible]

یعنی [illegible] عارض شود [illegible] تنگی نفس [illegible] نفس و [illegible]

[illegible] باشد تنگی نفس [illegible] نفس [illegible] ضیق نفس [illegible]

[illegible] گردد [illegible] نفس [illegible]

[illegible] الدم یعنی [illegible] آمدن خون از گلو [illegible] آب [illegible]

[illegible] از [illegible] کار [illegible] آب [illegible]

[illegible] شربت [illegible]

[illegible] سه مثقال [illegible]

[illegible] نیم [illegible]

[illegible] آب بجوشانند [illegible] صاف کنند [illegible]

در آن حل کنند و بجوشانند تا [illegible] آب [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] گرم است [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] آب [illegible] چون [illegible]

[illegible] از علت [illegible] آب [illegible]

[illegible] هر چند [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] تنگی نفس [illegible]

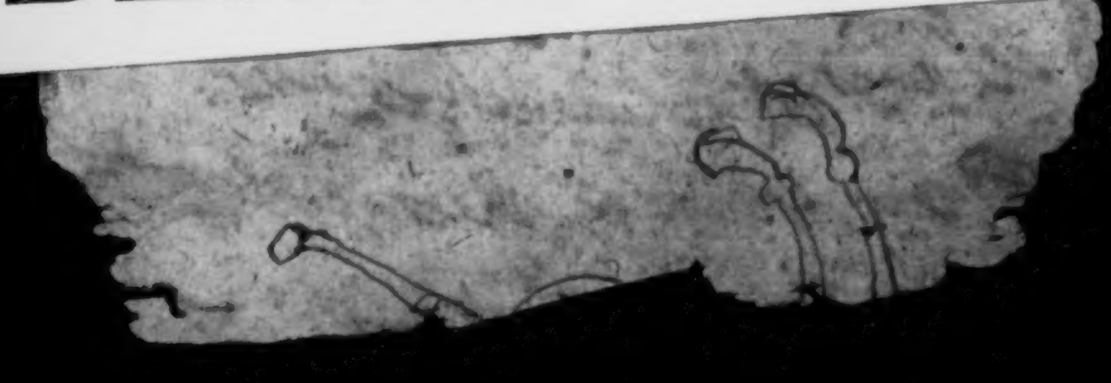
[illegible] آب [illegible]

[illegible]



116

BLANK PAGE



117





END OF REEL

PLEASE REWIND



